ضمیمهٔ رشد جوان × ISSN: 1606-9080 × www.roshdmag.ir

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد هنرجو

۱

ماهنامهٔ آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای هنرجویان هنرستان
دورهٔ دوم/ مهر ۱۴۰۰/ شمارهٔ پی‌در پی ۹/ ۴۸ صفحه/ ۵۳۰۰۰ ریال

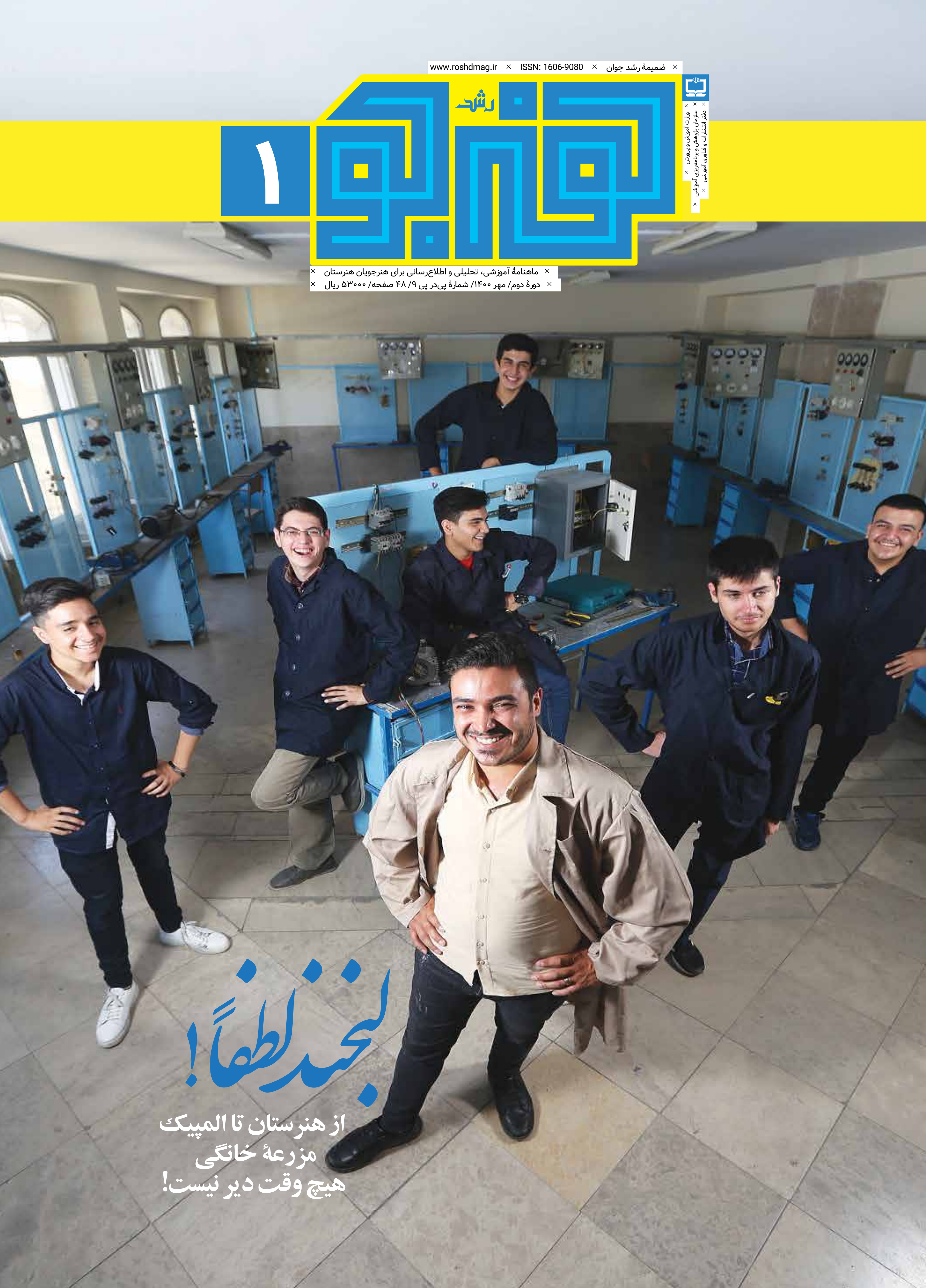

لبخند لطفاً!

از هنرستان تا المپیک
مزرعهٔ خانگی
هیچ وقت دیر نیست!

بسم الله الرحمن الرحیم

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَیٰ مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد

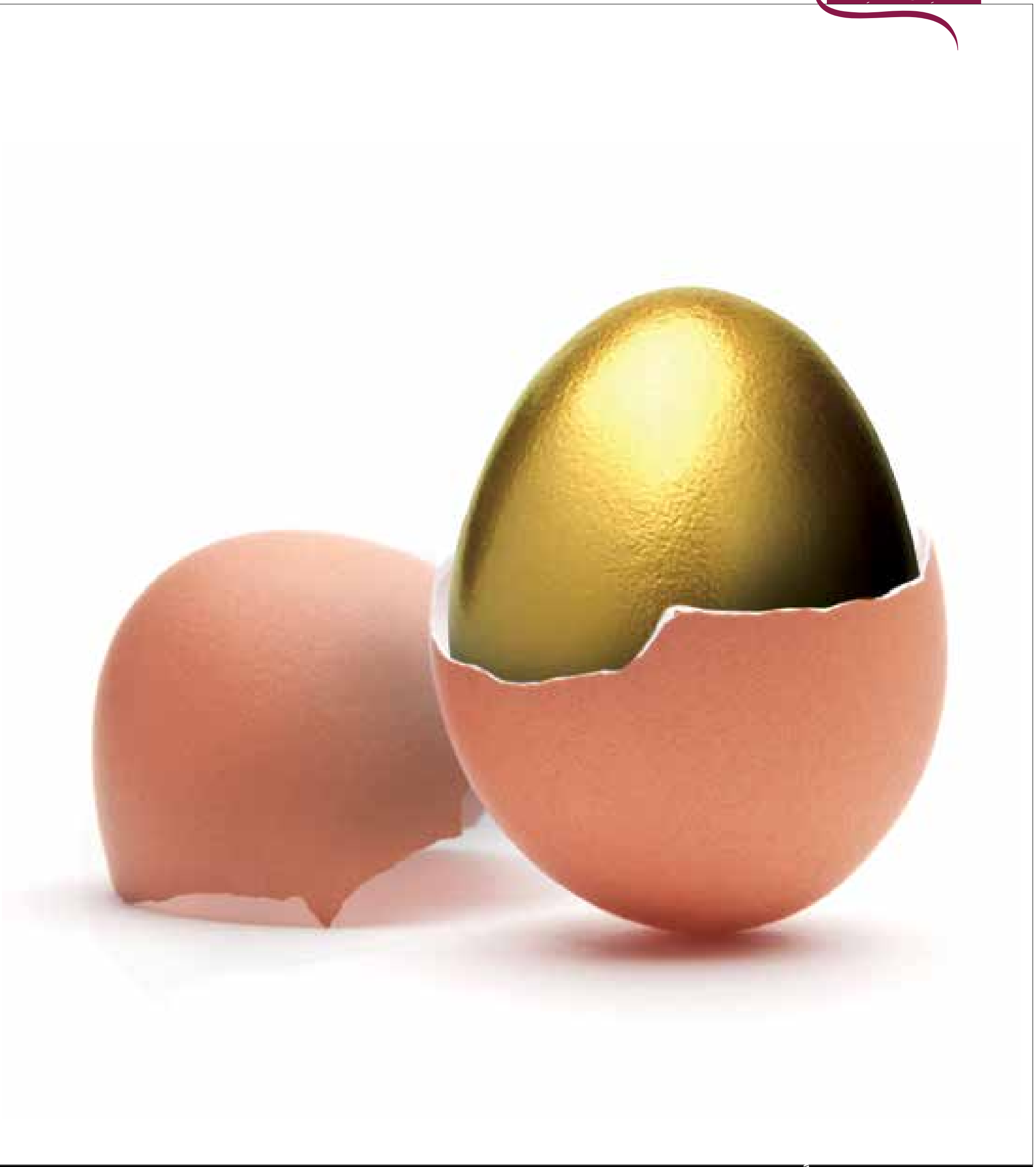

× آن چیزی هم که معمولاً در ملاقات با جوانان، اوّل بار به ذهن من می‌رسد و بارها به آن فکر کرده‌ام، این است که آیا اینها خودشان می‌دانند که چه ستاره‌ای در جبین‌شان می‌درخشد؟ ×

× مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در دیدار جمعی از جوانان × **۱۳۷۷/۲/۷** ×

تصویرگر: مجید کاظمی

ضمیمهٔ رشد جوان × www.roshdmag.ir ×
وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد هنرجو ۱

ماهنامهٔ آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای هنرجویان هنرستان
دورهٔ دوم/ مهر ۱۴۰۰/ شمارهٔ پی‌در پی ۹/ ۴۰ صفحه/ ۵۳۰۰۰ریال

مدیرمسئول: **محمدابراهیم محمدی**
سردبیر : **محمدعلی قربانی**
شورای سردبیری: **سیدمصطفی آذرکیش، مهدی اسماعیلی، افشار بهمنی، مژگان علیرضا، محمدعلی قربانی، مرتضی مجدفر، کبری محمودی، حمید یزدانی**
شورای کارشناسی: **مهدی استاد احمد، سعید طلایی، سیدعلی‌اکبر میرجعفری، پرستو آریانژاد، محسن کیالاشکی، عابدین آریان‌پور، مجتبی روح‌اللهی، محمد رضایتی، مینا رئیس زاده، ریحانه نعمت‌الهی و سارا یوسف‌زاده**
مدیرهنری: **کوروش پارسانژاد**
طراح گرافیك: **مجید کاظمی**
دبیر عکس: **اعظم لاریجانی**
ویراستار: **بهروز راستانی**
عکاس روی جلد: **حامد خورشیدی**

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
تلفن دفتر مجله: ۸۸۸۶۷۳۳۱
نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
رایانامه (پست‌الکترونیك): roshdehonarju@roshdmag.ir
تلفن امور مشترکان: ۸۸۸۶۷۳۰۸ -۰۲۱-۸۸۴۹۰۳۱۶

در همین نزدیکی ۲
جریمهٔ کبوتر ۴
لباس‌های خاطره‌دار ۶
برو کار می‌کن... ۸
صنایع ادبی ۱۰
لبخند لطفا! ۱۲
برخطِ خط خطی ۱۴
کِشت گوشت به جای شکار ۱۶
به دنبالِ «منِ درون» ۱۸
دوربین‌های ماسک‌زده ۲۰
میدانی برای تازه‌کارها ۲۲
کارآفرینی با هدف ۲۴
ایمنی درکشاورزی و امور دامی ۲۶
صنعت در بندر ۲۸
جوشِ‌کار درجوشکاری ۳۰
مزرعهٔ خانگی ۳۲
سه هدیه «دانلو» ۳۴
چشم‌ها به چپ، چشم‌ها به راست! ۳۶
از هنرستان تا المپیک ۳۸
جاروبرقی هیس! ۴۰
خاك جواهرنشان ۴۲
خشك‌مزه ۴۴
طنزیمات ۴۶
با شما ۴۸

× تقویم ماه ×

رحلت رسول اکرم (ص)؛ ۱۳ مهرماه

پیامبر (ص) آخرین فرستاده از سوی خدا برای راهنمایی مردمان بودند که در راه هدایت مردمان سختی‌های زیادی متحمل شدند. ایشان پس از تحمل دوره‌ای بیماری در تاریخ ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری قمری در شهر مدینه به سوی حق شتافتند. امت مسلمان از هر مذهب و عقیده‌ای که باشند، برای رحلت پیامبر (ص) عزاداری می‌کنند.
پیامبر خدا (ص): برای دنیای خود چنان کار کن که گویی جاودانه زندگی می کنی و برای آخرت چنان کار کن که گویی فردا خواهی مرد.

روز آتش‌نشانی و ایمنی؛ ۷ مهرماه

وقتی کلمهٔ آتش‌نشان را می‌شنویم، کلماتی مثل ایثار در ذهنمان نقش می‌بندند و خاطرات تلخی مثل فاجعهٔ ساختمان پلاسکو به خاطرمان می‌آیند. آتش‌نشان‌ها در تمام کشورها و برای همهٔ مردم آدم‌های محترمی هستند. آن‌ها در بدترین شرایط به کمکمان می‌آیند و جان و اموالمان را نجات می‌دهند. «هفت مهر» به مناسبت بزرگداشت جایگاه و قدردانی از زحمات آتش‌نشان‌ها در تقویم ایران به نام روز آتش‌نشان ثبت شده است؛ یعنی روزی که ارتش ظالم بعث عراق به پالایشگاه آبادان حملهٔ هوایی کرد. آن روز آتش‌نشانان زیادی برای خاموش کردن آتش پالایشگاه به آن منطقه رفتند که بعثی‌ها دوباره حمله هوایی کردند و تعدادی از آتش‌نشانان به شهادت رسیدند.

شهادت امام رضا (ع)؛ ۱۵ مهرماه

امام رضا (ع) فرزند امام موسی کاظم (ع) و نجمه خاتون است و در سال ۱۴۸ قمری در شهر مدینه متولد شده‌اند.
ایشان پس از شهادت امام موسی کاظم (ع)، در سال ۱۸۳ قمری هشتمین امام شیعیان و پیشوای محبانشان شدند. امام رضا (ع) به اجبار مأمون از مدینه به خراسان آمدند تا ولیعهد دربار او باشند اما پس از مدتی مأمون از ترس بیشتر شدن محبوبیت ایشان را به شهادت رساندند. ۱۵ مهر ماه امسال، سالروز شهادت جان‌گداز امام رضا (ع) مصادف با آخرین روز ماه صفر است. این روز در تقویم کشورمان تعطیل رسمی است.

اربعین حسینی؛ ۵ مهرماه

روز ۲۰ ماه صفر در تقویم امسال مصادف است با چهلمین روز به شهادت رسیدن امام حسین (ع) و یاران باوفای ایشان. شیعیان در این روز مراسم مذهبی برپا و برای سالار شهیدان عزاداری می‌کنند.
امام حسین (ع) می‌فرمایند: «باگذشت‌ترین مردم کسی است که با وجود قدرت، گذشت کند.»
(بحارالانوار ج ۵۷ ص ۱۲۱)

× **یادداشت سردبیر** ×

هیچ وقت دیر نیست

سال گذشته خوشبختانه شما هنرجویان عزیز از اولین دورهٔ مجله استقبال کردید. اکنون دورهٔ اول تمام شده است و اولین شماره از دورهٔ جدید در دست شماست. در دورهٔ قبل، بارها از اهمیت «علاقه‌داشتن» در کار گفتیم، اما فرصت نکردیم دربارهٔ برگشتن از انتخاب اشتباه به سمتی که دوست داریم، برایتان بگوییم. دیروز یکی از نویسندگان مهمان دفتر مجله شد و نشانی یک کافه را به من داد. او گفت در آن کافه پسری بیست‌وچندساله کار می‌کند که مسیر زندگی‌اش را اشتباه انتخاب کرده است. فوتبال اولین و مهم‌ترین علاقهٔ زندگی‌اش بوده، اما مدال آوردنش در المپیاد و فشارهای اطرافیان، باعث شده است رشته‌ای را انتخاب کند که دوستش ندارد. بعد از دورهٔ متوسطه در رشته و دانشگاهی خوب قبول شده، اما عشق به فوتبال چیزی نبوده که دست از سر او بردارد. این جوان از سال اول دانشگاه تصمیم گرفته است در کلاس‌های تحلیل فوتبال شرکت و هم‌زمان پادکستی با تیمی متخصص راه بیندازد تا بازی‌ها را تحلیل کنند. این کارها در قدم اول به پول نیاز داشتند، برای همین این جوان در کافه‌ای مشغول به کار شد تا هزینهٔ کلاس و ساخت پادکست را تأمین کند. او حالا نه تنها صاحب پادکستی پرطرفدار و مربی فوتبال است، بلکه در روزنامه‌های ورزشی هم می‌نویسد.

گاهی اوقات ما و شما هم ممکن است اشتباهات کوچک و بزرگی مرتکب شویم؛ مهم این است که از هرجایی فهمیدیم راهمان درست نیست و ما متعلق به آن کار نیستیم، تصور نکنیم فرصت‌ها را از دست داده‌ایم و دیگر امکان واردشدن به کاری که دوستش داریم را نداریم. قطعاً این از اول شروع کردن سختی‌هایی دارد و اراده‌ای قوی و علاقه‌ای جدی می‌خواهد. مثلاً شاید شما به هر دلیل ناچار شده‌اید رشتهٔ حسابداری را انتخاب کنید، اما همیشه دوست داشتید هتلداری بخوانید. به هیچ‌وجه تصور نکنید دیگر برای آموختن هتلداری دیر شده است و مجبورید در کاری که دوستش ندارید مشغول شوید. حتی اگر شرایطش را ندارید که تغییر رشته دهید، در زمان‌های خارج از مدرسه، علاقه‌تان را به‌طور جدی پیگیری و سعی کنید آینده‌تان را در مسیر چیزهایی که دوست دارید بسازید.

× محمدعلی قربانی

مرتضی مجدفر × تصویرگر: فرامرز کشتکار

سال گذشته در هشت شماره از رشد هنرجو، با هشت شگرد مدیریت نوجوانان و جوانان برای مدیریت زندگی خود آشنا شدید؛ از جمله: مدیریت گفت‌وگو و سازگاری با دیگران، مدیریت خشم، مدیریت اطلاعات و مدیریت در فضای مجازی، مدیریت تصمیم‌گیری، مدیریت زمان. امسال نیز این سلسله مطالب را ادامه خواهیم داد. اکنون در اولین شماره از «حرفه: مدیر» دربارهٔ مدیریت دوستی و دوستیابی می‌خوانید.

اگر با کسی دوست نیستید، حتماً مشکل دارید!

کمتر کسی را می‌توان پیدا کرد که دوستی نداشته باشد. اگر تاکنون واقعاً نتوانسته‌اید در محیط زندگی و خانواده، میان اطرافیان، مدرسه یا محل ورزش و تفریح خود دوستی پیدا کنید و غالباً تنها هستید، حتماً مشکل دارید! در رفتار خود تجدید نظر کنید و حتی اگر می‌توانید، از مشاور یا فردی آگاه در این زمینه کمک بگیرید. زندگی بدون دوست، زندگی سختی است که هیچ روشنایی و نقطهٔ امیدی در آن وجود ندارد؛ البته دوستی از نوع مثبت و به قول خودتان پایه و مَشتی آن، نه دوستی توأم با بحران و خطرهای در پیش‌رو.

دوستی در طول تاریخ

«دوستی» واژه‌ای ساده و زیباست. از قدیم گفته‌اند: «انسان موجودی اجتماعی است و به ارتباط و دوستی با انسان‌های دیگر نیاز دارد.»

انواع دوستی

مدل خوب: دوستی می‌تواند اتفاقی یا اختیاری باشد. گاهی دخترعمو بودن، پسر خاله بودن، هم‌محله بودن، هم‌کلاس بودن، هم‌مسیر بودن یا هر اتفاق دیگری، باعث پیداکردن دوست می‌شود. بعضی از دوستی‌ها هم اجباری هستند. برای مثال، وقتی معلممان، بدون اینکه خودمان بخواهیم، در کارگاه درسی خاص، در یک گروه قرارمان می‌دهد. یا در تیم فوتبالی ثبت‌نام می‌کنیم و بدون اینکه خودمان بخواهیم، با فرد دیگری، هر دو دفاع وسط تیم می‌شویم، به اجبار پایهٔ دوستی ما با یکدیگر گذاشته می‌شود.

مدل بد: دوستی‌های اختیاری مطمئن‌تر و ماندگارترند. حتی دوستی‌هایی که به‌طور اتفاقی پیش می‌آیند، می‌توانند به دوستی اختیاری تبدیل شوند. موقعیتی که در آن دوست پیدا می‌کنیم، مهم است، اما مهم‌تر از آن، داشتن زمینه‌های مشترک با دوست است. برای مثال، ممکن است با کسی در زمین ورزش دوست شویم، ولی این دوستی به دلیل علاقه‌های یکی از دو دوست یا سایر افراد تأثیرگذار، سر از جاهای دیگر، از جمله جاهای خلاف، درآورد.

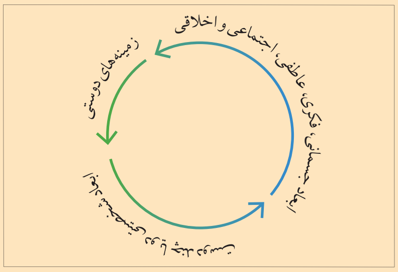

دقت در این ابعاد می‌تواند نشان دهد که دلیل اصلی دوستی هر کس با دیگری چیست.

–گاهی تصور می‌کنیم همین که حرف‌هایمان با یکی جور درآمد، او برای دوستی کافی است. این موضوع باعث می‌شود به ویژگی‌های دیگر کمتر توجه کنیم. این قبیل دوستی‌ها گذرا هستند.

آغاز دوستی

آغاز دوستی‌ها مهم و جالب است. بعضی‌ها در دوستی آغازگرند؛ یعنی فوری با دیگران گرم می‌گیرند. عده‌ای هم به اصطلاح دیرجوش هستند و منتظر می‌مانند دیگران برای دوستی پا پیش بگذارند.

تمرین

– شما در دوستی چگونه‌اید: آغازگر یا دیرجوش؟!

–پنج نفر از صمیمی‌ترین دوستان خود را در نظر بگیرید. دوستی شما با آن‌ها چگونه آغاز شد؛ از طرف آن‌ها یا شما؟

تأثیرات دوستی

دوستان روی هم تأثیر می‌گذارند. تیپ شخصیتی عده‌ای به‌گونه‌ای است که قدرت نفوذ بیشتری دارند و دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهند. اما بعضی‌ها هم مطیع هستند و بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گیرند و به اصطلاح زود «جوگیر» می‌شوند!

نزدیکی

آشنایی با مدیریت دوستی و دوستیابی

تمرین
-شما چگونه‌اید:
جوگیر یا تأثیرگذار؟
- اگر جوگیر باشید، مقولهٔ مدیریت بر دوستی و دوستیابی چه می‌شود؟ آیا با هر کسی دوست می‌شوید؟

تأثیرات منفی دوستی:
اینکه انسان‌ها چه تصوری از خوشی، تفریح، زندگی و آینده داشته باشند، در دوستی و تأثیرات آن نقش مهمی دارد. گاهی دوستان، بدون آنکه دقت کنند، بر همدیگر تأثیر منفی می‌گذارند.

نمونه:
* از مدرسه که بیرون رفتیم، بریم بیب‌بیب
* این لباسای خفن و پاره‌پوره، جون می‌ده واسه خیابون‌گردی... بریم واسه تو هم بخریم...

تأثیرات مثبت دوستی:
دوستی همیشه به معنای همراهی و همکاری در شیطنت‌ها و گاهی هم شرارت‌ها نیست. دوستان می‌توانند بر همدیگر تأثیرات مثبت بگذارند و در مسیر زندگی پشتیبان هم باشند.

نمونه:
* بیا امروز بریم با هم مسئله‌ها رو حل کنیم.
* ممنونم که برای دیدن تئاتر ما اومدی!
* امروز فهمیدم فردا تولد معاونمونه. بیایید غافلگیرش کنیم.

شناخت دوست
گاهی دوستی‌ها به سرعت آغاز می‌شوند، تا جایی که شاید فراموش کنیم با فلانی کی و کجا دوست شدیم! خیلی‌ها هم دوست پیدا می‌کنند، ولی برای شناخت دوستانشان دقت و حساسیت زیادی به خرج نمی‌دهند.

راه‌هایی برای شناخت دوست
مهم‌ترین عامل برای شناخت دوست، گذر زمان است. دوستان واقعی را در طول زمان می‌توان شناخت. برای شناخت دوستان باید وقت صرف کرد. برای این موضوع، موقعیت‌های مناسبی پیش می‌آیند.

دوستیابی و راه زندگی
آیا هدف از دوستی فقط خوش‌بودن و سرگرم‌شدن است؟ در دوستی دنبال چه می‌گردیم؟ چه نگاهی به زندگی داریم و با این نگاه، چه کسانی را برای دوستی انتخاب می‌کنیم؟ دوستی چه مزیت‌ها و عیب‌هایی دارد؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که قبل از دوستیابی باید پاسخشان را بیابیم.

اصول دوستی
هر کاری برای خود اصولی دارد. در دوستی هم باید اصولی رعایت شوند؛ از جمله: کمک به رشد و پیشرفت همدیگر؛ همدلی و همراهی؛ احترام به یکدیگر؛ حفظ ارزش‌ها؛ رعایت حدود و درک متقابل. دقت کنیم که «دوست» با «آشنا» فرق دارد. با خیلی‌ها می‌شود آشنا شد، ولی همه نمی‌توانند دوست خوبی باشند.

دوستان دو چهره
یکی از بلاهای دوستی، ظاهرسازی و دوچهرگی دوستان است. اگر به شناخت دوستان و تشخیص خوب و بد حساس نباشیم، شاید در راهی گرفتار شویم که امروز و فردای زندگی‌مان را تباه کند.

مصطفی خرامان

تصویرگر: سام سلماسی

هفته دفاع مقدس گرامی باد

جریمهٔ کبوتر

من سـرباز بودم و جبهـهٔ جنوب خدمت می‌کردم؛ منطقهٔ عمومی شـلمچه. ما نیروی پشـتیبانی بودیم. تیپ‌هایی از سـپاه و ارتش عمل کرده بودند و باید اعلام می‌کردند که ما کجا و کی وارد عمل شویم.

چهل و هشت ساعت بعد، وقتی شام را توزیع می‌کردند، فرمانده‌مان گفت: «یک تیپ محاصره شـده و ممکن است همه شهید بشـوند. بر اساس نقشه‌های هوایی، اگر ما از شـرق منطقهٔ درگیری بچه‌های محاصره‌شـده عمل کنیم، آن‌هایی که در محاصره‌اند، مهلت پیدا می‌کنند بکشند عقب.»

یـک گردان آماده کردند که من هم نیـروی آن گردان بودم. ما رفتیم جلو. ماه گرد مثل سکه، میان سـتاره‌ها نور می‌پاشید که ما رسیدیم. وارد عمل شدیم و شبانه، از جایی که عراقی‌ها تصورش را نمی‌کردند، به مواضع‌شان شبیخون زدیم. عراقی‌ها که غافلگیر شده بودند، تعداد قابل‌توجهی کشته دادند و عقب کشیدند.

سـتاره‌ها در حال رفتن و ناپدیدشدن بودند که به ما گفتند: «عالی بود، برگردید.» ما به سرعت عقب کشیدیم و چون چیزی به طلوع خورشید نمانده بود، گفتند باید پیاده برگردید؛ آخر در روشنایی روز، ماشـین‌های نفربر، مثل سیبل متحرک بودند برای زدن.

پیاده‌رفتن هم مشـکلات خودش را داشت. زردی خورشـید داشت کم‌کم جان می‌گرفـت که خمپاره‌ها مثل نقل‌ونبات باریدن گرفتند. گفتند، گرای ما را گرفته‌اند. پخش شـوید که قسـمتمان ترکش نشـود. دشـتی که تک و توک درخت داشت، بسترمان بود. می‌دویدیم و چند متر جلوتر درازکش می‌خوابیدیم روی زمین.

در این شیرجه‌زدن‌ها دست و بالمان زخمی می‌شد و حسابی خاک‌وخلی شدیم. من شیرجه‌هایم را می‌شـمردم. سیزدهمین‌بار که خوابیدم روی زمین، کلاه آهنی‌ام از سرم افتاد. سـینه‌خیز رفتم سراغش که دیدم کبوتربچه‌ای دو متری کلاهم است. دور و اطراف را نگاه کردم. سـی‌چهل متر دورتر، درختی بود که سر نداشت. انگار از بالای تنه بریده باشـندش. آنجایی که شـاخه‌ها جوانه می‌زنند و قد می‌کشند تا درخت سایه داشته باشد. کار یک ترکش اساسی بوده است. کلهٔ درخت کمی دورتر از تنه‌اش، یک‌وری افتاده بود روی زمین. داشـتم فکر می‌کردم آیا سر درخت پرواز کرده است؟ در همین اندیشه بودم که کسی فریاد زد: «چرا ماتت برده!»

سینه‌خیز رفتم، کلاه آهنی را برداشتم و کمی متمایل شدم به چپ و رفتم به سراغ کبوتربچه. از روی زمین برش داشـتم. نوازشـش کردم و گفتم: «سلام کوچولو.» می‌لرزید و صدا هم نداشـت. گذاشـتمش توی کلاه و یک خیـز دویدم و دوباره درازکش خوابیدم روی زمین. فریاد فرماندهمان مثل موج انفجار دشت را درنوردید: «چرا کلاهت سرت نیست؟»

کبوتر را گرفتم بالا که ببیند. با صدایی رساتر که همه بشنوند، فریاد زد: «بندازش دیوانه! ترکش بخوری تا شب موندی.»

همان‌طور درازکش دکمهٔ روی شـکمم را باز کردم و کبوتر را انداختم آنجا. کلاهم را گذاشـتم روی سرم و بلند شـدم و دویدم. موقع درازکش،

لطفا اسکن کنید!

حواسم بود که کبوتر را له نکنم. نمی‌شد هر دو کار را با هم انجام داد. دفعهٔ بعد که بلند شدم، مثل تیری شلیک‌شده یک‌نفس دویدم. می‌دویدم و قیقاج می‌رفتم که اگر تیر غیبی آمد، راهش را گم کند و به من نخورد. یک لحظه احساس کردم تیری یا ترکشی از کنار گوشم گذشت.

آن‌قدر دویدم تا به خاکریزی رسیدم. قلبم داشت از دهانم بیرون می‌زد. به پشت خوابیدم تا نفسم جا بیاید. زمانی طولانی گذشت تا قلبم آرام گرفت. دکمهٔ پیراهنم را باز کردم و کبوتر را بیرون آوردم. دیگر نمی‌لرزید، اما همچنان صدا نداشت. فرمانده گردان هم آمد. منتظر نیش و کنایه بودم، اما او عصبانی و پرخاشگر گفت: «به دلیل تمرد از دستور، برایت شش ماه اضافه‌خدمت می‌نویسم.» من جوابی ندادم، چون حق با او بود. البته احساس پشیمانی هم نمی‌کردم.

ما برگشتیم به مقر و همان شب سرگرد محمدی، فرمانده تیپمان، ما را جمع کرد تا برایمان سخنرانی کند. فرمانده گردانمان باید به سرگرد محمدی گزارش می‌داد، او هم به فرمانده لشگر، و در این سلسله‌مراتب نسخهٔ مرا می‌پیچیدند. چهل‌وپنج روز به پایان خدمتم مانده بود و شش ماه اضافه‌خدمت می‌توانست مصیبت بزرگی باشد. من کنار دوست صمیمی‌ام، اکبر قدیانی، نشسته بودم، ولی حواسم شش‌دانگ به حرف‌های سرگرد بود. او بعد از مقدمه‌ای گفت: «تمام کسانی که دیشب تو شبیخون به عراقی‌ها شرکت داشتند، پانزده روز مرخصی تشویقی دارند.»

اکبر زد به پهلویم و گفت: «یک ماه و شش ماه می‌شه هفت ماه. تو بعد از من ترخیص می‌شوی!» و هِرهِر خندید. قبل از این مصیبت، اکبر باید دو ماه و نیم بیشتر از من می‌ماند. اما بعد از این مصیبت، من سه ماه بعد از او ترخیص می‌شدم. گردان آن‌ها توی عملیات شب قبل نبود. من زیر لب و جویده‌جویده گفتم: «جریمهٔ کبوترمه!»

به اینجا که رسیدیم، هر دو سکوت کردیم. چون سرگرد چیزهایی می‌گفت که به تمرد من از دستورِ فرمانده ختم می‌شد. ما هر دو چشم دوختیم به سرگرد و من خدا خدا می‌کردم که اضافه‌خدمت نداشته باشم. سرگرد با لحنی دلداری‌دهنده گفت: «چه چیزی باعث می‌شود بگوییم کسی شجاع است یا بزدل!»

اکبر ریزریز خندید و زیر گوشم زمزمه کرد: «پسر شجاع!»

درجا وا رفتم و قلبم به شماره افتاد؛ انگار شب‌پره‌ای آن تو پر می‌زد. دست‌هایم را قلاب کردم دور پاهایم و سرم را گذاشتم روی زانوها، اما گوشم به حرف‌های سرگرد بود.

«انسان شجاع کاری را انجام می‌دهد که درست است، نه کاری که آسان باشد. گزارش کردند که سرباز یحیی قرچلو از دستور تمرد کرده و برایش شش ماه اضافه‌خدمت تقاضا کردند. کار آسان کدام است؟ اینکه پرنده را بگذارد و بیاید؟ کار درست کدام است؟ اینکه کبوتر را بیاورد؟ سرباز یحیی قرچلو کار درست را انجام داده. شجاعت، انجام‌دادن کاری است که به‌طور کلی به نفع همه باشد. نجات یک انسان، نجات یک پرنده، به نفع بشریت است. بنابراین، نه‌تنها سرباز یحیی قرچلو را تنبیه نمی‌کنیم، بلکه به او جایزه هم می‌دهیم.»

من سرم را از روی زانو برداشتم. نمی‌توانستم خنده‌ام را کنترل کنم. اکبر بغلم کرد. ما به جایی که فرمانده بود نگاه نکردیم. من دو دستم را روی سینه‌ام گذاشتم و تعظیم کردم. سرگرد در ادامه گفت: «من پروندهٔ یحیی قرچلو را خوانده‌ام. او چهل‌وپنج روز از سربازی‌اش مانده است. من آن یک ماه را هم می‌بخشم و دویست تومان هم پاداش نقدی به او می‌دهم.»

من روی زانوهایم نشستم، دستم را بالا بردم و فریاد شادی کشیدم. بچه‌ها همه به من تبریک می‌گفتند. خیلی‌ها می‌خواستند کبوتر را بدهم به آن‌ها. می‌گفتند خوش‌یُمن است. من با افتخار گفتم: «می‌خوام نگهش دارم. شاید باز هم برایم شانس آورد.»

روز بعد من در عرش سیر می‌کردم. پاداشم و برگهٔ ترخیص را گرفته بودم و داشتم می‌رفتم خانه. آخرین نفر که با من خداحافظی کرد، اکبر قدیانی بود. یک پاکت نامه داد به من و با روی خوش گفت: «این نامه رو برسون خونهٔ ما. دویست تومان حقوقم رو که گرفتم گذاشتم توی پاکت.»

پاکت را از دستش گرفتم و بغلش کردم: «نوکرتم. چشم.» خانه‌شان دوتا خانه با کوچهٔ ما فاصله داشت. اصلاً این‌طوری شد که با هم رفیق شدیم. او در جمع گفت، من بچهٔ هفت‌چنارم. من هم گفتم، منم بچهٔ هفت‌چنارم. همان شب به هم آدرس دادیم و شدیم دوستان صمیمی.

کبوتربچه را گذاشتم توی یک پاکت کاغذی که دیواره‌هایش را پنج شش تا سوراخ کرده بودم. یکی از سوراخ‌ها بزرگ‌تر بود که می‌توانست سرش را از آنجا بیرون بیاورد. برایش دانه ریخته بودم. گاهی می‌آوردمش بیرون و به آن آب می‌دادم.

وقتی رسیدم تهران، اول رفتم درِ خانهٔ اکبر. عجله‌ای نداشتم. من برگشته بودم که بمانم. درِ خانه‌شان فیروزه‌ای بود با چارچوب سفید؛ البته پر از لک و پیس. رنگ از کهنگی پوسته‌پوسته شده بود. با خودم گفتم، اکبر بیاید با هم رنگش می‌کنیم. پدرم و دایی‌ام، نقاش ساختمان بودند و من هم از آن‌ها یاد گرفته بودم. زنگ زدم و نوجوانی در را باز کرد. فکر کنم شانزده‌هفده سال داشت. من لباس سربازی تنم نبود. همه‌چیز را گذاشته بودم توی ساک. یک پیراهن آبی و یک شلوار سفید تنم بود. از دیدن من جا خورد و با تعجب پرسید: «با کی کار دارید؟»

پرسیدم: «منزل آقای قدیانی است؟»

هنوز تعجب توی صورتش موج می‌زد. مکث کرد و گفت: «بله.»

گفتم: «من دوست اکبر هستم. با هم منطقه بودیم ... من خدمتم تمام شد، داشتم می‌آمدم تهران. اکبر به من یک پاکت داد که بدهم به شما.»

پاکت را دادم به او. با تردید گفت: «ببخشید تعارف نمی‌کنم بیایید تو. یکی از فقرای محله که جایی برای ماندن ندارد در خانه است؛ نگرانم او معذب شود.»

گفتم: «کار درست همین است. معلوم است تو آدم شجاعی هستی!»

شانه‌ای بالا انداخت و با تعجب پرسید: «شجاع؟»

گفتم: «شجاعت یعنی اینکه کار درست را انجام بدهی. اینکه نگران معذب‌شدن همسایه‌ای درست است.»

فکر کنم حرف‌هایم را نفمید، با تردید گفت: «آهان!»

دیگر حرفی برای گفتن نداشتیم. پاکت را گرفتم طرفش. جا خورده بود.

با لحنی تقریباً بی‌حوصله پرسید: «چی هست؟»

گفتم: «بچه کبوتر است.»

در پاکت را باز کرد و از دیدن بچه‌کبوتر خیلی خوشحال شد: «چقدر قشنگه!» پاکت نامهٔ برادرش را گذاشت روی زمین، دست کرد توی پاکتی که من داده بودم و کبوتر را بیرون آورد. کبوتر را با خودش برد توی حیاط و گذاشت لب پاشویه. کنار دیوار شیر آبی بود که سه طرفش را با سیمان و خیلی بدسلیقه بسته بودند. شیر را باز کرد. دست‌هایش را کاسه کرد و به کبوتر آب داد. کبوتر سیراب که شد. او کبوتر را بغل کرد و گفت: « این کبوتر اینجا بمونه؟»

گفتم: «آره. چرا که نه. پا قدمش خوبه!»

خندید و من گفتم: «نماد صلحه!»

خندید و به من نگاه کرد و گفت: «ان‌شاءالله!»

کبوتر را گذاشتم آنجا. سه ماه بعد اعلام کردند جنگ تمام شده.■

پریسا احسانی

قبل از اینکه داستان راه‌اندازی استارتاپ این شماره را بخوانیم، اول می‌خواهم داستان آشناشدنم با این سایت را برایتان تعریف کنم. برای اکثر آدم‌ها این مهم است که استارتاپ، فروشگاه و هرجایی که از آن خرید می‌کنند نیازهایشان را به بهترین شکل برطرف کند؛ این خواسته بسیار منطقی و معقول است. اما حداقل به‌نظر من کافی نیست. من و خیلی از آدم‌ها دوست داریم جایی که از آن خرید می‌کنیم چیز متفاوتی داشته باشد؛ در این صورت شاید حتی اگر نیاز چندانی هم به آن محصول نداشته باشیم به خاطر علاقه‌ای که به آنجا داریم، خرید کنیم.

لباس‌های خاطره‌دار

تنها نشسته بودم

۱

چند روز پیش در مترو نشسته بودم و منتظر بودم تا به ایستگاه مقصدم برسم. مثل اکثر مردم سرم در گوشی‌ام بود و در شبکه‌های اجتماعی می‌گشتم که پست و صفحه‌ای عجیب به چشمم خورد. صفحه‌ای که در آنجا می‌توانید لباس‌هایی را که در کمدتان مانده‌اند و مدت‌هاست آن‌ها را نپوشیده‌اید، به نصف قیمتی که خریده‌اید برای فروش بگذارید. همان لحظه تمام محتویاتِ کمد لباس‌هایم جلو چشمم آمد. مانتوهایی که در تابستان گرم و در زمستان سرد بودند، لباس‌هایی که رنگشان به هیچ لباسی نمی‌آمد. وقتی از مترو پیاده شدم عکس و قیمت دوتا از لباس‌های تقریباً بدون مصرفم را از گالری گوشی پیدا کردم و در سایت گذاشتم. برای لباس‌های دیگران هم که در «کمد»هایشان گذاشته بودند چند نظر دادم؛ علاوه بر این‌ها لحن و نوع جواب‌دادن روابط عمومی و مسئول شبکه‌های اجتماعی این استارتاپ بسیار صمیمی و دوستانه بود؛ شاید این صمیمیت در کلام برای همه مهم نباشد اما احساس رفاقتی که این استارتاپ و فضاهایی شبیه آن در من و بسیاری از مشتری‌ها ایجاد می‌کنند باعث می‌شوند بازهم از آن استارتاپ استفاده کنیم.
استارتاپی که می‌توانید لباس‌هایتان را در کمد مجازیتان بگذارید و آن‌ها را بفروشید.

ایده این کار با یک تحقیق ساده شروع شد: نیمی از انسان‌ها، حدود هشت سال از زندگیشان را در خریدکردن صرف می‌کنند. نتیجهٔ این تحقیق باعث شد کسی به فکر ساخت استارتاپی بیفتد که لباس‌های بدون استفاده را در آن بفروشیم. یکی از هدف‌های این استارتاپ کم‌کردن تولید و مصرف پارچه و مصرف‌گرایی است که هم برای جیب و پول‌های ما خوب است هم طبیعت و زمین.

ایده چطور متولد شد؟

۲

اوایل سال ۱۳۹۴ بود که دختری جوان بعد از تحقیق روی زمان و پولی که آدم‌ها صرف لباس خریدن می‌کنند، یک «رگال لباس» خرید و ده نفر از دوستانش را در دفتر کار خواهرش دعوت کرد. و از دوستانش خواست همراه با خودشان سه تا از لباس‌هایی که معمولاً آن‌ها را نمی‌پوشند، بیاورند. در اولین روز، حدود سی لباس جمع‌آوری شد و همان جا میان دوستانی که در دفتر کار آمده بودند، فروخته شدند.
هفتهٔ بعد هرکدام از آن دوستان یک نفر دیگر را با خودشان آوردند، بعد از مدتی لباس‌ها آن‌قدر زیاد شدند که دیگر نمی‌توانست لباس‌ها را میان دوستانش بفروشد.

چند ماه بعد...

۳

چند ماه بعد تصمیم گرفتند کارشان را گسترش دهند و در فضای مجازی فروشگاهی درست کنند، اما ساختن فروشگاه رسمی نیاز به مجوز و کارهای اداری داشت؛ برای همین در شبکه‌ای اجتماعی، کانالی برای فروش لباس‌هایشان راه‌اندازی کردند. کانال آن‌ها در کمتر از زمانی که تصور می‌کردند، حدود ۸۰۰ کاربر پیدا کرد. اما به مرور اعضای کانال زیاد شد و خواسته‌ها و توقعات هم بالا رفت. دیگر امکانات کانال کفاف خواسته‌های اعضا را نمی‌داد. همان موقع‌ها بود که به فکر ساختن فضایی رسمی‌تر افتادند.
بهمن ماه سال ۱۳۹۵ همان دختری که دوستانش را به دفتر کار خواهرش دعوت کرده بود، با کمک برنامه‌نویس‌ها اپلیکیشن اندرویدی این استارتاپ را راه‌اندازی کرد.

بیشتر و بیشتر

۴

سال ۱۳۹۶ کاربران نرم‌افزار بیشتر و مشکل نگه‌داری و رساندن لباس‌ها به مشتری‌ها هم جدی شد. اولین راهی که به ذهن سازندهٔ این نرم‌افزار رسید این بود که لباس‌ها را در خانهٔ خودش نگه دارد و با ماشین شخصی‌اش آن‌ها را تحویل دهد تا هم شخصاً کاربرانش را ببیند هم با آن‌ها کمی ارتباط برقرار کند. همان‌طور که گفتم ایجادکردن حس دوستی در آدم‌ها به رونق‌گرفتن استارتاپ، فروشگاه و... هم کمک می‌کند.

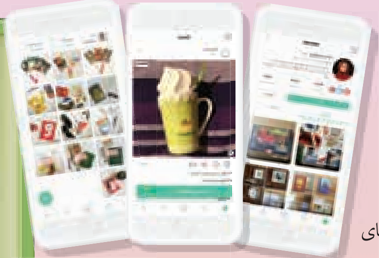

سفارش‌ها زیاد می‌شود

۵

به مرور لباس‌ها زیاد و سفارش‌ها بالا می‌رفت و دیگر خانه جای آن‌ها را نداشت. خانهٔ سازنده این استارتاپ خوشبختانه زیرزمین بزرگی داشت و او توانست همهٔ لباس‌ها و چیزهایی که برای فروش گذاشته بودند را در زیرزمین بگذارد. از همان موقع آن زیرزمین به اولین دفتر کار رسمی استارتاپ او تبدیل شد.

رسم و رسوم

۶

این استارتاپ یک رسم جالب را از همان زمان بین اعضا گذاشت؛ رسمی که احساس صمیمیت بین خریدار و فروشندگان را تقویت می‌کرد. هرکسی که لباسی را برای فروش بسته‌بندی می‌کرد تا به دست مشتری برسانند، باید نامه‌ای دربارهٔ سرگذشت لباس و خاطراتش با آن روی لباس می‌گذاشت.

این رسم جالب برای بسیاری از مشتری‌ها از خود لباس‌ها جذاب‌تر بود.

تابستان سال ۱۳۹۶ با کمک مالی یکی از ونچرزها (شرکت‌هایی که روی استارتاپ‌های نوپا و ایده‌های موفق سرمایه‌گذاری می‌کنند.) استارتاپشان را گسترش دادند و نسخهٔ وب‌سایت و یکی دیگر از سیستم‌عامل‌های موبایلی را راه انداختند. تا قبل از تابستان ۹۶ تمام شهرت آن‌ها از راه معرفی دوستان به یکدیگر بود، اما بعد از جذب سرمایهٔ اولیه بخش بازاریابی ساختند و در بخش‌های گوناگون کارمند استخدام کردند.

حالا که رسید به ۱۴۰۰

۷

حالا که سال ۱۴۰۰ است، ۴ سال از تأسیس استارتاپی که داستانش را برایتان گفتیم می‌گذرد. این استارتاپ در دو استان کشور شعبه و ده‌ها کارمند دارد. فروشش هم دیگر محدود به لباس نیست، اکسسوری و خوراکی‌ها هم به محصولات این استارتاپ اضافه شده‌اند.

پیشنهادهایی برای یک استارتاپ خوب

استارتاپ موفق

در حمل و نقل سرعت دهید

یکی از مشـکلاتی که در خریدهـای اینترنتی وجود دارد دیر ارسال‌شـدن سفارش‌هاسـت. مثلاً خودم از یک سایت فروش لباس مانتویی سـفارش دادم و آن‌قـدر دیر آوردنـد که وقتی تحویلش گرفتم یادم نمی‌آمد دقیقاً چی سفارش داده بودم! حالا که تعداد فروشگاه‌های اینترنتی زیاد شـده‌اند و هر روز هم بیشـتر می‌شـوند باید مزایای ویژه‌ای داشـته باشـید تا مشتریان اول از همه، اسـتارتاپ شـما را انتخاب کنند. سـعی کنید تیم حمل‌ونقل اسـتارتاپتان کفاف سـفارش‌هایتان را بدهند و فرستادن سفارش‌ها یکی دو هفته طول نکشد!

پیشنهادهایی برای یک استارتاپ خوب

استارتاپ موفق

فرهنگ‌سازی کنید!

متأسـفانه بعضی از مردم با پوشیدن لباسی که نو و دست اول نیست مشـکل دارند و دوست ندارند لباسشـان قبلاً برای کـس دیگری بوده باشـد. اما این تصور که لباس دست دوم حتی اگر سـالم و تمیز باشـد باز هم خوب نیست، هم به طبیعـت ضرر می‌زند هـم به وضعیت مالی خودمان. برای تولید یك متر پارچه حجم فراوانـی آب و خیلـی اوقات پلاسـتیک و... مصرف می‌شـود و مشـکل بزرگ‌تر اینجاسـت که بسـیاری از لباس‌ها هم بـه خوبی مصرف نمی‌شـوند. یکی از کارهایی که خوب اسـت درباره‌اش فرهنگ‌سـازی شـود، اسـتفاده از لباس‌های سالم دوسـتانمان است که بسیاری از آن‌هـا را حتی یکبـار هم نپوشـیده‌اند. اگر در سـال‌های بعد صاحب اسـتارتاپی شـدید و خواسـتید مانند اسـتارتاپی که ماجرایش را خواندید، لباس‌های تقریباً نو و سـالم دیگران را برای فروش بگذارید، روی فرهنگ‌سـازی از راه تبلیغات سرمایه‌گذاری کنید. فرهنگ‌سازی روش‌هـای متعددی دارد؛ مثلاً سـاختن فیلم‌های کوتـاه دربارهٔ هدر رفتن منابع طبیعـی در فرایند تولید پارچه یا نشـان‌دادن رضایت مشتریان از خریدهایشان.

حسین امینی

برو کار می‌کن

آدمی ناگزیر از زندگی دسته‌جمعی است و برای بقا و استمرار آن، به مجموعه‌ای از امکانات زیستی نیاز دارد. برای فراهم‌آوردن این امکانات، آحاد جامعه به‌ناچار باید در تعامل و ارتباط عملی و فکری با یکدیگر و طبیعت پیرامونی خویش قرار گیرند تا بتوانند احتیاجات روزمرهٔ خویش را تأمین کنند.

بله، لازم است آدمی به کاری اشتغال داشته باشد و با دیگر مردمان، در برآوردن نیازمندی‌های جمعی، همراهی کند. پس کار یک ضرورت اجتماعی است و در بقا و اعتلای حیات انسانی نقشی پررنگ دارد و نمی‌توان و نباید از آن غافل شد.

از این‌رو، به هر فرد، چنانکه در احادیث دینی آمده است، واجب است به کاری اشتغال داشته باشد. **پیامبر خدا(ص)** فرموده است: طلب‌کردن روزی حلال بر هر مرد و زن مسلمان واجب است. نیز فرموده است: پس از نماز واجب، کارکردن و داشتن کسب‌وکار واجب است. (الحیاه، جلد ۵: ۴۳۰)

این رابطه‌ای دوسویه است. کارگر با نتیجهٔ کار و تولید خود به اجتماع سود می‌رساند و خود نیز از کارها و تولیدات دیگران سود می‌برد. وی در هر حال در حال داد و ستد با مردم است.

پس اگرچه هرکس باید به دنبال شغل مناسب با استعدادها، توانایی‌ها و علاقه‌های خویش باشد، اما با این کار زمینه را برای رشد و پیشرفت جامعه در ابعاد گوناگون فراهم می‌کند.

می‌بینید که کار از موضوعات محوری زندگی است و در ابعاد گوناگون حیات آدمی حضور دارد. این قوانینِ حاکم بر جهان و انسان هستند که به‌صورتی اساسی ضرورت کار و اهمیت آن را آشکار می‌کنند.

حقوق کار

آیا می‌دانید در امور حقوقی، مانند معاملات، سکوت علامت رضا نیست؟

در میـان مردم، این موضوع به‌صـورت عمومی رایج شده که سکوت نشانهٔ رضایت است. شاید سکوت در مراوده‌های اجتماعی چنین معنایی داشته باشد، ولی در موضوعات حقوقی این‌طور نیست. در مادهٔ ۲۴۸ قانون مدنی آمده است: «سکوت مالک، ولو با حضور در مجلس عقد (محلی که قرارداد تنظیم می‌شـود)، اجازه محسوب نمی‌شود.»

انسان موجودی نیازمند است و کالاها و مواد مورد نیاز او در طبیعت نهفته‌اند. پس در قانون طبیعت، کار وسیله‌ای است برای فعلیت‌یافتن و آماده‌سازی مواد برای بهره‌داری انسان. در پرتو کار و تلاش است که کشاورزی انجام می‌یابد و مواد خوراکی تولید می‌شوند.

در پرتو تلاش و کار است که ابزارهای زندگی ساخته و پرداخته می‌شوند و بدین‌سان نیازهای متنوع انسانی پاسخ می‌گیرند. در جوامع انسانی، به هر طرف که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم همهٔ امکانات زیستی و مواهب طبیعی با عمل و کار آدمی فراهم آمده‌اند و از برکت کاری که روی آن‌ها صورت گرفته کامل و برای آدمی قابل مصرف شده است.

به‌علاوه، «کار» آموزشگاه شناخت و تجربه نیز هست. با کار است که پرده از روی قوانین طبیعی برداشته می‌شود. بخشی از علوم بشر از راه کار و تلاش در طبیعت حاصل آمده است.

از سوی دیگر، کار سبب فعلیت یافتن نیروها و استعدادهای آدمی است. ماهیت هستی انسان نمی‌بالد و تداوم نمی‌یابد مگر با تلاش و رنج و کوشش. انسان در صورت یکپارچگی و راحت‌نشستن دچار خمودگی، سستی و رکود می‌شود.

امام علی (ع) فرموده است: هرکس کار کند، توانش فزونی می‌یابد و آنکه کم کار کند یا بیکار باشد، ناتوانی و سستی او افزون می‌شود. (غررالحکم، ۲۶۹)

تنها تن آدمی نیست که به کار نیاز دارد، بلکه رشد روح و قوای معنوی و سلامت روان او نیز به کار بستگی دارد. اگر انسان نیاز به کار نداشت و اوقات خویش را به بیکاری می‌گذراند، به فساد و تباهی کشیده می‌شد و ناگزیر نیرو و انرژی خود را در راه‌هایی صرف می‌کرد که به نابودی خود و هم‌نوعانش می‌انجامید. پس آدمی باید به تلاش و کوشش مشغول باشد تا از پیامدهای یکپارچگی و بیهودگی و یا طغیان رفاه‌زدگی و راحت‌طلبی در امان بماند. آری با کار است که اعمال و وظایف دینی به انجام می‌رسند. پس انسان تنها از لحاظ جسمی نیازمند کار نیست، کار روان انسان را هم شکل می‌دهد و به هستی معنوی او استحکام می‌بخشد.

به‌علاوه، فناوری پیچیده و متنوع و شگفت، و دست‌آفریده‌های دیگر آدمی در مقوله‌های دیگر، حاصل کار و تلاش آدمی هستند. با کار است که آدمی پرده از قوانین طبیعت برمی‌دارد و ابزارهایی طراحی می‌کند که تسلط بیشتر او را بر آفاق ممکن می‌کنند.

لطفا اسکن کنید!

مشاغل در شعر

معماری

همچو عکس آب، تشویش از بنای ما نرفت
مرتعش بوده‌است گویی پنجهٔ معمار ما

صائب تبریزی

برق

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر
وه که با خرمن مجنون دل‌افگار چه کرد!

حافظ

خیاطی

در نبودت خوب خیاطی شدم
صبح تا شب چشم می‌دوزم به در!

فرامرز عرب عامری

نقاشی

چو کرده نقش تو بر صفحه ی وجود رقم
تو را کشیده و دست از قلم کشیده خدا

سلیم تهرانی

تراشکاری

با تیشهٔ خیال تراشیده‌ام تو را
در هر بتی که ساخته‌ام دیده‌ام تو را

قیصر امین پور

معرفی شاعر

محمود جافرمن

کتاب‌ها:

در حوزهٔ معماری: کروکی روزنه‌ای رو به فضا.

در حوزهٔ ادبیات: طهران (غزل)؛ اسکار (سپید)؛ اپیزود (غزل)

محمود جافرمن در اردیبهشت ماه ســال ۱۳۵۹ در دزفول، یکی از شهرهای استان خوزستان، متولد شد. به قول خودش از کودکی جز صدای اصابت موشک و تصویر انفجارهای ناشی از جنگ تحمیلی عراق علیه ایــران، چیز خاصی در ذهن نــدارد. اولین بار در کلاس ادبیات دوم دبیرســتان، وقتی به‌عنوان تکلیف درســیِ نثر توصیفی، توصیفش از یک کیف دســتی را در کلاس درس خواند و معلمش نثر او را بارها تحسین کرد و در کلاس‌های دیگر خوانده شد، توانایی نوشتن را در خود کشف کرد. اولین تجربه‌های سرودن را در دبیرستان با نوشتن شعر نو آغاز کرد، ولی در ادامه به شعر کلاسیک علاقه‌مند شد و اولین شعرهای منظوم خود را در سن بیست سالگی و هم‌زمان با تحصیل در دورهٔ کارشناسی سرود.

او فارغ التحصیل کارشناســی ارشد معماری از دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین و در حال حاضر ســاکن تهران است. اکنون به تدریس در دانشــگاه و نیز طراحی معماری فضاهای بیمارستانی مشغول به کاراست.

لطفا اسکن کنید!

منی که زادهٔ گلدان و خاک برتری‌ام
چرا اسیر و زمینگیر باغ بی‌بری‌ام؟

منی که دست رفاقت به شهر می‌دادم
چرا رها شده در چاه نابرادری‌ام؟

در این زمین غریبه که خانه‌ام شده است
به غم دچار و پر از شعر تلخ و سرسری‌ام

برای فلسفه‌ای تازه دربه‌در شده‌ام
نگو که در پی سقراط‌های دیگری‌ام!

اصالت من و این شعر مانده در شهری
که خوگرفته به لحن زبان مادری‌ام

مرا ببر به زمینی که ریشه‌ام آنجاست
دلم برای دیارم گرفته! می‌بری‌ام؟

× حقوق‌کار ×

آیا می‌دانید در معاملات، معاملهٔ فضولی هم وجود دارد؟

معاملهٔ فضولی آن اســت کــه در آن مالک یا از معامله بی‌خبر است یا از آن رضایت ندارد. در معاملهٔ فضولی، شــخص بدون اینکه صاحب مالی باشد یا از صاحب آن اجازه یا وکالتی داشــته باشد، اقدام به فروش آن مال می‌کنــد. این در حالی اســت که یکی از شــرط‌های معامله، رضایت مالک است.

بر اســاس مادهٔ ۲۴۷ قانون مدنی، اگر معامله‌ای بدون رضایت مالک صورت گیرد، غیرنافذ است و تا رضایت مالک جلب نشــود، این معامله از نظر قانونی صحیح نیست.

شعرامروز

دلتنگم
و خیال تو پونه‌ای خشک است در دستانم
که هر چه بیشتر خردش می‌کنم
عطرش بیشتر زندگی‌ام را بر می‌دارد

سید رسول پیره

به هر که بود و
به هر جا که بود و
هر چه که بود
رجوع کردی
الا
دلت که قبله‌نماست

محمدرضا شفیعی کدکنی

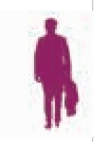

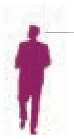

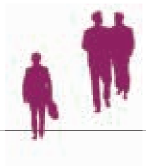

حکایت طنز

زیرک و مرد شیاد

زیرکی سکهٔ طلایی در دست داشت و با آن بازی می‌کرد. شیادی جلو آمد و به او گفت: «اگر این سکه را به من بدهی، در عوض ده سکه را که به همین رنگ است، به تو می‌دهم!»

زیرک چون دانست سکه‌های او از مس است و ارزشی ندارد. به آن مرد گفت، به یک شرط قبول می‌کنم؛ اینکه سه‌مرتبه مانند الاغ عرعر کنی.

شیاد قبول کرد واز خودش صدای الاغ در آورد. زیرک به او گفت: تو با این خریت، فهمیدی ســکه‌ای که در دســت من است از طلاســت، چگونه من نفهمم که سکه‌های تو از مس است؟

محمدمهدی کمال

لبخند

خیلی وقت بود یك کیف چرمی زیبا چشم مرا گرفته بود. بالاخره پس از مدت‌ها انتظار توانستم پول خرید آن را جور کنم. به فروشگاه رفتم و کیف را از فروشنده گرفتم. همین طور که به آن نگاه می‌کردم، کارت بانکی‌ام را به فروشنده دادم. فروشنده زیر چشمی نگاهی به کارت کرد و گفت: «قابل شما را نداشت آقای کمال...». اولش کمی جا خوردم! ایشان چطور فامیل من را می‌داند؟ خیلی زود متوجه شدم از روی کارت بانکی فامیل مرا خوانده است. هرچند که رفتار فروشنده کار خیلی پیچیده‌ای نبود، اما برای من، به‌عنوان خریدار، کار بسیار دل‌چسبی بود. شاید اگر روزی قرار باشد کیف دیگری بخرم، دوباره به همین فروشنده مراجعه کنم!

برخی از کسب‌وکارها به صورت غیرمستقیم با خریدار کالا یا خدمات مرتبط

به صدای احساس مشتری گوش کنید

گاهی ممکن است مشتری در ظاهر از محصولی که خرید کرده است راضی باشد، اما اگر خوب به صدای احساس او گوش دهید، متوجه خواهید شد صددرصد هم از خرید خود راضی نیست. برای مثال، فرض کنید فردی به شما سفارش طراحی نماد داده است. شما نیز طبق سفارش وی، نماد را طراحی کرده‌اید. اما ممکن است فرد سفارش دهنده، از محصول شما چندان هم راضی نشده باشد. برای همین لازم است به مشتریان به‌طور کامل توجه کنید تا متوجه شوید آیا به صورت کامل از این محصول راضی هستند و اگر راضی نیستند، دلیل نارضایتی آن‌ها چیست؟ توجه‌کردن به احساس مشتری می‌تواند شما را به سمت کشف تقاضای بازار هم راهنمایی کند. یعنی برای شما مشخص کند بیشتر مخاطبان به چه‌نوع کارهایی جذب می‌شوند.

محصول خود را به‌طور کامل بشناسید

لازم است شما به‌عنوان فروشنده به‌طور کامل از محصول خود شناخت داشته باشید. برای مثال، در صورتی که شما طراح و تولیدکنندهٔ کیف هستید، باید در جریان باشید که مثلاً آیا کیف شما قابلیت شستشو دارد؟ برای شستن آن از کدام مواد شیمیایی می‌توان استفاده کرد؟ آیا این کیف می‌تواند برای لوازم الکترونیکی داخل آن، مانند تبلت، محافظ خوبی باشد؟ دانستن این نکات مستلزم آن است که شناخت کامل و دقیقی از محصول تولیدی‌تان داشته باشید. در صورتی که به هریک از این سؤالات یا سؤالات مشابه پاسخ اشتباه دهید، ممکن است مشتریان خود را فقط برای یک بار در طول دورهٔ کسب‌وکار خود ملاقات کنید.

آرامش خود را حفظ کنید

بسیاری مواقع ممکن است با افرادی مواجه شوید که از چیزی رنجیده‌خاطر شده‌اند و این رنجش خود را در مواجهه با شما تخلیه می‌کنند. یا حتی ممکن است خود شما روز پر اضطرابی را سپری کرده‌باشید و این اضطراب، شما را نسبت به کوچک‌ترین اتفاق ناگوار حساس کند. چیزی که در این موارد بسیار مهم است، حفظ آرامش است. حتی در مواردی که مشتریان شما عصبانی هستند و به اشتباه ادعای غلطی نسبت به محصول شما دارند، لازم است آرامشتان را حفظ کنید و با خونسردی تمام، پس از گوش‌کردن به صحبت‌های خریدار، وی را به آرامی توجیه کنید.

لطفاً!

هستند، اما برخی دیگر غیر مستقیم با مشتریان مرتبط می‌شوند. برای مثال، کسی که محصولات هنری مانند اثری گرافیکی یا خطاطی تولید می‌کند، معمولاً به‌صورت مستقیم با افراد در ارتباط است. ارتباط مستقیم با مشتریان مانند تیغی دولبه است؛ یعنی همان‌طور که می‌تواند تهدید محسوب شود، می‌تواند فرصت نیز باشد. برای مثال، اخلاق خوب شما به‌عنوان فروشنده، هنگام تعامل با مشتری می‌تواند تضمین‌کنندهٔ مراجعهٔ بعدی خریدار به شما باشد. در مقابل، اندکی ترش‌رویی ممکن است باعث شود مشتری بالقوهٔ خود را از دست بدهید. برای برقراری ارتباط مؤثر با مشتری، بهتر است نکاتی را در نظر داشت. در ادامه برخی از این موارد خواهد آمد.

مهارت‌های کلامی را یاد بگیرید

انتخاب واژه‌های مناسب برای برقراری ارتباط با مشتری می‌تواند تأثیر خوبی داشته باشد. مثال بسیار معروف در این زمینه را حتماً شنیده‌اید؛ بفرمایید و بنشینید، یا واژه‌های مشـــابه آن‌ها، همگی در ظاهر به یک معنا هستند، اما تأثیر روحی متفاوتی دارند. حتی لحن شما هنگام صحبت‌کردن هم می‌تواند اثرگذار باشد. برای مثال، وقتی نکته‌ای را با لحنی لطیف می‌گویید، اثرگذاری بیشتری خواهد داشت.

زبان بدن را یاد بگیرید

فرض کنید فردی به شما سفارش طراحی و دوخت لباسی را داده است. هنگام تحویل لباس متوجه می‌شوید ســفارش‌دهنده از این دوخت راضی نیست. متأسفانه با توجه به بریده‌شدن پارچه، امکان تغییر آن نیز وجود ندارد. ممکن است شما در این لحظه ابروهای خود را در هم بکشید و در حالی که دست به سینه هستید، از او معذرت‌خواهی کنید. هرچند شما در ظاهر معذرت‌خواهی کرده‌اید، اما بدن شما چیز دیگری به مشتری می‌گوید. به همین دلیل لازم است به زبان بدن و پیام‌های آن آشنا باشید تا وقتی پیامی را به زبان می‌آورید، بدن شما هم همان نظر را داشته باشد و به مخاطب نشان دهد.

نسبت به شکایت‌ها خوش‌بین باشید

فرض کنید محصول تولیدی شـــما ایراد کوچکی دارد، ولی شما متوجه آن نشـده‌اید و از این محصول تعداد زیادی تولید کرده و فروخته‌اید. افرادی که این محصول را خریده‌اند، از آن راضی نیستند و ممکن است در آینده از شما خرید نکنند. حال تصور کنید اولین فردی که این محصول را از شما خریده است، در همان روزهای اول و قبل از اینکه افراد بیشتری از شما خرید کنند، از محصول شـــما انتقاد و این ایراد را به شما گوشزد کند. در چنین شرایطی، حتـی اگر این انتقاد با بداخلاقـی خریدار همراه باشــد، ارزش دارد، زیرا می‌تواند جلوی ضررهای بعدی را بگیرد. برای همین لازم اســت نسبت به انتقادات و شکایات خوش‌بین باشید.

در این متن برای آشنایی شـــما با اهمیت ارتباط مؤثر با مشتری، چند نکته را آوردیم. بهترین شـــاخص ارتباط با مشـــتری این است که خود را جای او بگذارید و از خود بپرســید اگر شما جای مشـــتری بودید، دوست داشتید چگونه با شما رفتار شود؟

حقوق‌کار

خیار در معامله

به حق به‌هم‌زدن معامله از سوی طرفین «خیار» گفته می‌شود. بر طبق این حق، خریدار و فروشنده می‌توانند در یازده حالت و شرایط، قراردادشان را بر هم بزنند.

عکس‌برگردان

فرحناز صحت ✕ عکاسی و چیدمان: مجید کاظمی

برخطِ خط‌خطی

✕ از راست به چپ مطالعه کنید!

(لپ‌تاپ را جلوی رویش باز کرده و وارد سامانه می‌شود.)
کاش امتحان کنسل بشه!
کاش زلزله بیاد!
اصلاً کاش کرونا بگیرم امتحان لغو بشه!
(معلم در صفحه لپ‌تاپ مشغول حرف زدن.)
معلم: خب بچه‌ها، امیدوارم همه خوب خودتون رو برای امتحان آماده کرده باشید.
همون‌طور که قبل‌تر هم بهتون گفتم، **این امتحان ده نمرهٔ پایان ترمتون رو شامل می‌شه.** پس با دقت سؤالات رو بخونید. کسی که امروز امتحان رو نده، ده نمره رو از دست داده.
الان سؤالات رو براتون آپلود می‌کنم. موفق باشید.
چی؟
ده نمرهٔ پایان‌ترم؟
ای وای من!
بدبخت شدم. بیچاره شدم!
وای سؤالات آپلود شدن. ای داد بیداد! هیچی نمی‌دونم. جواب هیچ‌کدوم رو نمی‌دونم.
صبرکن... صبرکن... جواب سؤال سه رو می‌دونم. آهان! بذار بنویسم.
چی‌شد؟ نه ... نه ... جان مادرت الان وقت ارور دادن نیست.
لعنتی بذار امتحان رو بدم، الان وقت ارور دادن نیست. من بدبختم، بدبخت‌ترم نکن! (مدام و محکم با موس رفرش را می‌زند)
نه ... نه ... موس چرا شکست؟ نه ... نه ...
دینگ... دینگ...
صدای پیامک گوشی مدام می‌آید. گوشی را بر می‌دارد.
تو دیگه کی هستی؟ چی؟! همهٔ بچه‌ها این مشکل رو دارن. هیچ‌کس نمی‌تونه امتحان بده! حالا چی می‌شه؟
پیام معلم: بچه‌ها ظاهراً سامانه امروز خیلی گیر داره. با این وضعیت نمی‌تونید امتحان بدید.
تا هفتهٔ بعد مرور کنید که از یادتون نره. امتحان موکول می‌شه به هفتهٔ بعد.
آخییییش
یک جا بالاخره این قطع و وصلی فایده‌ای برای ما داشت. خدا را شکر.

شغل‌های در حال انقراض

انسان در تمام طول زندگی خود به غذا نیاز دارد. فرقی نمی‌کند انسان غارنشین هزاران سال قبل باشد یا انسان عصر اینترنت و ماهواره! با این حال، تغییراتی که در طول قرن‌ها در زندگی انسان‌ها رخ داده، سبب شده است حتی غذاهای مورد نیاز او و نحوهٔ تهیهٔ آن‌ها هم با تغییر روبه‌رو شود. مثلاً تا همین چند دهه قبل،

نوید استاد رحیمی

هر خانواده‌ای تنور مخصوص خود را داشت و نان خود را تولید می‌کرد، اما به مرور نانوایی‌ها جای تنورهای داخل خانه‌ها را گرفتند و کم کم با آمدن نان‌های بسته‌بندی‌شده، نقش نانوایی‌ها در زندگی انسان کمرنگ‌تر از قبل شد. در بسیاری موارد، همین شرایط وجود دارد و حتی ممکن است بعضی شغل‌ها تا سال‌های آینده برای همیشه فراموش شوند.

کشت گوشت به‌جای

شکار ماهی ممنوع!

یکی از منابع غذایی مهم انسان‌ها گوشت سفید است. ماهی‌ها به شکل‌های گوناگون سر از سفره‌های ما در می‌آورند. چه از طریق شکار با قایق‌های کوچک و چه به وسیلهٔ شکار با تورهای بزرگ و کشتی‌های غول پیکر. اما شکار ماهی توسط صیادان دریایی در سال‌های اخیر سبب شده است ذخیرهٔ دریایی به‌شدت در سراسر دنیا کاهش یابد.

از طرف دیگر، آلودگی‌های کارخانه‌ها که به محیط زیست صدمه زده‌اند، اثرات مخربی در زندگی جانوران آبزی نیز گذاشته است. از آنجا که در آب‌ها، برخلاف خشکی‌ها، مرزهای کشورها از یکدیگر مجزا نشده‌اند، بارها اتفاق افتاده است که صیادان ماهی از یک کشور وارد مرزهای کشور دیگر می‌شوند. بدون آنکه از قوانین کشور همسایه اطلاعی داشته باشند، با صید ماهی مرتکب جرم می‌شوند.

تمام این مشکلات سبب شده است «صنعت پرورش ماهی در قفس» در گذر زمان توسعه پیدا کند. این صنعت به زیست‌بوم (اکوسیستم) دریاها فرصت می‌دهد به بازسازی اقدام کند. تولید ماهی به این روش، هزینه‌ای پایین‌تر از صید ماهی با کشتی و قایق دارد و مزهٔ این ماهی‌ها، علاوه بر مقرون به صرفه‌بودن، چندان تفاوتی با ماهی‌های موجود در آب‌های آزاد ندارد.

تولید دام و افزایش گازهای گلخانه‌ای

دامداری و پرورش چهارپایانی مثل گاو و گوسفند قرن‌هاست در سراسر جهان رواج دارد. هرچند در طول سال‌ها پیشرفت‌های فناوری سبب شد تغییرات فراوانی در این شغل ایجاد شود، اما پرورش دام هم در آینده با تغییراتی بزرگ‌تر روبه‌رو خواهد شد و با پیشرفت‌های فناوری شاید کم‌کم به مشاغل فراموش شده بپیوندد. اما به چه علت؟

افزایش دامداری باعث تولید دی‌اکسید کربن و متان بیشتری می‌شود و استفاده بیشتر از کودهای شیمیایی هم باعث تسریع تولید گازهای گلخانه‌ای و تغییرات آب و هوایی کره زمین خواهد شد.

تقریبا نیمی از تولید زراعی دنیا به مصرف خوراك دام می‌رسد در حالی که بسیاری از مردم دنیا غذای کافی ندارند.

صنایع تولید مواد غذایی حیوانی از نظر تبدیل گیاهان به غذا پایین‌ترین راندمان را دارند، بطور متوسط سه درصد، به عبارت دیگر برای تولید غذای حیوانی باید به میزان بسیار بیشتری منابع کره زمین را مصرف کرد و به محیط زیست آسیب زد.

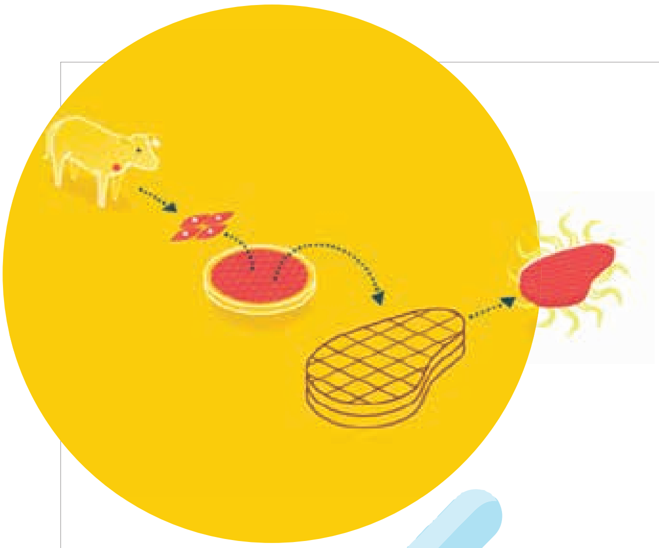

شکار

گرمایش زمین

فائو (سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد) اعلام کرده است،۱۳ تا ۱۸ درصد از گازهای گلخانه‌ای به دلیل دامداری صنعتی به وجود می‌آیند. تجمع این گازها (شامل بخار آب، دی‌اکسیدکرین، متان و دی نیتروژن مونوکسید) در اتمسفر، پدیده‌ای به نام اثر گلخانه‌ای را پدید می‌آورد که در اثر آن انرژی گرمایی واردشده به جو زمین در درون جو منعکس می‌شود و در نتیجه دمای زمین افزایش می‌یابد؛ پدیده‌ای که آن را با عنوان «گرمایش زمین» می‌شناسیم. پس باید روند تولید دام به این شکل متوقف شود.

گوشت کِشت شده

در چنین شرایطی، چاره‌ای نیست که از علم بیوتکنولوژی استفاده شود و بدون کشتن چهارپایان، اقدام به تولید گوشت کرد.

«گوشت کِشت‌شده» عبارتی است که شاید کمتر آن را شنیده باشید. شاید هم اصلاً نشنیده باشید. اما این نام را در آینده‌ای نزدیک زیاد خواهید شنید.

برای تولید این گوشت، با استفاده از یک دستگاه، بخش کوچکی از ماهیچهٔ گاو را که حاوی سلول‌های بنیادی است، از بدن حیوان جدا می‌کنند و در آزمایشگاه کِشت می‌دهند. این سلول‌ها تکثیر می‌شوند و تودهٔ گوشت مصنوعی مشابه گوشت گاو پدید می‌آورند.

ایدهٔ تولید گوشت مصنوعی سبب شد یک شرکت هلندی به نام «موزا میت» این طرح را عملی کند و نخستین همبرگر تولیدشده از گوشت کشت‌شده را در سال ۲۰۱۳ تولید کند.

تولیدکنندگان این گوشت می گویند: «زمانی که شما این گوشت آزمایشگاهی را طبخ کنید، متوجه می‌شوید طعم و بوی آن کاملاً شبیه گوشت طبیعی است.»

مهران نعمت‌اللهی

در حافظهٔ همهٔ ما اتفاقاتی ثبت شده است که یا نتیجهٔ تجربهٔ زندگی خودمان است یا از گوشه و کنار از اقوام، دوست، آشنا و... شنیده‌ایم. بعضی از این اتفاقات چنان جذاب است که احساس می‌کنیم با شنیدن آن‌ها در نگاه دیگران هم تحولی رخ می‌دهد و به شور در خواهند آمد؛ به تعریف دیگر، پنجرهٔ جدیدی در زندگی‌شان باز می‌شود. این اتفاقات برای جذب بهتر و بیشتر احتیاج به آن دارند که به داستان تبدیل شوند؛ این داستان‌ها برای ماندگاری نیاز دارند که با تصویر آمیخته شوند. در این شماره از مجله هنرجو می‌کوشیم تا به داستان‌هایمان قوام دهیم، نقاط ضعفشان را بپوشانیم و آن‌ها را به فیلمی پرکشش و جذاب برای مخاطب تبدیل کنیم.

با کارگاه از ایده تا اجرا همراه باشید.

به‌دنبالِ «منِ درون»

خودتان را آن‌طوری که دوست دارید معرفی کنید. بیشتر منظورم زندگی هنری‌تان است.

من **فائزه وزیری تبار هستم و** ۱۹ سالم است. از دوران ابتدایی تئاتر را شروع کردم. در ۱۳-۱۴ سالگی فراخوان جشنواره فیلم کوتاه مدرسه من را وارد دنیای فیلمسازی کرد و موفقیت در آن جشنواره و گرفتن سه جایزه باعث تشویقم به ماندن در این رشته شد. تا امروز ۳ تا فیلم ساختم. نام آخرین فیلمم «منِ درون» بود که سال ۱۳۹۸ آن را کارگردانی کردم.

چرا فیلم‌سازی؟ چرا شاخه‌های دیگر هنر را نرفتید؟

قبلاً کار هنری انجام می‌دادم؛ تئاتر کار کرده بودم و زمینه‌ای در این کار داشتم.

دغدغهٔ اصلی‌تان برای فیلم‌سازی چیست؟

تلاش برای ساختن دنیای بهتر.

ایدهٔ این فیلم از کجا آمد؟ برای پرورش این ایده چه کاری کردید؟ از کسی هم مشورت گرفتید؟

ایدهٔ این فیلم از دغدغه‌های ذهنی‌ام آمده است. از تجربه‌های شخصی که در زندگی با آن‌ها روبرو هستم. طرح اولیه خیلی بزرگتر از این بود، ولی به علت محدودیت لوکیشن و پرسوناژ و کم‌کردن هزینه‌ها مجبور شدم طرحم را هم جمع و جورتر بکنم. نوشتن فیلمنامه ۸ ماه طول کشید. در نهایت طی مشورتی که با دوستم داشتم به فیلمنامهٔ نهایی رسیدیم.

چه تجربه‌هایی از فیلم‌سازی به دست آوردید؟ آیا بعد از فیلم‌سازی زندگیتان تغییر کرد؟

نگاهم به پیرامونم تغییر کرده است. به اطرافیان و جامعه بیشتر دقت می‌کنم.

ایده

ایده نقطۀ شروع حرکت ماست؛ جرقه‌ای است که در ذهن ما ایجاد می‌شود؛ هر چقدر این جرقه برای ما مهمتر باشد انفجاری که در ذهنمان ایجاد می‌کند وسیع‌تر خواهد بود و حجم بیشتری از مغزمان را درگیر خواهد کرد. بعد از این، کار ما ساده‌تر خواهد شد. چون ایده خودش برای ما شروع به کارکردن می‌کند، حتی در خواب! در صورت متمرکز بودن روی ایده، ایده رشد خواهد کرد و کم‌کم بلوغ خودش را طی می‌کند تا آنکه زمان پرداخت آن برسد.

-چه ایده‌ای قابلیت این را دارد که به فیلم تبدیل شود؟

این سوال را باید از خودمان بپرسیم؛ آیا این ایده جدید است؟ آیا ایده ما پتانسیل رشد دارد؟ آیا می‌شود آن را بسط داد و به آن شاخ و برگ افزود تا به داستان تبدیل شود؟ آیا این ایده می‌تواند در خودش خلاقیت و توانایی ما را نشان دهد؟ آیا فیلم برخاسته از این ایده، تماشاگری خواهد داشت؟ و...

یکی از راه‌های پی‌بردن به جواب درست این سؤال‌ها مطرح‌کردن با دوستان و آشنایان و شنیدن نظرات آن‌هاست. یادمان نرود که تا از ایده و کارکردش مطمئن نشدیم وارد فرایند فیلم‌نامه‌نویسی نشویم؛ چون تغییر در ایده در مراحل اولیه کار راحتی است ولی وقتی به فیلم‌نامه تبدیل شد، انگار که روی سنگ حجاری‌شده‌اند. هرگونه دگرگونی در آن‌ها بسیار سخت و دشوار خواهد بود.

در شماره بعدی با فن‌های پرورش ایده در خدمت شما خواهیم بود.

فیلم «منِ درون» باعث شد که شما دنبال ساخت فیلم جدید هم باشید؟

البته، دیده‌شدن فیلم باعث شد که بدانم مخاطب با سلیقۀ من همراه است و این باعث بالارفتن اعتماد به نفس من شد که باز هم در این عرصه فعالیت کنم.

چقدر به آموزش در فیلم‌سازی اعتقاد دارید؟

خیلی؛ آموزش می‌تواند نقاط ضعف فیلم را برطرف کند و تماشای آن را برای تماشاگر جذاب‌تر کند.

چه امتیازی به فیلم خودتان می‌دهید؟ از ۱ تا ۱۰ و چرا؟

۸ یا ۹.

چون تمام سعی‌ام را کرده‌ام بهترینم را در آن لحظه بسازم و چند امتیاز کم کردم چون اعتقاد دارم هیچ چیز در این دنیا کامل نیست و همۀ ما تا پایان عمر در مسیر کمال هستیم.

به نظرتان اولین امکان برای فیلم‌سازی چیست و چگونه باید به دستش آورد؟

ایده‌داشتن اولین و مهم‌ترین اصل است. البته ایده‌ای که ناب باشد و ارزش پرداخته‌شدن داشته باشد.

دومین اصل مهم، تلاش و همت فراوان است. برای کسی که می‌خواهد برای اولین بار فیلم‌سازی کند این همت باید چند برابر باشد تا یک اثر خوب ساخته شود.

حقوق‌کار

مطابق مادۀ ۴۵ قانون کار، کارفرما در موارد زیر می‌تواند از مزد کارگر برداشت کند:

الف) مواردی که قانون به‌صراحت اجازه داده باشد؛

ب) هنگامی که کارفرما به‌عنوان مساعده، وجهی به کارگر داده باشد؛

ج) اقساط وام‌هایی که کارفرما به کارگر داده است؛

د) در اثر اشتباه محاسبه، مبلغی اضافه پرداخت شده باشد؛

ه) مال‌الاجارۀ خانۀ سازمانی (که میزان آن با توافق طرفین تعیین شده است)، در صورتی که اجاره باشد، با توافق طرفین تعیین می‌شود؛

و) وجوهی که برای خرید اجناس ضروری کارگاه به کارگر پرداخت شده باشد.

آرمان کهریزی

دوربین‌های ماسک‌زده

تأثیر کرونا بر عکاسی

بیماری کرونا، علاوه بر تأثیر آن بر سلامت افراد، یک شوک بزرگ اقتصادی نیز ایجاد کرده است. اعمال محدودیت‌های اجتماعی تأثیر زیادی روی کسب و کارها گذاشته و به بخش زیادی از مشاغل و افراد مرتبط با آن‌ها آسیب زده است. کسب و کارها، چه بزرگ و چه کوچک، ضررهای ناشی از همه‌گیری کرونا را متحمل شده‌اند؛ از جمله خطوط هوایی بزرگ. کمک‌هایی که دولت‌ها برای حمایت از کسب و کارها تدارک دیده‌اند، با توجه به طولانی‌شدن همه‌گیری کرونا، نتوانسته است ضرر و زیان مشاغل را جبران کند. در این بین اما مشاغل کوچک آسیب‌های بیشتری از کرونا دیده‌اند.

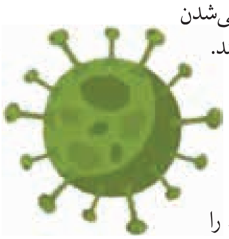

اگرچه شیوع کرونا به اقتصاد کل جهان آسیب جدی وارد کرده، اما تغییراتی را در نوع تعاملات اقتصادی نیز سبب شده است. بعضی از فعالان اقتصادی هم، به جای اینکه شرایط را در نظر بگیرند، به این فکر افتادند که چگونه با نوآوری، از این شرایط سود ببرند و جلوی زیان‌های ناشی از همه‌گیری کرونا را بگیرند. در این مقاله می‌خواهیم در مورد آتلیه‌های عکاسی و فیلم‌برداری صحبت کنیم. از آنجا که با لغو مراسم‌ها و تجمع‌ها حجم کار بسیاری از آتلیه‌ها کم شد یا به صفر رسید بسیاری از عکاسان، به دلیل نداشتن درآمد، مجوز خود را به اتحادیه تحویل دادند. شغل عکاسی اینگونه است و اگر عکاس درآمدی نداشته باشد، دیگر نمی‌تواند اجاره بدهد. بنابراین، مجوز کسب را تحویل اتحادیه می‌دهد.

با توجه به این موضوع، شرایط این صنف حال و روز خوبی ندارد و آن دسته هم که محل کسبشان اجاره‌ای است، حال و روز بدتری دارند. اما چگونه است که هنوز هم تعدادی از کسانی که در این صنف مشغول به کارند، درآمد خود را حفظ و یا حتی درآمد بیشتری کسب می‌کنند؟ برای پاسخ به این پرسش، دربارهٔ چند آتلیهٔ موفق که توانسته‌اند کسب و کار خود را حفظ و حتی درآمد بیشتری کسب کنند، بررسی کرده‌ایم. به چند دلیل توانسته‌اند حیات شغلی خود را حفظ کنند:

۱. نیاز به عکس و فیلم در زمان همه‌گیری کرونا

درست است که با شیوع کرونا نیاز به آتلیه‌ها بسیار کم شده است، اما باز هم برای برخی از امور به عکس یا فیلم نیاز است. برای مثال، نیاز به عکس‌های اداری همیشه وجود دارد و کسانی برای کارهای اداری خود به آتلیه مراجعه می‌کنند.

از طرف دیگر، با توجه به افزایش چشمگیر مشاغل اینترنتی، تبلیغ و ساخت تیزرهای جذاب برای جذب مشتری نیاز است. بنابراین، کسانی که در این صنف مشغول فعالیت هستند، بهترین گزینه برای ساخت تیزر محسوب می‌شوند. ساخت کلیپ و اثرهای هنری هم از موارد دیگری است که می‌تواند برای آتلیه درآمدزا باشد و تعدادی از آتلیه‌های معروف به آن می‌پردازند. بسیاری از هنرمندان، با وجود کرونا، باز هم به ساخت کلیپ‌های هنری خود ادامه می‌دهند. به این ترتیب، وجود آتلیه‌ها برای ساخت کلیپ و ویرایش آن بسیار حائز اهمیت است.

۲. ضرورت ثبت خاطرات در ایام کرونا

با وجود کرونا و خطرات آن، بسیاری از افراد تمایل دارند بعضی خاطرات خود مثل تولد نوزاد یا سالگرد تولد کودکان خود را ثبت کنند. از طرف دیگر، با توجه به شیوع کرونا و نبود امکان برگزاری مراسم ازدواج برای زوج‌های جوان، آن‌ها تمایل دارند لحظات زیبای ابتدای زندگی مشترکشان را ثبت کنند. در این شرایط، برخی از آتلیه‌ها برای فیلم‌برداری یا عکس‌برداری و ثبت خاطرات خاص، شرایط مناسبی فراهم کرده‌اند تا بتوانند با رعایت شیوه‌نامه‌های بهداشتی، به نیاز مشتریان خود پاسخ دهند و درآمد کسب کنند. آن‌ها برای این کار اتاق‌هایی با تهویهٔ مناسب فراهم کرده‌اند و قبل و بعد از استفاده، محیط را ضدعفونی و تمهیدات مناسبی مانند سنجش تب مراجعه‌کنندگان را عملیاتی کرده‌اند. یکی از راهکارهایی که بیشتر آتلیه‌ها از آن استفاده کرده‌اند، استفاده از فضای باز برای عکاسی و فیلم‌برداری است.

۳. آموزش مجازی

در دوران کرونا آموزش مجازی جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد تا روال آموزش

متوقف نشود. از آنجا که تعداد زیادی از آتلیه‌ها با نرم‌افزارهای مخصوصی مثل فتوشاپ، پرمییر و ایلوستریتور کار می‌کنند، توانستند با آموزش حرفه‌ای درآمدزایی کنند. آموزش‌هایی که آتلیه‌ها برگزار می‌کنند می‌تواند بسیار حرفه‌ای‌تر از بعضی از مراکز آموزشی باشند، زیرا آن‌ها با تجربه‌های بالایی که در زمینهٔ کار با نرم‌افزارهای مخصوص کار خود دارند، می‌توانند آموزش عمیق‌تری به مخاطبان خود ارائه کنند. در کنار آموزش نرم‌افزارها، آموزش اصول پایهٔ عکاسی، گرافیک، فیلم‌برداری و... را همراه با نکات کاربردی ارائه کردند. این ترکیب توانست آموزش جامعی را برای مخاطبان فراهم کند.

۴. استفاده از فضای مجازی برای تبلیغ

آتلیه‌ها برای آنکه مشتریان خود را از دست ندهند و مشتریان جدید جذب کنند، با استفاده از فضای مجازی، نمونه‌کارهای خود را به عموم مردم ارائه می‌کنند. این کار از آن نظر مهم است که برخی افراد در انتظار پایان همه‌گیری هستند تا بتوانند مراسم خود را برگزار کنند. به همین دلیل، همواره در جست‌وجوی مناسب‌ترین گزینه برای مراسم خود هستند. چندین آتلیه هم تخفیف‌های مناسبی برای جذب مشتری اعلام کرده‌اند.

۵. برگزاری نمایشگاه مجازی عکاسی

تعدادی از آتلیه‌ها با برگزاری نمایشگاه‌های مجازی برای علاقه‌مندان به عکاسی و با حضور چهره‌های شاخص در این رشتهٔ هنری باعث شده‌اند راه برای معرفی آثار عکاسان فراهم شود. با این کار برای خود کسب سود می‌کنند و به آنان سود می‌رسانند.

۶. فروش اقلام و تجهیزات

تعدای از آتلیه‌ها در کنار کارهای اصلی خود به فروش دوربین و تجهیزات جانبی آن‌ها می‌پردازند. شاید در ابتدا این‌گونه به نظر بیاید که این کار به هزینهٔ اولیهٔ بسیار بالایی برای خرید تجهیزات نیاز دارد، اما برخی از آتلیه‌ها به‌عنوان واسط به فروش تجهیزات می‌پردازند. دقت به این نکته بسیار مهم است که در شرایط فعلی استفاده از اهرم تخفیف برای جذب مشتری مد نظر آن‌هاست.

۷. استفاده از هنر گرافیک

از آنجا که کارهای گرافیکی همیشه طرفداران و خواهان خود را دارد، تعدادی از آتلیه‌ها در دوران همه‌گیری کرونا به ساخت و طراحی لوگو، طراحی ظاهر سایت، طراحی کارت ویزیت و بنرهای تبلیغاتی روی آورده‌اند. از آنجا که آن‌ها تجربه دارند، می‌توانند در این زمینه مفید واقع شوند و درآمد کسب کنند. نکتهٔ مهم این است که انجام این کارها باید زیر نظر صنف دیگری باشد، اما آن‌ها با «آزادکاری» به هدف خود دست می‌یابند.

۸. همکاری با سازمان‌ها

بسیاری از سازمان‌ها با رعایت فاصله‌گذاری اجتماعی سمینارهایی برگزار کرده‌اند که برای ثبت آن‌ها به عکاسان و فیلم‌برداران نیاز است.

۹. برگزاری مسابقه‌های عکاسی و فیلم‌برداری

تعدادی از آتلیه‌ها برای آنکه مشتریان جدید جذب کنند و به علاقه‌مندان فرصت بدهند خود را معرفی کنند، مسابقه‌های گوناگون با موضوعات متنوع برگزار می‌کنند و از این راه می‌توانند به درآمد برسند.

در پایان ذکر این نکته ضروری است، تمام موارد گفته‌شده را آتلیه‌هایی انجام می‌دهند که شرایط جدیدی به وجود آورده‌اند و سبب تمایز با بقیهٔ هم‌صنفان خود شده‌اند. با ایجاد موقعیت تازه می‌توان خود را با هر شرایطی وفق داد و درآمد کسب کرد.

فاطمه کرمانی
عکاس: غلامرضا بهرامی

میدانی برای تازه‌کارها

آقای مهندس محسن لونی معلمی حمایتگر است که از ابتدای دوران کاری خود، هنرجویانش را در کارخانه‌های تولیدات صنایع برقی استخدام می‌کرده است. ایشان مدیر ارشد چند کارخانه تولید خدمات مهندسی و صنایع برقی مثل صفحه‌های برق و موتور برق است. آقای لونی از ابتدا هنرجویان و کارآموزانشان را در کنار خود مشغول می‌کرده تا ماهر شوند.

ایشان هنوز هم از هنرجویانی که علاقه دارند در زمینهٔ تولید صنایع برقی فعالیت کنند، حمایت می‌کند.

یکی از سؤالات دوست نداشتنی که هنگام به‌دنبال کار گشتن، آن را زیاد می‌شنویم، این است: «چند سال سابقهٔ کار داری؟»

بعضی از کارفرماها ترجیح می‌دهند با نیروهایی کار کنند که تمام چم و خم کار را بلدند و به آموزش‌دیدن نیاز ندارند؛ به دلیل اینکه نیروی کاربلد و باتجربه کمتر خطا می‌کند و از همان روز اول به کارها تسلط دارد. اما اگر تمام کارفرماها دنبال نیروهای باسابقه بگردند، نیروهای جوانی که سابقهٔ کار ندارند، باید در چه محیطی سابقه به‌دست آوردند و تجربه کسب کنند؟

مسلّم است هیچ‌کدام از ما از روز اول با سابقهٔ کار و مهارت به دنیا نمی‌آییم. وقتی هم از کارفرماها می‌پرسیم مهارت را باید از کجا بیاوریم، جوابی نمی‌دهند. البته کارفرمایانی هم پیدا می‌شوند

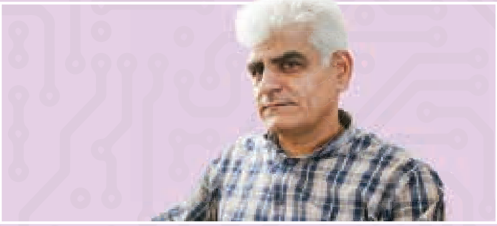

چرا نیروهای تازه‌کار و بدون رزومه را انتخاب می‌کنید؟

بعضی از همکاران ما تصور می‌کنند اگر نیروی ماهر را انتخاب کنند، برایشان بهتر است، اما این تصور همیشه درست نیست. هرچند نیروی تازه‌کار مهارت چندانی ندارد، اما می‌توان به او، همان‌طور که به نظر مان خوب و درست است، آموزش دهیم. بسیاری از نیروهای کاربلد روش کار را از قبل، طوری که شاید مورد قبول ما نباشد، آموزش دیده‌اند و حاضر نیستند با روش ما کار کنند، اما ما نیروهای بدون مهارت را با همان شیوه‌ای که برای کار ما مناسب‌تر است، آموزش می‌دهیم.

سال ۱۳۸۲ مدیر مجموعه‌ای بودم. آن سال بسیاری از همکاران ما بازنشست شدند و ما مجبور شدیم نیروی کار جذب کنیم. من شرط گذاشتم تمام نیروهای من باید بی‌تجربه باشند. آن زمان همه تعجب کردند، اما نیروهای من به بهترین نیروهای کارخانه تبدیل شدند و من مدام تشویق می‌شدم.

علاوه بر این‌ها، همهٔ ما در قبال جامعهٔ خود مسئولیم. بالاخره باید افرادی باشند تا این حلقهٔ معیوب را که همیشه دنبال نیروی باسابقه می‌گردند، بشکنند. ما نمی‌توانیم از جوانی که کسی بدون رزومه او را قبول نمی‌کند، توقع داشته باشیم ماهر شود.

فرزندان من در سنین واردشدن به بازار کارند و دلم می‌خواهد صاحبان شغل به آن‌ها کمک کنند و کار پیداکردن را برایشان به معضل تبدیل نکنند. بچه‌های مردم هم مثل فرزندان خودم هستند. من دوست ندارم به خاطر مهارت‌نداشتن در کارهایی که به راحتی می‌توانم به آن‌ها آموزش دهم، ناامید و سرخورده شوند.

کارآموزداشتن از لحاظ اقتصادی هم به‌صرفه است؟

همیشه به کارآموزان و نیروهای تازه‌کار حقوق و مزایای متناسب با کارشان را می‌دهم. هیچ‌وقت اهل حقوق‌ندادن نبوده‌ام. اما یکی دیگر از بدیهیات استخدام نیروی بدون سابقه و مهارت این است که به‌طور طبیعی دستمزد کمتری به ایشان تعلق می‌گیرد. این بخش قضیه، هم به نفع کارفرماست و هم کارآموز؛ زیرا کارآموز بابت آموزش عملی که می‌بیند حقوق مختصری هم می‌گیرد. البته این شرایط در نهایت برای چند ماه اول کار است و بعد به خاطر اینکه تجربه و مهارتشان زیاد شده است، حقوق بیشتری می‌گیرند.

کارآموزی داشتم که به جای ۴۵ روز کارآموزی، چندماه در کنار من کار

که برخلاف دیگران، ترجیح می‌دهند با نیرویی کار کنند که به کارکردن علاقه‌مند است، اما تجربه و مهارت ندارد؛ نیرویی که هنوز هیچ‌چیزی از کار نمی‌داند و باید به او فرصت آزمون و خطا داد. یکی از این کارفرمایان آقای مهندس محسن لونی، صاحب مجتمع تجاری واحد ۱۰۶ در اتوبان فتح شهر تهران است.

زمانی که برای تهیهٔ این گزارش به شرکت تولیدی ایشان رفتیم، جوانی آن طرف کارگاه ایستاده بود و با وسیله‌ای بزرگ که بعداً متوجه شدم در صنعت آبکاری به کار می‌آید، کار می‌کرد. اولین جمله‌ای که آقای لونی گفت، دربارهٔ آن جوان بود؛ پسری که سال‌ها قبل یکی از هنرجویان آقای لونی بوده است و حالا همراه ایشان در تولید صنایع برقی، مثل صفحهٔ برق و ابزار دقیق، کار می‌کند.

آقای لونی در سال ۱۳۶۷ در آموزش و پرورش استخدام شده و از همان زمان هنرآموز رشته‌های برق و الکترونیک بوده است. البته معلمی تنها شغل ایشان نیست. آقای لونی، علاوه بر معلمی، در شرکت‌های خدمات مهندسی و کارخانه‌های تولید صنایع برقی مقام‌های ارشد و مدیریتی بالایی داشته است. حتی چندباری فشار کار باعث شده است به فکر استعفا از معلمی یا مهندسی بیفتد، اما نه دلش می‌خواسته مهارت بالایش در مهندسی را رها کند، نه طاقت داشته جهان معلمی را فراموش کند و از هنرجویان دور باشد. عشق ایشان به شغل‌هایش، راهی جدید در ذهنش باز کرده است: معلمی در کارخانه برای هنرجویان پرشور و علاقه‌مند به کارکردن.

اوایل دورهٔ کاری آقای مهندس لونی در شهر خرم‌آباد گذشت؛ زمانی که در هنرستان‌هایی مثل «ولیعصر (عج)» تدریس می‌کرد. از همان زمان به فکر افتاد هنرجویان علاقه‌مند را به پیشنهاد خودشان یا به‌عنوان کارآموز، به شرکتی مهندسی که آن‌جا مشغول به کار بود، ببرد.

کرد و نقش بسیار مؤثری در پیشرفت کارخانه داشت و کارهای مهمی انجام داد. من می‌دانستم که او آرزو دارد یك لپ‌تاپ داشته باشد؛ برای همین علاوه بر پرداخت حقوقش، برایش لپ‌تاپ هم خریدم.

آقای لونی چند سال بعد از شروع خدمت به شهر تهران آمده است. بعضی هنرستان‌هایی که ایشان در آن‌ها درس داده، عبارت‌اند از هنرستان فنی ماندگار، هنرستان فنی راهیان قدس، هنرستان شهید بهشتی. ایشان رویهٔ استخدام‌کردن هنرجویان در کارخانه‌ها را در تهران هم ادامه داد. هنرجویی که علاقه‌مند و پرشور بود، با کمك ایشان به بازار کار وارد شد.

از استخدام نیروهای تازه‌کار راضی هستید؟ تا حالا پشیمان نشده‌اید؟

من سی سال معلم بودم. روحیهٔ جوانان را بهتر از هرکسی می‌شناسم. در طول خدمتم هیچ‌کس را از کلاس اخراج نکردم و عاشق این بودم که هنرجویانم را وارد فضای جدی کار کنم. من بچه‌ها را به کارخانه می‌آوردم و چون نیروهای تازه‌کار بودند و به آموزش‌دیدن نیاز داشتند، نوع دیگری از معلمی را در همان فضای کار تجربه می‌کردم. این تجربه برای من بسیار شیرین بود. جوانانی که با کمك شما وارد بازارکار می‌شوند، همیشه نسبت به شما احساس تعهد و مهربانی دارند و بعید است روزی شما را فراموش کنند. مدت‌ها پیش در جلسه‌ای، رقبای تجاری‌ام که تولیدکننده بودند، آن طرف میز قرار داشتند. یکی از آن‌ها بلند شد و چند دقیقه دربارهٔ من و اینکه واردشدنش به بازارکار را وابسته به کارآموزی‌اش کنار من می‌داند، صحبت کرد. من یادم نبود ایشان در کارخانهٔ من مشغول به کار بوده است، اما او تا همیشه نسبت به من محبت و حس احترام خاصی دارد. در مجموع، به هیچ‌وجه از کارکردن با نیروهای جوان و تازه‌کار پشیمان نیستم؛ هرچند گاهی اوقات اشتباهاتی هم می‌کنند و به خاطر کم‌بودن اطلاعات و مهارتشان، ضررهایی جزئی هم می‌زنند.

–بسیاری از هنرجویانم که پیش خودم کار را یاد گرفتند حالا به رقبای جدی‌ام تبدیل شده‌اند. من از پیشرفت آن‌ها بسیار خوشحالم و به‌خاطر کارهایی که کرده‌ام، پشیمان نیستم.

آقای لونی سه سال است دیگر در آموزش و پرورش کار نمی‌کند و بازنشسته شده است. او مجتمع تجاری و تولیدی صنایع

برقی‌اش را مدیریت می‌کند، اما همچنان دوست دارد با نیروهای بدون سابقه کار کند.

زمانی که می‌بینم هنرجویانم به جای رفتن سراغ مهارت‌آموزی و واردشدن به فضای واقعی کار، با تشویق و اصرار خانواده‌ها، می‌خواهند حتماً به دانشگاه بروند، احساس می‌کنم ما معلمان مسیرمان را درست نرفته‌ایم. ما نتوانسته‌ایم به بچه‌ها ثابت کنیم مهارت مهم است نه مدرك.

کسانی که تازه می‌خواهند وارد بازارکار شوند، باید کمی بیشتر از بقیهٔ نیروها با موقعیت و شرایط کنار بیایند و خودشان را با فضا تطبیق دهند. شاید در آغاز کار از حقوق و جایگاه کاری‌شان راضی نباشند، اما باید کمی از خواسته‌هایشان کوتاه بیایند تا زمانی که ماهر شوند و همه برای استخدام آن‌ها منتظر بمانند.

ریحانه نعمت‌الهی × عکاس: غلامرضا بهرامی

کارآفرینی باهدف

مسیرهایی که در زندگی از آن‌ها عبور می‌کنیم حتی اگر از همان اول راه تمام شوند و مسیرمان تغییر کند، تأثیر زیادی روی شخصیت، روابط اجتماعی و در کل زندگی‌مان می‌گذارند. مثلاً تا به حال فکر کرده‌اید کلاس تئاتری که در سیزده ـ چهارده سالگی رفته‌اید طوری اعتمادبه‌نفستان را بالا ببرد که در بیست سالگی جرأت کارآفرین‌شدن پیدا کنید؟ یا علاقهٔ دورهٔ نوجوانی‌تان به هنر، قدرت تخیلتان را تقویت کند و باعث شود نقشه‌کش صنعتی و سازندهٔ قطعات سی‌ان‌سی بشوید؟ سیدصالح حسینی یکی از کسانی است که از هر تجربه‌ای که سر راهش قرار گرفته است برای تغییر مسیر زندگی و شخصیتش استفاده کرده است. صالح متولد سال ۱۳۷۸ است و در سن ۲۲ سالگی، یکی از کارآفرین‌های حوزهٔ صنعت است که در شهرک صنعتی چهاردانگه کارگاه طراحی و برش سی‌ان‌سی دارد.

لطفا اسکن کنید!

هنرجو دوست داشتم کار کنم

دورهٔ دبستان صالح، از نظر تحصیلی دورهٔ خوبی بود. او هم دانش‌آموزی درس‌خوان با نمره‌های بالا بود. مشکل از جایی شروع شد که صالح وارد «دورهٔ راهنمایی» (به قول شما امروزی‌ترها «دورهٔ اول متوسطه») شد؛ یعنی همان زمان که درس‌ها کم‌کم تخصصی شدند و چندان با علاقه‌های صالح جور در نمی‌آمدند.

صالح: «آن موقع درسم زیاد خوب نبود. همیشه بیشتر دوست داشتم کار کنم تا اینکه فقط و فقط درس بخونم. نیاز چندانی به پولش نداشتم، فقط دلم می‌خواست کار کنم و روی پای خودم بایستم. برای همین از دورهٔ راهنمایی دنبال کار گشتم. همان موقع‌ها خبردار شدم مغازه‌ای به نیروی کار نیاز دارد. من هم عصرها، بعد از تعطیلی مدرسه، به آن مغازه می‌رفتم و کار می‌کردم.»

بعد از تمام‌شدن دورهٔ اول متوسطه، چالش بزرگ زندگی صالح شروع شد؛ «انتخاب رشته».

شما هنرستانی‌ها که این دوره را گذرانده‌اید، احتمالاً می‌دانید دردسرهایی مثل نداشتن اطلاعات درست و حسابی دربارهٔ رشته‌ها تا چه حد آدم را سردرگم می‌کند. صالح هم آن زمان گرفتار همین مشکل بود. نمی‌دانست چه رشته‌ای بخواند! ریاضی بهتر است یا تجربی؟ انسانی یا هنر؟ میان همین بلاتکلیفی‌ها بود که همسر برادرش به او پیشنهادی جالب داد.

صالح: «من قوهٔ تخیل خوبی داشتم؛ از دورانی که در فرهنگسرای نزدیک خانه‌مان تئاتر کار می‌کردم، تخیل و تفکر هنری‌ام خیلی تقویت شده بود و کارم توی نقاشی و طراحی هم خوب بود. همسر برادرم هم که خودش در رشتهٔ نقشه‌کشی صنعتی درس خوانده بود و از استعدادم در طراحی باخبر بود، پیشنهاد کرد نقشه‌های رشتهٔ نقشه‌کشی صنعتی را نگاه کنم و دربارهٔ این رشته تحقیق کنم.»

هنرجو هدف داشته باشید

اگر کسی را دیدید که معتقد بود: «ممکن نیست کسی در درسی که دوست ندارد ضعیف باشد و در درسی که دوست دارد تا سطح المپیاد کشوری برود»، حتماً صالح را به او نشان بدهید. صالح با کمک و راهنمایی‌های همسر برادر و خانواده‌اش بالاخره موفق شد رشتهٔ «نقشه‌کشی صنعتی» را انتخاب کند و در هنرستان «امیرکبیر» ثبت‌نام کند. برای صالح

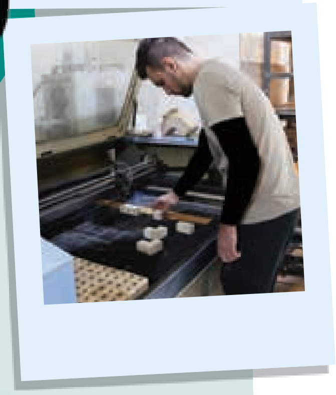

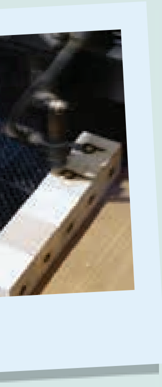

هنرســتان فرصتی فوق‌العاده بود تا با طراحی و نرم‌افزارهای طراحی آشنا شود؛ اما او همیشــه در زمینهٔ کارکردن و یادگرفتن آدم زیاده‌خواهی بود و حتی اگر کل شبانه‌روز هم کار و تمرین می‌کرد، برایش کافی نبود.

ســازمان فنی‌وحرفه‌ای کشور خیلی اوقات برای کســانی که می‌خواهند با نرم‌افزارها و هنرهای متعدد آشــنا شوند، کلاس‌هایی برگزار می‌کند. صالح هم که هنوز هنرســتانی بود و تجربه و تخصص چندان زیادی نداشت، در کلاس آموزش کتیا (نرم‌افزاری برای نقشه‌کشــی صنعتی) ثبت‌نام کرد تا جدی‌تر وارد بازار کار طراحی صنعتی شود.

علاقه و تلاش صالح برای واردشدن هرچه زودتر به عالم کار، حواس او را از «خیلی درس‌خواندن» پرت نکرد. صالحی که چند سال قبل هیچ علاقه‌ای به درس‌خواندن نداشت، حالا رشتهٔ دوست‌داشتنی‌اش را پیدا کرده بود. این علاقه تــا جایی پیش رفت که صالح در «المپیاد علمی ـ عملی» تا مرحلهٔ کشــوری پیش رفت.

صالح: «یادم هست یک روز مدیر هنرستان از من خواست بروم بالای صف و برای بچه‌ها سخنرانی کنم!، برای من راحت نبود که برای دوستان خودم ســخنرانی کنم! برای همین ســعی کردم حرفم را ســریع و کوتاه بگویم. گفتم: «بچه‌ها ســعی کنید هرکاری می‌کنیــد و در هر عرصه‌ای وارد می‌شوید، هدف داشــته باشید. آدمی که در زندگی‌اش بدون هدف تلاش می‌کند، مثل کسی است که بدون هدف پیاده‌روی می‌کند. این آدم هیچ‌وقت به مقصد نمی‌رسد.»

کارخانه‌ای قبول کرد و طراحی کردم

صالح بعد از اینکه با طرز کار نرم‌افزارهای طراحی صنعتی آشنا شد، خودش را آمادهٔ ورود به بازار کار دید.

شاید عجیب به نظر برسد، اما این‌طور که خود صالح معتقد است، تئاتر در این زمینه هم به کار صالح آمد. تئاتر باعث شــده بــود او در برقرارکردن روابط اجتماعی و صحبت‌کردن با مســئولان شــرکت‌ها مهارت بالایی داشته باشد؛ اعتمادبه‌نفسی که تئاتر و تخصصش در طراحی در او ایجاد کرده بود، به او کمک کرد برای کارخانه‌ها و شــرکت‌های زیــادی رزومه و نمونه‌کار بفرســتد و بتواند با حرف‌زدن شــرکت‌ها را قانع کند. او آن‌قدر برای شرکت‌های متعدد کار فرستاد تا کارخانه‌ای (از شرکت‌های خودروسازی معروف و مهم) با همکاری او موافقت کرد.

صالــح: «بــه مســئولان کارخانه گفتــم مــن می‌خواهم برای شــما طرح بکشــم و از صفــر تا صد کار را یــاد بگیرم. حتی فعــلاً پول هم نمی‌خواهم. فقط باید کار یاد بگیرم. البته خوشبختانه آن‌ها با پرداخت حقوق مشکل نداشتند و گفتند به من حقوق می‌دهند. آن کار اولین کار تخصصی من در رشته‌ام بود.»

کارگاهم را راه‌اندازی کردم

احتمالاً اگر به‌طور اتفاقی از آدم‌ها بپرسیم چرا کارآفرین نمی‌شوید، یکی از اولین پاسخ‌هایی که می‌شنویم این است: «چون پول نداریم». صالح هم همین مشکل را داشت. البته هنوز هم مشکل مالی بزرگ‌ترین مشکل اوست.

او می‌خواست و می‌دانست که دیگر باید کارگاهی برای خودش داشته باشد. برای همین شروع کرد به جمع‌آوری سرمایه، تهیهٔ دستگاه، استخدام نیروی کار و راه‌اندازی کارگاه.

سرمایه‌ای را که بعد از چندین سال کارکردن به دست آورده و وام بانک و پولی را که از خواهرش قرض کرده بود، جمع کرد و کارگاهش را راه‌اندازی کرد؛ کارگاهی که در آنجا، قطعات سی‌ان‌سی را طراحی می‌کند و آن‌ها را برش می‌دهد.

صالح برای راه‌اندازی کارگاهش با مشــکل مالی مواجه بود؛ مشکلاتی مثل هزینهٔ اجارهٔ مغازه و قیمت دســتگاه‌ها و مواد اولیه که از توانایی آن موقع صالح که جوانی بیست‌ساله بود خارج بودند. اما خلاقیت و انرژی به او کمک کرد و توانست در این دو سه سالی که کارگاهش را راه انداخته است، با وجود مشکلات مالی در زمینهٔ تهیهٔ مواد اولیه، سفارش‌هایش را بیشتر کند و حقوقش به میزانی برســد که حالا بگوید: «**کاملاً راضی‌ام و این رشته و شغل را به دیگران هم توصیه می‌کنم.**»

در کارگاه صالح، جعبهٔ دستمال کاغذی، شمع‌های فلزی تولد، قطعات ماشــین و هر چیزی که با دســتگاه سی‌ان‌ســی قالب زده شود، ساخته می‌شوند.

قطعاً قبول می‌کنم

تا جایی که ما می‌دانیم، بســیاری از شما هنرستانی‌ها هنوز نمی‌دانید برای واردشدن به عرصهٔ کار می‌توانید به چه محل‌هایی مراجعه کنید؟ کدام کارگاه و مغازه؟ کدام کارآفرین؟

اگــر علاقه‌مند بــه کارهایی مثــل طراحــی و حکاکی روی سی‌ان‌ســی بودید یکی از فضاهایی که می‌تواند به شما کمک کند، کارگاه آقای ســید صالح حسینی است که کارآفرینی مسئولیت‌پذیر و حمایتگر اســت و دوست دارد هنرستانی‌های علاقه‌مند به کار، هرچه سریع‌تر با کمک ایشان وارد شغل مورد علاقه‌شان شوند.

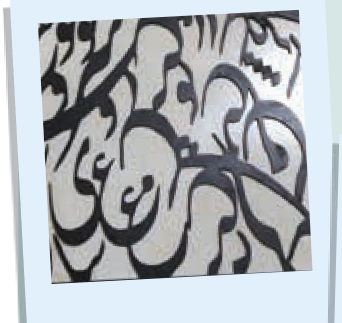

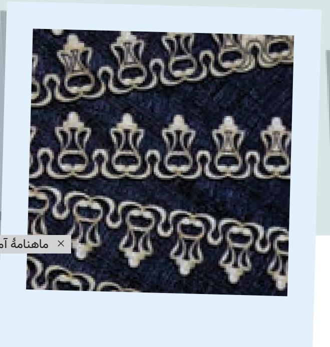

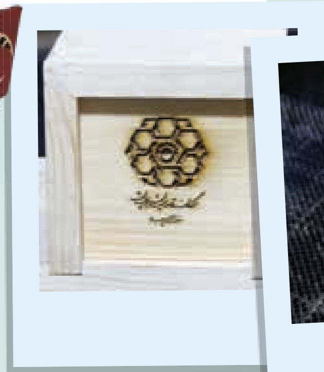

ایمنی در کشاورزی و امور دامی

ایمنی در برابر حیوانات

به قول نصرالله منشی: «زهر عقرب نه از ره کین است/ اقتضای طبیعتش این است». آن گاوهای بیچاره هم که شاخ و لگد می‌زنند، منظور بدی ندارند و چیزی در دلشان نیست. گاوها گاهی اوقات به موجودات بی‌اعصابی تبدیل می‌شوند. نمونهٔ بارزش همین که بعضی از آن‌ها تا رنگ قرمز می‌بینند عصبانی می‌شوند. حالا همین موجودات بی‌اعصاب که اتفاقاً زورشان هم خیلی زیاد است، دو شاخ تیز روی سرشان دارند که اگر بخواهند ما را با آن شاخ‌ها بزنند، ممکن است شبیه آبکش بشویم! برای پیشگیری از این حادثه دو راه داریم؛ یکی اینکه شاخ آن‌ها را قطع کنیم (بسته به نوع دام، نحوهٔ بی‌شاخ سازی هم متفاوت است) یا اینکه توپ‌های کوچک پلاستیکی را روی تیزی شاخ گاو بگذاریم تا اگر به ما شاخ زدند، آسیب نبینیم.

رعایت نکات ایمنی در «امور دامی»

ما آدم‌ها گاهی اوقات توقعات عجیب و غریبی داریم؛ به‌خصوص وقتی سروکارمان با حیوان‌های زبان‌بسته مثل گاو و گوسفند است! مثلاً توقع داریم گاو بیچاره را از صبح تا شب در اتاقی حبس کنیم و به‌جای غذای مورد علاقه‌اش به او کاه و یونجه بدهیم. در آخر هم بدوشیمش و آن زبان‌بسته حتی شاخ و لگد هم نزند! این خواستهٔ ما تفاوتی با این ندارد که از گاوها بخواهیم از قطب شمال تا قطب جنوب پرواز کنند؛ همین‌قدر تخیلی!

رعایت نکات ایمنی در «امور دامی»

واقعیتش را بخواهید از نظر من که پدربزرگ و مادربزرگم کشاورز بودند و نیمی از کودکی‌ام را لای بوته‌های گوجه فرنگی زندگی کردم، باید به هر هنرجوی کشاورزی مدرک‌های معتبری در بسیاری از رشته‌ها داده شود. اگر می‌خواهید در این شغل آسیب نبینید، باید بدانید چطور از خودتان و بقیه مراقبت کنید.

انبار کود

سولفید هیدروژن، دی‌اکسید کربن، آمونیاک، گاز متان و... شاید باورتان نشود، ولی همهٔ این عجیب و غریب‌ها که انگار دستور پخت جدیدترین مادهٔ شیمیایی موجود در بازارند، فقط به خاطر تجزیهٔ کود به وجود می‌آیند! وقتی کودها را انبار می‌کنیم، شروع به تجزیه‌شدن می‌کنند و گازهایی که اسمشان را دو خط بالاتر نوشتیم، تولید می‌شوند. موقع واردشدن به انبار کود، اول از همه تهویهٔ محیط را روشن کنید. ماسک تنفسی بزنید، دستکش دست کنید و حتماً روی درِ محلی که در آن‌جا کود نگه‌داری می‌کنید، با قلم درشت و رنگی بنویسید «ورود افراد متفرقه ممنوع!» سیم‌های برق و وسایلی را که امکان اتصالی‌کردن و آتش‌گرفتن دارند، بررسی کنید؛ چون گاز متان توانایی این را دارد که با کوچک‌ترین شعله، جرقه یا اصطکاک، انباری را منفجر کند. اگر هم در معرض این گاز قرار گرفتید، فوراً به حمام بروید تا گاز تأثیر چندان مخربی بر شما نگذارد.

سیلوهای خطرناک

به‌عنوان نوهٔ یک کشاورز می‌توانم اعتراف کنم هروقت می‌توانستم، دنبال پدربزرگم به زمین کشاورزی می‌رفتم. خوشبختانه زمین ما سیلو یا انبار دانه نداشت، اما اگر در محلی مشغول به کار شدید که سیلو یا انبار دارد، بسیار مراقب خودتان و دیگران باشید. وقتی درحال تخلیهٔ دانه‌ها، مراقب باشید کسی داخل سیلو نباشد.

ایمنی در «ماشین‌های کشاورزی»

چند صد سال قبل که کشاورزی به اندازهٔ حالا مدرن نشده بود، کلاً چندتا بیل و کلنگ وجود داشتند و یك گاوآهن که کار با آن‌ها هم به تخصص خاصی نیاز نداشت. خیش (وسیله‌ای آهنی با دندانه‌های تیز برای شخم‌زدن زمین) را به گاو می‌بستند. باقی کارها به آن حیوان بیچاره و خیشش مربوط بود؛ گاو راه می‌رفت و خیش زمین را زیر و رو می‌کرد. اما حالا وضعیت تغییر کرده است. ده‌ها نوع ماشین کشاورزی به وجود آمده‌اند که تراکتور معروف‌ترین آن‌هاست؛ کارکردن با هرکدام از آن ماشین‌ها به تخصص و آموزش‌دیدن نیاز دارد و اگر تصور کنیم: «ماشین، ماشین است دیگر؛ خودم گواهی‌نامهٔ پایهٔ یك دارم؛ از تبریز تا بوشهر را رانندگی کرده‌ام، اینکه چیزی نیست، دو دقیقه پشتش بنشینیم، یاد می‌گیرم»، ممکن است حادثه‌ای تلخ به وجود آید که اگر صد نفر هم جمع بشوند، نتوانند پیامدهایش را از چاه اشتباه ما درآورند.

حفاظ گوش

صدای تراکتور به گوش‌خراش‌بودن معروف است. وقتی وسیله‌ای مثل ماشین، زیاد سروصدا می‌کند و از خودش صداهای نخراشیده بیرون می‌دهد، حتماً یك نفر آنجا هست که اشاره کند چرا این ماشین صدای تراکتور می‌دهد؟ اگر شغلمان طوری باشد که زیاد این صدا به گوشمان بخورد، حتماً بعد از چند سال شنوایی‌مان کم می‌شود؛ مگر اینکه از محافظ ایمنی گوش استفاده کنیم و اجازه ندهیم آن حجم از آلودگی صوتی به پردهٔ گوشمان آسیب بزند.

چپ‌کردن تراکتور

به هیبت تراکتور نگاه نکنید که انگار هیچ‌چیز نمی‌تواند تکانش بدهد، همین وزن سنگینش باعث شده است مثل وقتی که کیف کولی آدم سنگین است و هی به عقب کشیده می‌شود، در سربالایی‌های تند واژگون شود؛ بیشترین آمار جهانی آسیب‌های ماشین‌آلات کشاورزی بابت همین قضیه است.

داخل مخازن را نگاه کنید

در روزهای سرد زمستان، گربه‌هایی که در شهرها زندگی می‌کنند، زیر ماشین‌ها می‌روند تا حداقل از دست باد و باران و برف فرار کنند و پناهگاهی داشته باشند. حیوانات کوچکی هم که در مزرعه‌ها هستند، ممکن است وارد مخزن بعضی از ماشین‌های کشاورزی شوند و زمانی که مشغول کار می‌شویم، برایشان اتفاقات تلخی بیفتد. جلوگیری از این حادثه بسیار ساده است: قبل از روشن‌کردن ماشین، درون مخزن را نگاه کنید. مواظب خودتان باشید.

سطح‌های ایمنی: جسمی-روانی

کلماتی را که در آن‌ها واژهٔ ایمنی وجود دارند به یاد بیاورید؛ کلمه‌هایی مثل کلاه ایمنی، دستکش ایمنی، کمربند ایمنی، عینك ایمنی و چیزهای آشنایی شبیه به این‌ها. اما تا به حال دربارهٔ «رفتار ایمن» چیز زیادی به گوشـــتان خورده است؟ بگذارید در این مورد با کمك فوتبال برایتان مثالی بزنم؛ زمین فوتبال باید بدون ســـنگ و کلوخ و پر از چمن باشد؛ در این زمین هم دویدن آســـان‌تر است هم اگر بازیکنی روی زمین بیفتد آسیب کمتری می‌بیند. این کارها اولین سطح از ایمنی است که مسلم اســـت باید رعایت کنیم و اگر نکنیم، حتی اگر بازی‌های جام جهانی هم باشـــد باید متوقف شود. البته ایمن‌سازی به سطح اولیه محدود نمی‌شود. معمولاً مربی و سرپرست تیم سعی می‌کنند شب قبل از بازی، مراقب روح و روان بازیکنان هم باشند تا دچار استرس و اضطراب نشوند و فردا در بازی، جلـــوی حریف کم نیاورند. یکی از راه‌های جلوگیری از مضطرب‌شـــدن بازیکنـــان «گرفتن تلفن‌های همراه» آن‌هاســـت. تصورش هم سخت اســـت؟ یکی دو روز بدون تلفن همراه! اما خب وقتی امنیت در خطر است، متأسفانه مجبوریم یك شب موبایل را از خودمان دور کنیم و تحویل مربی دهیم. تا صبح هم به سقف بالای سرمان نگاه کنیم و هیچ سرگرمی و کاری نداشته باشیم.

صنعت در

پایهٔ دوازدهم رشتهٔ تأسیسات مکانیکی
محمدحسین سالارحسینی

در بندرعباس و آب و هوای گرم آن، بدون کولر گازی نمی‌توان زندگی کرد. من هم فکر کردم، حتی اگر فقط تعمیرکردن کولر را یاد بگیرم، بازارکار خوبی دارم. البته در دورهٔ اول دبیرستان دربارهٔ رشتهٔ تأسیسات مکانیکی تحقیق کردم و به‌نظرم رشتهٔ خوبی آمد. معدل دورهٔ اول دبیرستانم تقریباً ۱۸ بود و می‌توانستم در رشته‌های نظری درس بخوانم، اما خوش‌بختانه در مدرسه مشاوری داشتیم که می‌گفت دنبال علاقه‌هایتان بروید. شغل پدرم هم به تأسیسات مربوط است. او در اسکله کار می‌کند. برای همین من از طرف خانواده هم حمایت می‌شدم و مشکلی در انتخاب رشته نداشتم.

ما هنرستانی‌ها از نظر فن و مهارت خیلی قوی هستیم. هرکسی فکر کند ما درس‌خوان نیستیم، تصورش اشتباه است. ما هنرآموزی داریم به نام آقای **سجاد چشم به راه** که با توضیحات و کمک‌هایشان ما را به رشته‌مان بیشتر علاقه‌مند کردند. از زمانی که کلاس‌ها تعطیل شده‌اند، معلم‌هایمان فیلم ضبط می‌کنند و زحمت زیادی می‌کشند تا بهتر یاد بگیریم، اما به‌هر حال کلاس‌های مجازی بازدهی کلاس‌های حضوری را ندارند.

دوست داریم در مجله‌ای که برایمان چاپ می‌شود دربارهٔ آیندهٔ شغل‌ها و کارهایی بخوانیم که بچه‌های هر رشته می‌توانند انجام دهند. خوب است اگر هنرجویی کسی را ندارد که او را راهنمایی کند، از طریق خواندن مجلهٔ هنرجو بتواند مسیر شغلی‌اش را پیدا کند.

پایهٔ دوازدهم رشتهٔ برق
محمدحسین دهقانی

معدل من در سال آخر دورهٔ اول دبیرستان ۱۹/۹۳ بود. خانواده، معلمان و مدیر مدرسه اصرار داشتند در رشته‌های نظری ثبت نام کنم، ولی خودم به رشتهٔ برق علاقه داشتم و می‌دانستم آیندهٔ شغلی خوبی هم دارد. حالا هم، عصرها که کلاس نداریم، کار می‌کنم. دوربین‌های ضد سرقت نصب می‌کنم و برق ساختمان‌های مسکونی را سیم‌کشی می‌کنم. بسیاری از آنچه را الان بلدم و با آن‌ها کار می‌کنم، در کارگاه‌های حضوری و مجازی هنرستان یاد گرفته‌ام.

فناوری‌های جدید و خانه‌های هوشمند برای من جذاب هستند. خیلی دوست دارم در دانشگاه ادامهٔ تحصیل بدهم و خیلی هم برایش تلاش می‌کنم. درس‌های ما اصلاً آسان نیستند. در رشتهٔ ما هم درس‌های فرمولی زیادند و هم کارگاهی و عملی. پارسال که پایهٔ یازدهم برق بودم، کتاب «دانش فنی و تخصصی» ام را با کتاب فیزیک پایهٔ دوازدهم رشتهٔ تجربی مقایسه کردم. مطالب تقریباً یکسان بودند. متأسفانه هنوز خیلی از بچه‌ها و خانواده‌ها فکر می‌کنند بچه‌های هنرستانی چندان درس‌خوان نیستند و یا رشته‌های فنی‌وحرفه‌ای خوب نیستند. این تصورات باید عوض شوند.

دربارهٔ کتاب‌هایمان هم بگوییم، محتوای کتاب زبان انگلیسی ما کمی قدیمی است و با پیشرفت فناوری پیش نمی‌رود. اما کتاب‌هایی مثل اخلاق حرفه‌ای‌مان خیلی مفیدند.

در هنرستان شهدای هفتم تیر شهر بندرعباس در استان هرمزگان، رشته‌های «ساختمان، برق، الکترونیك و تأسیسات مکانیکی» از شاخهٔ صنعت ارائه می‌شوند. مدیر هنرستان، آقای احمد بذله هستند و حدود ۴۰۰ هنرجو در این هنرستان تحصیل می‌کنند.

صحبت با هنرجویان هنرستانی و شنیدن حرف‌های آن‌ها دربارهٔ رشته‌هایشان، از بهترین منابع شناخت فضای هنرستان و حال و هوای رشته‌های آن است. شناخت رشته‌ها به هنرجویان کمك می‌کند در راهی که انتخاب کرده‌اند، ثابت قدم شوند و مسیرهای شغلی رشته‌شان را بهتر بشناسند. در هر شماره از مجله به سراغ یك استان و یکی از شاخه‌های هنرستانی می‌رویم و دربارهٔ آن اطلاعاتی به شما می‌دهیم. در این شماره با چهار هنرجو از هنرستان شهدای هفتم تیر «استان هرمزگان» در شاخهٔ صنعت گفت‌وگو کرده‌ایم.

رشتهٔ الکترونیک
بنیامین مرادی
پایهٔ دوازدهم

من به این رشته علاقهٔ زیادی داشتم. معدلم حدود ۱۹/۲۰ بود و به راحتی می‌توانستم در رشته‌های نظری ثبت نام کنم، اما خودم و خانواده‌ام رشته‌های فنی را ترجیح می‌دادیم.

ما بچه‌های هنرستانی باید بیشتر مهارت داشته باشیم تا بازارکار بهتری در انتظارمان باشد. البته مهارت‌آموختن به این معنا نیست که درس‌خوان نباشیم. نمرات و معدل‌های ما بالا هستند. برای اینکه در رشته‌هایمان ماهر شویم، باید کار عملی یاد بگیریم، اما ساعت کارگاه‌هایمان کم است. در هفته فقط ۱۶ ساعت کارگاه داریم و کلاس‌های تئوری زمان خیلی بیشتری دارند. به نظر من باید بخشی از زمان درس‌های تئوری، به‌خصوص درس‌های عمومی، به کارگاه‌ها تعلق بگیرند. الان هم که کلاس‌ها مجازی شده‌اند، طبیعی است بازدهی کارگاه‌ها از دوران حضوری کمتر شده‌است. حالا اگر زمان هم کم باشد، دیگر یادگیری مهارت‌ها مشکل می‌شود.

دربارهٔ مجله هم بگویم، من مجلهٔ هنرجو را خوانده‌ام. به نظرم مطالب گروه هنر بیشتر بودند. باید سهم بیشتری از مطالب به بخش صنعت و فنی اختصاص یابد و دربارهٔ رشته‌هایی مثل برق و الکترونیک توضیحات بیشتری در مجله بیاید.

رشتهٔ ساختمان
علیرضا دادبری
پایهٔ دوازدهم

من از بچگی به کارهای عملی و ساختنی علاقه داشتم. من همیشه می‌خواستم کار یاد بگیرم و از ترکیب درس‌های عملی و نظری به مهارتی که می‌خواهم برسم. از دورهٔ اول دبیرستان دربارهٔ رشته‌ها تحقیق کردم. به نظرم آمد رشتهٔ ساختمان مرا به هدفی که دارم می‌رساند. خانواده‌ام هم هیچ‌وقت با انتخاب من مخالفت نکردند. می‌گفتند هرچه خودت دوست داری بخوان. من در حالی رشتهٔ ساختمان را انتخاب کردم که معدلم حدود ۱۸/۳۰ بود. این تصور که بچه‌های فنی‌وحرفه‌ای درس‌خوان نیستند، درست نیست. ما بیشتر کارهای عملی انجام می‌دهیم و مطمئنم ما هنرستانی‌ها در آزمون‌های عملی و مهارتی رتبه‌های بالاتری نسبت به هم‌سالانمان کسب می‌کنیم. آیندهٔ شغلی رشتهٔ ما با داشتن سرمایه بهتر می‌شود، اما بدون سرمایه هم می‌توان شغل خوبی داشت.

با وجود اینکه کلاس‌ها مجازی شده‌اند و کارگاه‌هایمان غیرحضوری برگزار می‌شوند، باز هم بازدهی خوبی دارند. در زمانی که کلاس‌ها حضوری بودند، چون امکانات کارگاه‌های مدرسه هم خوشبختانه خوب و به‌اندازهٔ کافی است، مشکل خاصی نداشتیم. ما دورهٔ کارآموزی هم گذراندیم که بسیار مفید بود و ما را با فضای واقعی بازارکار آشنا کرد. هر چند که کلاس حضوری چیز دیگری است.

ما معلمی داریم به نام آقای **افشین سمیعیان** که در کلاس، علاوه‌بر مباحث درسی، مباحث کاربردی و مفید دیگری هم بیان می‌کنند. مطالب ایشان برای ما خیلی جالب است.

دلم می‌خواهد بگویم، در مجله‌ای که برای ما چاپ می‌شود، دربارهٔ شغل و بازارکار در آینده توضیحات بیشتری آورده شود؛ چون در سن و در شرایط ما، مباحث مربوط به کار و شغل موضوعات مهمی هستند.

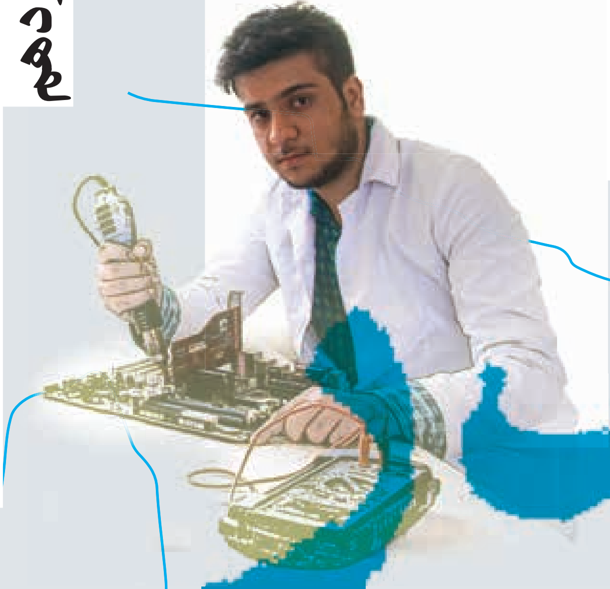

با تشکر از:
– جناب آقای حسن منفرد رییس ادارهٔ آموزش فنی و حرفه‌ای استان هرمزگان
– سرکار خانم فاطمه عامری کارشناس فنی و حرفه‌ای استان هرمزگان
– آقای احمد بذله مدیر هنرستان شهدای هفت تیر شهر بندرعباس

تعریف جوشکاری

اتصال دو قطعهٔ فلزی یا غیرفلزی به یکدیگر، در اثر عوامل خارجی مثل حرارت و فشار. این کار امروزه به‌صورت یک علم پیشرفته و مؤثر در خدمت صنایع درآمده است، در حالی که در روزگار پیشین هنر به حساب می‌آمد.

مزایای تحصیل در رشتهٔ جوشکاری

- بیشترین زمان آموزش این رشته به‌صورت عملی است و برای کسانی که به کارهای عملی علاقه‌مندند، مناسب است.
- نیروهای ماهر جوشکار، به دلیل نیاز شدید مراکز صنعتی، به‌راحتی می‌توانند وارد بازار کار شوند و درآمد مناسبی هم داشته باشند.

حیطهٔ کاری یک جوشکار

از کارگاه‌های کوچک تا داخل آب و حتی فضا

جوشِ کار درجوشکاری

رشتهٔ تحصیلی هر فردی تعیین‌کنندهٔ کیفیت زندگی و کار او در آینده است. یکی از مزیت‌های رشته‌های هنرستانی، فراهم‌کردن فرصت خوداشتغالی در بین هنرجویان است. آموزش‌های مهارتی در هنرستان‌های فنی و حرفه‌ای و کار دانش فرصت خود اشتغالی را فراهم و شما را جذب بازار کار می‌کنند. از زمان گذشته تا به حال که جوامع بشری در حال پیشرفت و صنایع و کارخانجات متنوع در حال شکل‌گیری هستند، حرفه‌هایی وجود دارند که هیچ‌وقت رونق و بازار کار خود را از دست نمی‌دهند. یکی از این شغل‌ها جوشکاری است.

اسماعیل محمدنیان مقدم، هنرجوی پایهٔ دوازدهم «هنرستان شهید نورانی»، در رشتهٔ جوشکاری برق و گاز از شهر لنگرود مهمان این شماره است. اسماعیل یکی از صدها هنرجویی است که در کنار درس، کار هم می‌کند و از سختی‌های کار و درس نمی‌ترسد. او کار و حرفه‌اش را مکمل رشتهٔ تحصیلی‌اش می‌داند. می‌گوید: «وقتی در کنار درس و رشته‌ای که می‌خوانی، کار کنی، می‌توانی خیلی زودتر وارد دنیای حرفه‌ای‌ها شوی.»

کمی دربارهٔ رشتهٔ تحصیلی‌ات برایمان بگو.

من در رشتهٔ جوشکاری برق و گاز درس می‌خوانم و قبل از اینکه این رشته را انتخاب کنم، توی همین رشته کار می‌کردم. همین هم دلیلی شد تا موقع انتخاب رشتهٔ جوشکاری را انتخاب کنم. با انتخاب این رشته می‌توانستم در این حرفه ماهرتر باشم.

یعنی از چندسالگی مشغول به کار شدی؟

حدود چهارده سالگی. از موقعی که شش یا هفت‌ساله بودم، از دستگاه جوش خوشم می‌آمد و برایم جذاب بود. قبل از شروع دورهٔ متوسطه به فکر یک کار حرفه‌ای بودم و از آنجا که کار با دستگاه جوشکاری برایم جذاب بود، تصمیم گرفتم در این حرفه مشغول شوم.

چطور متوجه این علاقه شدی؟

از نصب نرده‌های بالکنمان شروع شد. کلاس اول یا دوم ابتدایی بودم. جوشکار داشت با دستگاه جوش روی بالکن خانه‌مان نرده نصب می‌کرد و من محو تماشای کار دستگاه جوش بودم. دستگاه جوش به نظرم خیلی جذاب بود. همیشه این سؤال در ذهنم بود که این دستگاه چطور آهن را ذوب می‌کند. بزرگ‌تر که شدم و تصمیم گرفتم جایی کار کنم و حرفه‌ای یاد بگیرم، رفتم سراغ جوشکاری.

درس خواندن و کارکردن در کنار هم سخت نیستند؟

اولش سخت بود. من تا ساعت دو مدرسه بودم و بعد می‌آمدم سرکار. امسال به خاطر کرونا شرایط عوض شده است. وقتی درس می‌خوانی و کار می‌کنی، دیگر نیازی به حفظ‌کردن مفاهیم درسی نداری و آن‌ها را کامل درک می‌کنی. چون در کنار مفاهیم نظری، به شکل عملی کار را یاد می‌گیری.

کار کردن با سن کم سخت به نظر می‌رسد! مگر در مدرسه به شما جوشکاری یاد نمی‌دادند؟ می‌توانستی صبر کنی و بعد از فارغ‌التحصیلی کارکنی.

کارکردن سخت است، ولی من باید این سختی را قبول می‌کردم تا حرفه‌ای شوم. بله درست است که ما در مدرسه کارگاه داریم و خیلی از کارها را آنجا هم یاد می‌گیریم، اما اگر می‌خواستم صبر کنم، به این زودی‌ها حرفه‌ای نمی‌شدم.

می‌توانستی این حرفه را فقط پیش یك استادکار خوب یاد بگیری و لزومی به درس خواندن نبود؟

بله می‌شد. خیلی‌ها بدون اینکه درس این رشته را بخوانند، می‌آیند و جوشکار می‌شوند، ولی من دوست داشتم هم علمی و هم حرفه‌ای کار را یاد بگیرم. همان‌طور که گفتم، من اول وارد این کار شدم و بعد انتخاب رشته کردم. ما در مدرسه کارگاه‌های زیادی داریم. آنجا خیلی از کارها را در کنار معلم‌های این رشته به شکل علمی یاد می‌گیریم. این برای من خیلی مهم بود.

به نظر حرفهٔ شما سخت است. کمی از سختی‌های حرفه‌ات بگو.

الان دیگر سختی‌هایش کم شده است، ولی خب اوایل کارم سختی زیاد داشت. مجبور بودم آهن‌های سنگین را بلند کنم. گاهی موقع جوشکاری بدنم را می‌سوزاندم. ولی کاری بود که علاقه داشتم و می‌خواستم ادامه دهم.

پس این رشته به توان بدنی زیاد نیاز دارد؟

بله. به توان بدنی بالا، صبر و تحمل.

بازار کار

- مؤسسات تولیدی و صنعتی بزرگ مانند شرکت نفت، شرکت گاز، شرکت پتروشیمی، ماشین‌سازی‌ها و خودروسازی‌ها؛
- شرکت‌ها و کارخانه‌های سازندهٔ قطعات صنعتی مانند قطعات خودرو، تجهیزات و ماشین‌آلات کشاورزی و لوازم خانگی؛
- کارگاه‌های کوچك.

ادامهٔ تحصیل

فارغ‌التحصیلان رشتهٔ جوشکاری می‌توانند پس از شرکت در کنکور کاردانی و موفقیت در آزمون، در مراکز آموزش عالی فنی، دانشگاه آزاد و دانشگاه جامع علمی کاربردی در سراسر کشور در رشتهٔ کاردانی جوشکاری، یا کاردانی صنایع فلزی ادامهٔ تحصیل دهند. بعد از فارغ‌التحصیلی در دورهٔ کاردانی و شرکت در آزمون کارشناسی هم در یکی از دانشگاه‌های دولتی، آزاد و یا علمی-کاربردی در رشتهٔ مهندسیِ جوش تحصیل کنند.

ویژگی‌های لازم حرفهٔ جوشکاری

- دقت و حوصله
- توانایی اجرای کارهای عملی
- پایهٔ ریاضی قوی برای طراحی و اجرای نقشه‌ها
- خلاقیت
- توانایی بدنی کافی
- هماهنگی خوب بین دست‌ها و چشم‌ها
- رعایت اصول ایمنی در کار

گفتی کارتان سـخت بود. حتماً شـیرینی‌هایی هم داشت؟

بله. وقتی می‌بینم کارها را بـه خوبی انجام داده‌ام، به‌خصوص کارهای سـخت و پیچیده را، انرژی می‌گیرم. همین برایم انگیزه می‌شود و باعث می‌شود بفهمم به هدفم نزدیک شده‌ام. پس کارم درست بوده است و باید بیشتر تلاش کنم.

فهمیدی به هدفت نزدیک شده‌ای. چطور؟

تازگی‌ها یک دستگاه جوشکاری خریده‌ام. وقتی می‌توانم وسایل و لوازمم را خودم بخرم و می‌بینم مشتری‌ها از کارم رضایت دارند، همین‌ها کافی است تا مطمئن شوم به هدفم نزدیک شده‌ام.

در این حرفه چه هدفی را دنبال می‌کنی؟

دوست دارم در حرفه‌ام اول باشم و بهترین کار را ارائه بدهم. دلم می‌خواهد مغازه و کسب و کار خودم را داشته باشم.

به دیگران هم این رشته را پیشنهاد می‌دهی؟

بله. اگر به کارهای فنی علاقه داشـته باشـند و از سـختی کار نترسند.

مبینا فتحی

مزرعهٔ خانگی

لطفا اسکن کنید!

لطفا اسکن کنید!

زعفران

زعفران گیاهی است که اگر جای آن مناسب باشد تا هفت سال بار می‌دهد. شما می‌توانید گلدان مستطیل‌شکل تهیه کنید و در آن خاک مرغوبی بریزید. قدم بعدی تهیه‌کردن پیاز زعفران است. در مشهد یا همدان زعفران‌های مرغوبی وجود دارند و بهتر است که پیاز زعفران را از آنجا تهیه کنید و اگر امکان سفر به این دو استان را نداشته باشید، به لطف اینترنت حتماً می‌توانید به‌صورت آنلاین سفارش بدهید.

حالا نوبت این است تا خاک خود را با کود یا برگ خشک مخلوط کنید و زمین کوچک گلدانی خودرا شخم بزنید، می‌توانید از چنگال برای این کار استفاده کنید. حالا باید شیارهایی به عمق بیست سانتی‌متر در زمین خود ایجاد کنید و پیازچه‌ها را درون آن‌ها قرار دهید. ارتفاع کاشت پیاز اهمیت زیادی دارد، زیرا هرسال پیاز زعفران کمی بالا می‌آید و اگر در مناطق سردسیر هم باشید، زعفران‌های شما آسیب می‌بینند. فقط حواستان به این نکته هم باشد که شما از اوایل تابستان تا آخر مهر فرصت

پاچیرا (درخت پول)

لطفا اسکن کنید!

اگر شما هم در پرورش گل و گیاه دستی دارید، درختچه پاچیرا که به درخت پول معروف است گزینه خیلی خوبی است؛ اما اینکه چرا اسم این درختچه، درخت پول است شاید به خاطر رنگ تیرهٔ برگ‌های آن باشد. نگهداری از این درخت پول هم کار چندان سختی نیست. پاچیرا درختچه کم دردسری است و همین که آن را مقابل نور متوسطی قرار دهید تا برای خودش آفتاب بگیرد کافی است. بهترین جا برای نگهداری این درختچه، جلوی پنجره‌های شمالی خانه است. پاچیرا خیلی

برنج

تصور کنید برنجی که برای نهار یا شام جلویتان قرار می‌گیرد صفر تا صدش را خودتان انجام داده باشید. از کاشت تا مرحلهٔ خوردن؛ اما کاشت برنج در خانه چطور ممکن است؟ مهم‌ترین نکته این است که باید برنج قهوه‌ای تهیه کنید؛ زیرا برنج سفید در آب که بماند پوسته‌اش کنده می‌شود و جوانه هم نمی‌زند؛ اما شما می‌توانید برنج قهوه‌ای را در ظرف آب قرار دهید و بگذارید تا به مدت بیست‌وچهار ساعت خیس بخورند. بعد از بیست‌وچهار ساعت از آب خارجشان کنید و در محلی گرم قرار دهید. چهل‌وهشت ساعت بعد که به آن‌ها سر بزنید خواهید دید که جوانه زده‌اند. اگر هم جوانه نزده بودند، نگران نباشید و بیست‌وچهار ساعت دیگر هم آن‌ها را در آب قرار دهید و دوباره این مراحل را تکرار کنید. حتماً جوانه خواهند زد.

سپس حولهٔ مرطوب و گرم و نرمی را آماده کنید و دانه‌های جوانه‌زده را درون آن قرار دهید. خوب حوله را بپیچید و در کیسه‌ای پلاستیکی قرار دهید و آن را مهروموم بکنید. بگذارید دانه‌ها دو یا سه روز در این وضعیت استراحت کنند؛ سپس باید شاهد رشد جوانه‌های یک و نیم یا دو سانتی باشید.

کاشت زعفران‌ها را دارید. بعد از این بازه زمانی، به خاطر تغییرات فصلی اگر زعفران بکارید، بار نمی‌دهند.

برای آبیاری پیازچه‌های زعفران بهترین و دقیق‌ترین زمان اواخر شهریور و یا اوایل مهر ماه است. دقت کنید که مبادا دیرتر یا زودتر که زمان خواب پیازچه‌هاست آن‌ها را آب بدهید. کار کاشت اینجا تمام می‌شود و سپس باید صبر کنید تا زعفران‌های شما جوانه بزنند و در آذرماه بار دیگر آن‌ها را آب بدهید. اگر در مناطق خشک و کم باران سکونت داشته باشید، بهتر است بار دیگر در دی‌ماه هم کمی به آن‌ها آب بدهید.

به اواسط آبان که برسیم، زعفران‌های شما نفری یک گل تقدیمتان می‌کنند. البته سال اول فقط یک گل می‌دهند و از مهر و موم‌های بعد گل‌های بیشتری برای شما به بار می‌آورند. هر گل زعفران چهار یا پنج رشته سرخ زیبا وسط خود دارد که می‌توانید آن‌ها را بکنید و دم‌کنید و نوش جان کنید.

هم تشنه نمی‌شود و اگر هفته‌ای دو بار اندازهٔ یک لیوان برایش آب بریزید خوشحال می‌شود.

پاچیرا در چین رشد می‌کند اما در مناطقی که رطوبت متوسط رو به زیاد دارند هم یافت می‌شود. کاشتن آن به شیوهٔ قلمه‌زدن انجام می‌شود. می‌توانید یکی از شاخه‌های پاچیرا را ببرید و دو هفته درون آب قرار دهید تا ریشه بزنند. بعد از اینکه ریشه زد وقت کاشتن آن در خاکی مرغوب است.

حالا باید چند گلدان بزرگ تهیه کنید. بهتر است از گلدان‌های سفالی استفاده کنید. (البته اگر صرفاً جنبهٔ تزیینی برایتان مهم باشد یک گلدان هم کافی است.) دقت کنید که گلدان‌هایتان باید حداقل سی سانتی‌متر عمق و شصت سانتی‌متر عرض داشته باشند. اگر گلدان‌های شما سوراخ زهکشی داشتند حتماً آن‌ها را با گل رس یا پلاستیک مسدود کنید. برنج برخلاف سایر گیاهان باید به‌صورت مداوم در آب باشد و نباید آب آن تخلیه شود. سپس خاک مرغوب را داخل گلدان بریزید. ارتفاع خاک باید پانزده تا بیست سانتی‌متر باشد و به‌هیچ‌وجه نباید با فشار واردکردن خاک را فشرده کنید.

حالا نوبت این است تا مقدار آب موردنیاز را درون گلدان بریزید. ارتفاع آب باید پنج سانتی‌متر از خاک بالاتر باشد. حالا دانه‌های جوانه‌زده را با حفظ فاصله دو و نیم تا پنج سانتی‌متر درون گلدان قرار دهید تا خودشان به زیر خاک حرکت کنند. اگر دانه‌های شما روی آب شناور ماندند می‌توانید با انگشت خود آن‌ها را به زیر خاک هدایت کنید. سپس گلدان خود را شش الی هشت ساعت در روز در معرض نور مستقیم آفتاب قرار دهید. می‌توانید گلدان را در بالکن یا پشت‌بام خانه قرار دهید. دقت کنید میزان آب گلدان ثابت پنج سانتی‌متر بماند تا زمانی که جوانه‌ها اندازه پانزده سانتی‌متر رشد کنند. سپس باید آب تا ده سانتی‌متر افزایش پیدا کند. حالا باید منتظر بمانید تا آب تبخیر شود و بعد از سه الی چهار ماه برنج شما قابل برداشت است. نوش جان.

× علیرضا فتحی ×

سه هدیه «دانلو*»

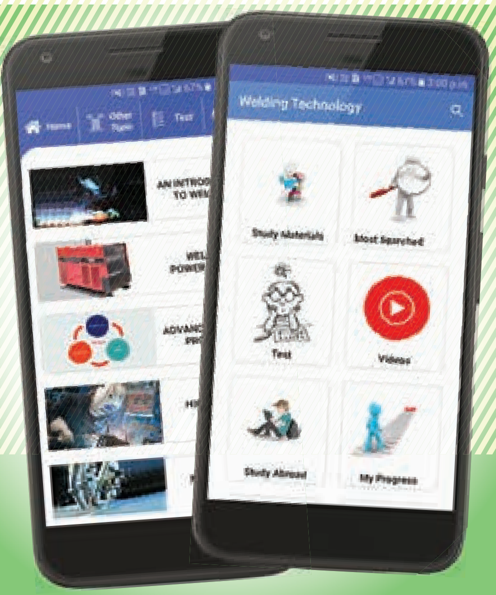

WELDING TECHNOLOGY
ولدینگ تکنولوژی

خب، راستش من به‌عنوان هنرجویی که رشته تحصیلی‌اش جوشکاری است، خیلی دلم می‌خواست چیزی را فراتر و بیشتر از آنچه در هنرستان یاد می‌گیرم، دربارهٔ این رشته بدانم. در واقع دنبال چیزی بودم که کیفیت آموزش و یادگیری حرفه‌ای را برایم بالاتر ببرد و کمی هم جنبهٔ سرگرمی داشته باشد.

پس سراغ «دانلو» رفتم. جان؟ دانلو دیگر کیست؟ آهان شماها دانلو را نمی‌شناسید! دانلو دوست ریزه‌میزه ماست که چیزی شبیه علامهٔ دهر است. یعنی می‌خواهم بگویم پاسخ تمام سؤالات هنرستانی‌ها در حافظهٔ بی‌نهایت او ذخیره شده است.

دانلو این بار هم مرا دست‌خالی نگذاشت. دور خودش چرخید و چرخید و دست آخر یک برنامهٔ کاربردی تمام کمال به من معرفی کرد. صبر کنید تا آنچه را دانلو از امکانات کاربردی این برنامه گفته است، برایتان بگویم.

اسم این برنامه «ولدینگ تکنولوژی» است؛ ولدینگ یعنی همان جوشکاری و آن‌طور که از اسمش پیداست، این برنامه دربارهٔ تکنولوژی جوشکاری است. در این برنامه نه تنها مباحث مربوط به رشتهٔ جوشکاری کامل و جامع ارائه شده‌اند، بلکه حتی فیلم‌های آموزشی متنوعی هم در آن وجود دارند که با دیدنشان خیلی راحت‌تر می‌توان مبحث مورد نظر را یاد گرفت. به قول دانلو با این برنامه می‌توان جوشکار شد.

ولدینگ تکنولوژی انگار دنیای مجازی جوشکارهاست. تمام اخبار به‌روز و مرتبط با این رشته در این برنامه وجود دارند. از جالب‌ترین امکاناتش هم این است که می‌توان مباحث و هر آنچه را جالب بوده است، با دوستان به اشتراک گذاشت. از ویژگی‌های ولدینگ تکنولوژی «برنامه‌نویسی سی‌ان‌سی» است.

من هم دنبال برنامه‌ای برای رشتهٔ ماشین‌کاری سی‌ان‌سی بودم تا فضایی جذاب و آموزش‌های لازم را داشته باشد. دانلو گشت و گشت و از میان هزاران هزار برنامه، برنامه‌نویسی سی‌ان‌سی را برای من پیدا کرد. در این برنامه تلاش شده است اپراتوری کنترلگر انگلهارد آلمان نشان داده شود. در این برنامه، برنامه‌نویسی ماشین‌های سی‌ان‌سی تراش و فرز به خوب تصویر شده است و آموزش‌های لازم در دسترس قرار گرفته‌اند.

حالا باید آن را نصب کنم تا ببینم واقعاً تمام این امکانات در یك برنامه طراحی شده‌اند؟ در این برنامه، مزیت کنترلر انگلهارد نسبت به کنترلرهای دیگر در این است که اولاً به‌خاطر صفحه کلید آن، اپراتوری بسیار آسان و راحتی دارد. دوم اینکه پارامترهای هر کد با اجرای هر دستور در جلوی آن نمایش داده می‌شود و کار برنامه‌نویس آسان می‌شود.

AGRICULTURE FACTS
اگریکالچر فکتز

دیگر کلافه شده‌ام، یک اپ به درد بخور پیدا نمی‌کنم. از بالا و پایین‌کردن صفحات در لپ‌تاپ و به‌دنبال برنامۀ دلخواه گشتن، حوصله‌ام سر رفته است. صبر کن ببینم. این دیگر چیست روی صفحه بزرگ می‌شود؟ ای وای، چه شد؟ چیزی از لپ‌تاپ بیرون می‌پرد. ای داد بیداد! این عجیب‌الخلقه چیست؟ حرف می‌زند؟ صدا از این است؟ با من است؟

ـ سلام، من دانلو هستم بچه جان. تمام هنرستانی‌ها مرا می‌شناسند. تو هنوز مرا نمی‌شناسی؟ از غرغرهایت فهمیدم دنبال برنامه‌ای مرتبط با رشتۀ کشاورزی هستی. بیا، این را بگیر ببینم. این برنامه که الان انداختم روی صفحۀ لپ‌تاپت، برنامۀ «واقعیت‌های کشاورزی» است و به علاقه‌مندان این رشته کمک می‌کند مسائلی که ممکن است از چشم آن‌ها پوشیده بمانند، روشن شوند. هدف اصلی این برنامه، بهبود کیفیت دانش خدمات‌رسانی به هنرجویان رشتۀ کشاورزی است تا اطلاعات باکیفیتی در دسترس داشته باشند.

با نصب این برنامه روی تبلت یا گوشی همراه، همیشه یک مهندس حرفه‌ای کشاورزی را همراه خود دارید. آموزش‌ها، مطالب و اخبار به‌روز حرفۀ کشاورزی را هم می‌توانید در یک برنامه داشته باشید. آموزش‌ها به صورت فیلم و عکس در اختیار شما قرار می‌گیرند تا به‌راحتی هر آنچه را لازم است یاد بگیرید.

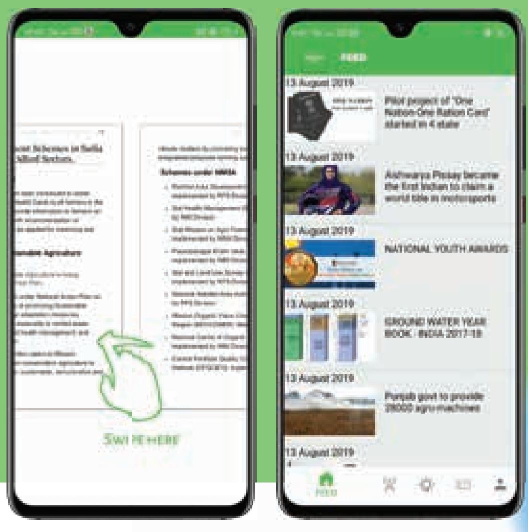

WORKOUT TRAINER
ورک‌اوت ترینر

امروز حسابی دانلو را خسته کردید، اما آخرین برنامۀ کاربردی را هم معرفی می‌کنم و تا ماه بعد کسی حق ندارد سراغ من بیاید. صبر کن ببینم، آهان، یکی سفارش کرده بود برایش برنامۀ ورزشی پیدا کنم. من به‌عنوان دانلو کلی گشتم تا بین چندین برنامۀ ورزشی، بهترینش را برایتان پیدا کنم. دست آخر «ورک اوت ترینر» را پیدا کردم.

این برنامه یکی از کاربردی‌ترین برنامه‌ها برای ورزش است و طوری طراحی شده است که هم برای ورزشکاران تازه‌وارد و هم برای ورزشکاران حرفه‌ای کاربردی باشد. برای هر دو گروه تمرین‌ها و ورزش‌های متنوعی در نظر گرفته است.

آنچه این برنامه را به یک مربی حرفه‌ای ورزش بدل کرده، این است که شما با نصب و اجرای آن، قبل از هر چیز باید پرسش‌نامه‌ای را پر کنید تا برنامه اطلاعات کاملی از شرایط جسمانی شما به دست بیاورد و طبق همان ارزیابی، برنامه‌ای از تمرین و ورزش‌های متناسب را در اختیار شما قرار دهد.

حقوق‌کار

برای اثبات کار در یک شرکت، بدون داشتن قرارداد کار، چه باید کرد؟

بر اساسِ مادۀ ۸۷ آیین دادرسی کار، ارائۀ اسناد و مدارک برای اثبات وجود رابطۀ کارگری و کارفرمایی و مدت کارکرد، بر عهدۀ کارگر است. در هر حال، وجود یک یا چند مورد از موارد زیر می‌تواند برای اثبات ادعای شما در مرجع رسیدگی مربوطه کمک‌کننده باشد:

-قرارداد کتبی کار؛
-پرینت سابقۀ بیمۀ تأمین اجتماعی در آن کارگاه؛
-پرینت حساب بانکی کارگر؛
-پرینت سیستم حضور و غیاب یا دفتر حضور و غیاب کارگاه؛
-فیش حقوقی؛
-گزارش بازرسان تأمین اجتماعی در صورت انجام بازرسی از کارگاه.

چنانچه هیچ‌کدام از مدارک فوق را در اختیار ندارید، هر نوع برگۀ معتبری که شرکت صادر کرده و در آن نامی از شما برده شده است، از قبیل «فاکتورخرید و فروش اجناس شرکت یا معرفی‌نامۀ شما به سازمان، بانک، شرکت، نهاد و سازمان دیگر» می‌تواند کمک‌کننده باشد.

* دانلو؛ موجودی خیالی است که قصد دارد تا آخرین شماره همراه شما باشد و به معرفی نرم‌افزارهای تازه و خوب بپردازد

مهدی زارعی

ورزش چشم، بدون دمبل و وزنه!

چشم‌ها به چپ
چشم‌ها به راست!

وقتی صحبت از «ورزش» می‌شود، بیشتر ما ناخودآگاه به یاد اندام‌های درشت و فعالیت زیاد می‌افتیم. مثلاً به ورزشکار بدن‌سازی فکر می‌کنیم که عضلات بازویش بزرگ شده و سینه‌های پهن و تنومند دارد. یا به فوتبالیست‌ها، دونده‌ها، کشتی‌گیرها و ورزشکاران رشته‌های مورد علاقه‌مان می‌اندیشیم. عدهٔ کمتری هم ممکن است به رشته‌هایی مثل شطرنج یا اتومبیل‌رانی فکر کنند و شاید خیلی از شما با خودتان بگویید: «مگر این‌ها هم ورزش هستند؟»

پس حالا بیشتر تعجب می‌کنید! چون می‌خواهیم با همدیگر چند نرمش مخصوص چشم را مرور کنیم. بله درست است؛ نرمش و ورزش مخصوص چشم.

بیماری‌های چشم

برای انجام نرمش‌های چشم به دمبل و وزنه نیاز ندارید. طبیعی است چشم هم نمی‌تواند بدود، بپرد یا پرتاب کند! ولی اگر هنگام کار با رایانه، کتاب‌خواندن و بازی با تلفن همراه از چشمانتان بیش از حد کار بکشید و نرمش‌های مخصوص نکنید، می‌توانید در انتظار مشکلات و بیماری‌های چشم باشید؛ مشکلاتی مثل خستگی چشم، سردرد، تنبلی چشم و حتی تاری دید.

البته چشم‌پزشک‌ها می‌توانند دربارهٔ بیماری‌های بیشتری صحبت کنند؛ بیماری‌هایی مثل «دیسلِکسیا» (اختلال در روان‌خوانی)، «استرابیسموس» (انحراف چشم)، «نیستاگموس» (حرکت غیرارادی چشم) و «نقص میدان بینایی.»

همهٔ این بیماری‌ها به ورزش چشم نیاز مندند!

تمرکز روی اجسام

اگر از افرادی هستید که زیاد به صفحهٔ نمایش رایانه یا گوشی همراه خیره می‌شوید، لازم است هر ۲۰ دقیقه یک‌بار به چشمانتان ورزش بدهید. چگونه؟ فقط کافی است ۲۰ تا ۳۰ ثانیه به جسمی در فاصلهٔ پنج تا شش‌متری خود خیره شوید. بعد می‌توانید به کار با رایانه ادامه دهید.

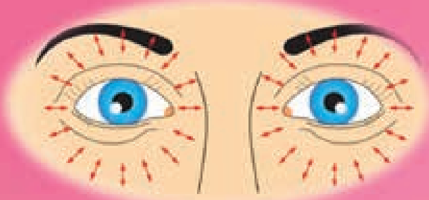

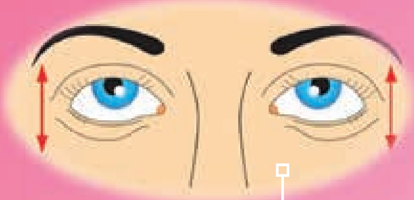

حرکت‌دادن چشمان بسته

بستن چشم می‌تواند استراحت خوبی برای این عضو بدن باشد. اما چرا در این حالت چشمانتان نرمش نکنند؟ همان‌طور که چشمتان بسته است، تلاش کنید چشمان خود را بالا ببرید (درست مثل وقتی که چشمتان باز است، و دارید بالای سر خود، مثلاً سقف، را نگاه می‌کنید). بعد از آنکه به حالت عادی بازگشتید، همین کار را در جهت پایین انجام دهید. پس از آن نوبت می‌رسد به حرکت چشمان به چپ و راست. سه بار این مرحله‌ها را تکرار کنید؛ درست مثل زمانی که یواشکی و زیرچشمی دارید چیزی را نگاه می‌کنید. البته چشمانتان باید تا پایان تمرین بسته باشند.

فشار آوردن به پلک

هر وقت احساس کردید به چشمانتان فشار زیادی آمده است، آن‌ها را ببندید. آن‌گاه انگشتانتان را روی پلک‌هایتان بگذارید. کافی است ۱۰ تا ۲۰ ثانیه به‌شکل ملایم به چشمانتان فشار بیاورید. برای چند ثانیه دستتان را از روی پلک بردارید و سپس دوباره با انگشت شروع به فشاردادن کنید.

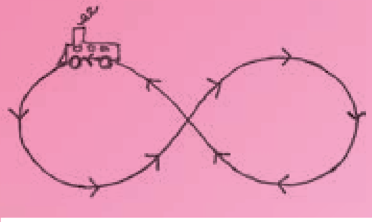

علامت بی‌نهایت (∞)

همهٔ ما با شکل عدد ۸ به انگلیسی آشنا هستیم (۸). علامت بی‌نهایت را هم می‌توانیم ترسیم کنیم. حالا این کار را به جای اینکه با خودکار انجام دهید، با چشمان خود انجام دهید. به این شکل که نقطه‌ای را در فضا در نظر بگیرید و از آنجا مسیر حرکت چشمانتان را آغاز کنید. به‌طوری که اگر چشمانتان می‌توانستند چیزی ترسیم کنند، علامت بی‌نهایت (∞) را در فضا رسم می‌کردند.

پلک‌زدن

پلک‌زدن یکی از کارهایی هست که می‌تواند به رفع خستگی چشم کمک فراوانی کند. به‌همین خاطر است که اگر مدتی به جایی خیره شوید و پلک نزنید، خیلی زود چشمانتان خسته می‌شوند. در این تمرین کافی است در برابر یک دیوار خالی، روی صندلی بنشینید و در حالی که گردنتان کاملاً صاف است، چشمان خود را چند ثانیه ببندید و دوباره باز کنید. سپس این کار را تکرار کنید. سعی کنید ده بار این مرحله‌ها را انجام دهید و به مدت دو دقیقه مدام این کار را ادامه دهید.

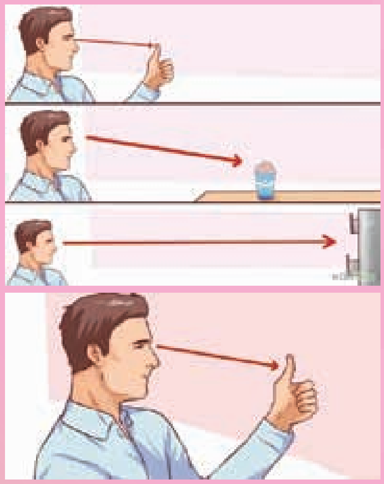

استفاده از مداد یا انگشت برای تمرکز

برای تمرکزکردن می‌توانید از اعضای بدنتان هم کمک بگیرید. فقط کافی است یکی از انگشتان دستتان را با کمی فاصله جلوی صورت خود بگیرید. حالا با چشمان خود به انگشتتان نگاه و روی آن تمرکز کنید. در مرحلهٔ بعد، به آرامی انگشتتان را از صورتتان دور کنید. سپس بکوشید به جای تمرکز روی انگشت، به شیء دورتری که در مسیر نگاهتان قرار دارد خیره شوید. مثلاً گلدانی که کمی دورتر روی زمین است. پس از آن دوباره انگشت خود را به صورتتان نزدیک کنید و روی آن متمرکز شوید.

سعی کنید این حرکت را سه‌بار و این مرحله‌ها (تمرکز روی مداد و جسم دورتر) را هربار انجام دهید.

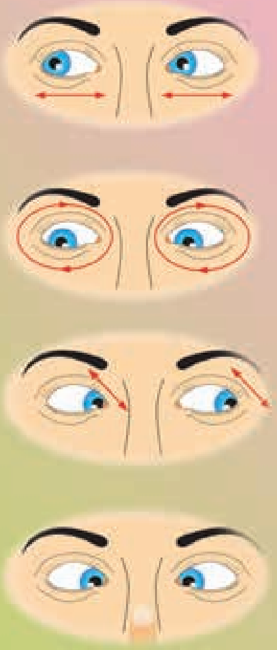

چند نکتهٔ مهم

علاوه بر تمرین‌هایی که به شما معرفی شد، چند نکتهٔ دیگر را هم باید رعایت کنید:

ـ اگر پزشک به شما توصیه کرده است عینک بزنید، حتماً از عینک استفاده کنید.

ـ حتی اگر چشمان سالمی دارید، هر چندسال یک بار به چشم‌پزشک مراجعه کنید تا شما را معاینه کند و اگر چشمتان در حال ضعیف شدن است، به شما اطلاع دهد.

ـ از موادی غذایی که ویتامین A دارند استفاده کنید؛ مثل چربی‌ها و آنتی‌اکسیدان‌ها. بعضی‌ها تصور می‌کنند مثلاً اگر هر روز یک بطری آب هویج بخورند، چشمانشان ضعیف نمی‌شود! به این همه آب هویج نیاز نیست! روغن جگر ماهی، سبزی‌هایی مثل جعفری و شیر مواد مفیدی برای کمک به چشمانتان دارند.

گفتگو با حمیدرضا زورآوند

از هنرستان تـــا المپیک

«هنرستان جهان پهلوان تختی همدان محلی مناسب برای پرورش قهرمانان ورزشی آینده بود. این هنرستان در سال ۱۳۸۴ تأسیس شد و اکثر قهرمان‌های ورزشی شهر در این مدرسه درس خواندند. تعداد ورزشکاران کلاس ما به قدری زیادی بود که وقتی فصل مسابقات می‌رسید، کلاس به کلی تعطیل می‌شد!»

این‌ها گوشه‌ای از صحبت‌های حمیدرضا زورآوند است؛ قهرمان و رکورددار رشتهٔ پیاده‌روی ایران که به نمایندگی از کشورمان در بازی‌های المپیک ۲۰۱۶ ریو حضور پیدا کرد.

از خـودت و خانـواده‌ات برای خوانندگان‌بگو.

من در یکی از روستاهای همدان به نام «گنبد» به دنیا آمدم. پدرم بنای ساختمان است. خانواده‌ای هشت نفره داریم که من فرزند سوم آن هستم. در کودکی هم خیلی شلوغ و پر شر و شور بودم.

در خانواده‌ات کسی به‌جز تو ورزش می‌کند؟

پدرم دوست داشت همهٔ ما به سمت ورزش برویم. قبل از من، برادر بزرگم به‌صورت تفریحی بدن‌سازی انجام می‌داد. بعدها برادر کوچکم هم به بوکس روی آورد. ضمن اینکه دیگر برادرم، علی زورآوند، هم دوومیدانی کار می‌کند و در مسابقات نوجوانان و جوانان در سطح کشور مقام دارد.

ورزش را از چه زمانی شروع کرده‌ای؟

تقریباً از دوازده سالگی در محیط‌های ورزشی بودم. چند سالی فوتبال بازی کردم و اولین عنوان ورزشی‌ام را در مسابقات فوتسال دانش‌آموزی همدان به‌دست آوردم. مدت کوتاهی هم به بدن‌سازی روی آوردم. اما از چهارده‌سالگی به‌صورت حرفه‌ای وارد دوومیدانی شدم.

دربارهٔ هنرستان تربیت بدنی‌ات بگو. چه کسانی به این رشته بروند بهتر است؟

هنرستان تربیت بدنی برای علاقه‌مندان به ورزش جذابیت‌های فراوانی دارد. از طرف دیگر، محیط آن طوری نیست که تنها برای درس‌خواندن مناسب باشد. به همین خاطر، برای ورزشکاران و افرادی که در پی جنب‌وجوش هستند، عالی‌ترین گزینه است. در هنرستان ما هم، معلم‌هایی با سواد ورزشی بودند که واقعاً به بالارفتن دانش و آگاهی دانش‌آموزان کمک‌های فراوانی می‌کردند.

از بین هم‌کلاسی‌هایت ورزشکار دیگری در سطح کشور مطرح شد؟

تعداد ورزشکارانی که در هنرستان تربیت بدنی همدان درس خوانده‌اند، بسیار زیاد است. تا آنجا که یادم می‌آید، هم‌دوره‌ای‌های ما، حالا ورزشکارانی هستند مثل مرتضی تبریزی بازیکن سابق فوتبال استقلال تهران؛ داریوش ولینیاجو، قهرمان دانش‌آموزان جهان در پرتاب دیسک؛ وحید علی‌آبادی، بازیکن فوتبال تیم‌های بادران، پدیده و ذوب آهن؛ مصطفی یوسف علیزاده، بازیکن پاس همدان و فولاد خوزستان؛ حمید رحمانی تبار، قهرمان دوومیدانی؛ حمید ولینیاجو، قهرمان دوومیدانی؛ ابوالفضل اسحاقی، قهرمان صحرانوردی تیمی آسیا؛ مهرداد رضایی، بازیکن لیگ دسته‌یک فوتبال.

چرا از فوتسال به دوومیدانی روی آوردی؟

من فوتسال بازی می‌کردم و دروازه‌بان بودم. البته همیشه دوست داشتم در پست‌های دیگر توپ بزنم. اما چون دروازه‌بانی‌ام خوب بود، اعضای تیم اجازه نمی‌دادند جایی به‌جز دروازه‌بانی کنم. کم‌کم از فوتسال فاصله گرفتم. مسابقات دوومیدانی مدرسه‌ها هم در حال برگزاری بودند و معلم ورزشم، آقای فخرایی، گفت: «برای این مسابقات تو را انتخاب کرده‌ام.» از آن به بعد دیگر دوومیدانی را رها نکرده‌ام.

از اولین مسابقات و عنوان‌هایت بگو. خاطره‌ای از آن روزها به یادت مانده است؟

بعد از آنکه چند ماه تمرین کردم، در مسابقه‌های غرب کشور در مواد ۶۰۰ متر و ۱۰۰۰ متر شرکت کردم و در هر دو ماده اول شدم. رکوردهایی که در این دو ماده به‌دست آوردم، در چهار منطقهٔ کشور جزو بهترین‌ها بودند. از سال ۸۴ در فصل تابستان و در رقابت‌های دانش‌آموزان کشور در مادهٔ ۱۵۰۰ متر هم عنوان سوم کشور را از آن خودم کردم.

یادم می‌آید که مسابقات استانی در پیست «علی‌مرادیان» نهاوند برگزار می‌شد و

من هم در دوی ۱۵۰۰ متر شـرکت کرده بودم. باران شدیدی می‌آمد. شدت باران و تگرگ به اندازه‌ای زیاد بود که داوران از محل مسابقه رفتند و تنها یک داور ماند تا زمان مسابقه را ثبت کند. یکی از ورزشکاران هم از حال رفت. در چنین شرایطی اول شدم و نخستین عنوان خود را به‌دست آوردم.

تمرین‌های سنگین دوومیدانی خسته‌کننده نیستند؟

در کل دوومیدانی شـاید از دور زیاد جذاب به نظر نیاید! تمرین‌های متوالی هم ممکن است خسته‌کننده باشند. زیرا تمرین‌های استقامت یکنواخت‌اند، اما اگر با کمی خلاقیت، تمرین‌ها را به شـکل متنوعی انجام دهی، قطعاً لذت‌بخش خواهند شـد. هر کسـی به شکل جدی ورزش کند، دیگر هیچ‌وقت از تمرین‌کردن خسته نخواهد شد. واقعیت این است که من به ورزش وابسته شده‌ام!

اطرافیان و دوستانت چیزی نمی‌گفتند؟ مثلاً اینکه فوتسال درآمد بیشتری از دوومیدانی دارد؟!

تا چند سال خیلی‌ها می‌گفتند مگر دوومیدانی هم باشگاه دارد که تمرین دوومیدانی می‌روی؟! خیلی‌ها هم می‌گفتند فوتبال را ادامه بده. البته این شرایط در هنرستان دیده نمی‌شد. از آنجا که در مدرسه و کلاس ما همهٔ دانش‌آموزان ورزشی بودند، همیشه همه به هم کمک می‌کردیم و به یکدیگر انگیزه می‌دادیم. دوستان هم همواره تشویقم می‌کردند که با قدرت کارم را ادامه بدهم.

از کِی پیاده‌روی را به‌عنوان تخصص خودت انتخاب کرده‌ای؟ رکوردت الان چقدر است؟

همان‌طور که گفتم، در اوایل کارم در دوهای نیمه‌استقامت و استقامت کار می‌کردم. در سال ۸۵ عضو تیم‌ملی دانش‌آموزی بودم و به مسابقات جهانی هم رفتم. در آن مسابقات مقام سوم تیمی را کسب کردیم. اما بعد از گذشت یک سال مربی‌ام گفت: در شاخهٔ «پیاده‌روی» فعالیت کن. من هم به حرف مربی‌ام گوش کردم و قهرمان ایران شدم. الان هم رکوردهای باشگاهی کشور در اختیار من است. بهترین رکوردهای کشور هم متعلق به من هستند؛ رکورد ۴۱ دقیقه و ۱۱ ثانیه در ۱۰ کیلومتر، و یک ساعت و ۲۲ دقیقه و ۵۲ ثانیه در ۲۰ کیلومتر پیاده‌روی.

شاید خیلی‌ها بعد از خواندن این گفت‌وگو بخواهند پیاده‌روی حرفه‌ای را شروع کنند. توصیهٔ قهرمان ایران به آن‌ها چیست؟

اولین نکته در شروع‌کردن تمرین‌های پیاده‌روی این است که به هیچ عنوان تندرفتن و زمان مهم نیست. یعنی هیچ ایرادی ندارد دیرتر وارد رقابت‌های حرفه‌ای شوند، اما لازم است در این مدت اصول و تکنیک‌های پیاده‌روی را به‌خوبی یاد بگیرند. به این ترتیب، بعدها از آسیب‌های مفصلی در امان خواهند ماند. ضمن اینکه تقویت و انعطاف‌پذیری عضلات بسیار مهم است، از این موضوع غافل نباشند. همچنین، از آنجا که مربی تخصصی پیاده‌روی در کشورمان به تعداد زیاد نداریم، حتماً ناظری بر تکنیک خود داشته باشند که ایرادها و مشکلات تکنیکی را بهتر ببینند و به آن‌ها بگویند.

سارا یوسف‌زاده

خیلی از وسایلی که در اطرافمان می‌بینیم زمانی حتی از فکر وجود داشتنشان هم خنده‌مان می‌گرفت؛ مانند ایده‌هایی که در داستان‌های علمی تخیلی ژول‌ورن به آن‌ها برمی‌خوریم؛ ایده‌هایی از قبیل زیردریایی‌های الکتریکی، اخبار تلویزیونی و رادیویی، بادبان‌های خورشیدی که در گذشته اختراعشان غیرممکن به نظر می‌آمد. این مطلب برای ساخت وسایلی که در زندگیمان جای خالی‌شان را حس می‌کنیم پیشنهاداتی ارائه می‌دهد. ممکن است وجود چنین امکانات و ابزاری اکنون دور از ذهن بنظر برسد. اما شاید امروز راحت‌تر بتوان گفت هیچ‌چیز غیرممکن نیست.

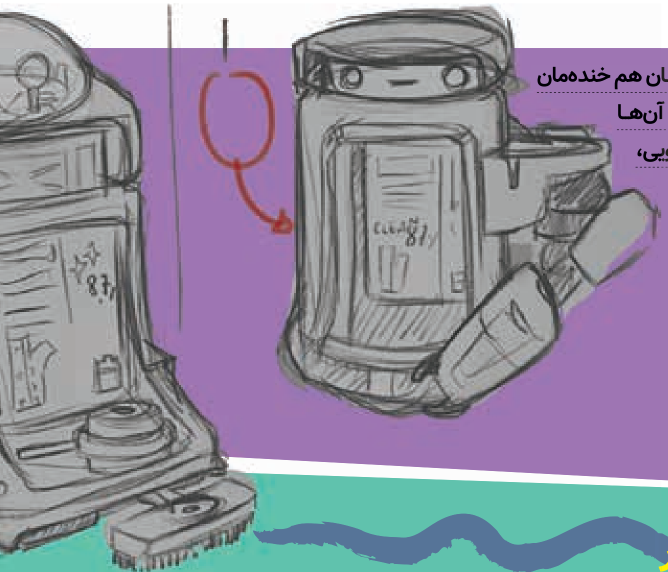

جاروبرقی هیس!

جاروبرقی

احتمالاً تابه‌حال برای شما هم پیش آمده است که از مدرسه به خانه آمده باشید، گوشه‌ای دنج انتخاب کرده باشید و همان‌جا خوابتان برده باشد. در همین زمان مادرتان تصمیم می‌گیرد دستی به سر و روی خانه بکشد. سخت مشغول نظافت می‌شود و طولی نمی‌کشد که سراغ جاروبرقی می‌رود.

شما با صدای نخراشیدهٔ جارو از خواب می‌پرید. مات و مبهوت به جثهٔ نه‌چندان بزرگش خیره می‌شوید و با خود می‌گویید: «چطور ممکن است همچین صدای بلندی از تو بیرون بیاید؟» شاید هم فقط غرغر کنید و دوباره سعی کنید بخوابید. اما شاید یک روز که سر کیف بودید و چیزی مزاحم خوابتان نشده بود، یاد آن جاروبرقی و صدای آزار دهنده‌اش بیفتید و دلتان بخواهد انتقام سختی بگیرید. دست به‌کار شوید و یک جاروبرقی بی‌صدا بسازید.

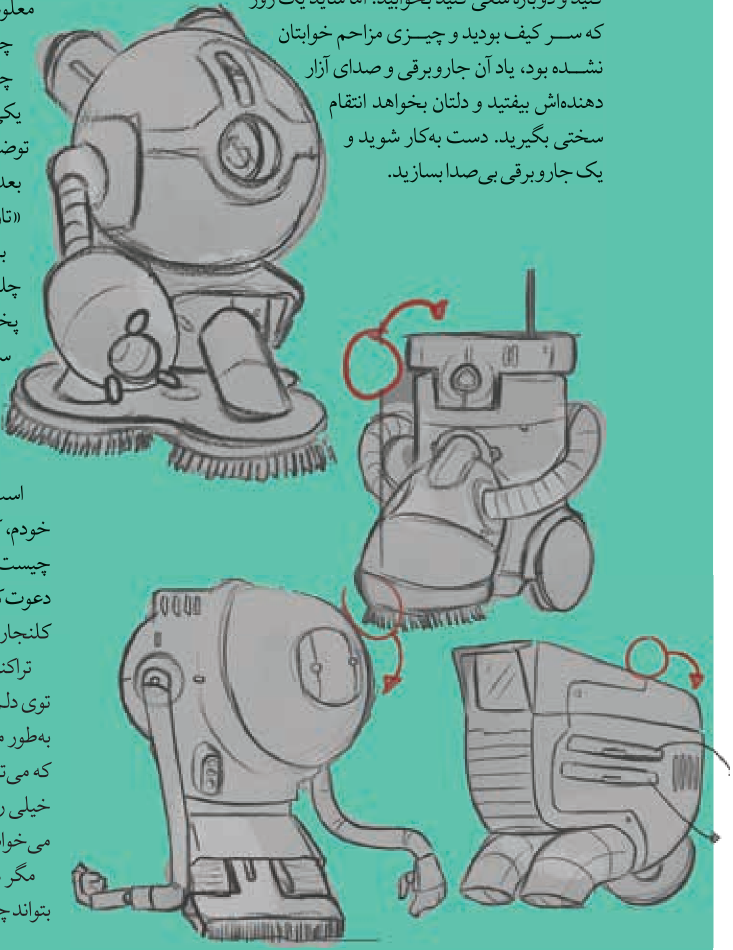

آواتار

در این وضعیت کرونایی، وقتی از خانه‌نشینی پلاسیده‌شده‌ام و گوشی به روی صورت، خوابم می‌برد، یادم می‌افتد چند تکه لباس نیاز دارم که باید بخرم. پس تصمیم می‌گیرم حال و هوایی تازه کنم و به خرید بروم. احتمالاً با خودتان می‌گویید خرید؟ هاها منظورم خرید اینترنتی است! خدا مرا حفظ کند با این همه نمك! آخر، راستش را بخواهید، فکر می‌کنم دیگر اگر نور آفتاب به من بخورد، پودر می‌شوم و به زمین می‌ریزم. پس لطفاً اجازه بدهید اول یك فروشگاه درخور و مورد پسند پیدا کنم. از اینکه نگفتم بگذارید اول بروم موبایلم را بیاورم که تعجب نکردید؟ معلوم است که دستم بود! کمی بین چند فروشگاهی که سراغ دارم چرخ می‌زنم و بالاخره وارد صفحه یکی‌شان می‌شوم. به‌نظر خوب می‌آید؛ توضیحات کامل و قیمت‌ها مناسب‌اند. بعد از کلی بالا و پایین‌کردن صفحه‌های سایت، البته به زبان فارسی «تارنما» بالاخره دو سه مدل را انتخاب می‌کنم.

بدون اغراق تقریباً ۴۵ دقیقه بعد برای بار بیستم اندازه‌های سایت را چك می‌کنم. دوباره چند تا از لباس‌های خودم را که دور و برم همه‌جا پخش‌اند، اندازه می‌زنم و یك بار دیگر، محض اطمینان، با اندازه‌های سایت مقایسه می‌کنم. مشکلم بیشتر این است که نمی‌دانم اصلاً این لباس‌ها به من می‌آیند یا نه؟ نمی‌توانم خودم را به‌خوبی تصور کنم و تا نپوشمشان، این را نمی‌فهمم. کلی از مغزم کار می‌کشم که یالا تصورکن این لباس را پوشیده‌ای. چطور است؟ اما تا می‌آیم جوابی بدهم یك مشکل دیگر سبز می‌شود. به‌جز خودم، کسی نیست که نظر بدهد و با گفتن اینکه بخر یا «نه نه. این دیگر چیست که پوشیده‌ای!» کمکم کند. نمی‌توانم دیگران را به دنیای ذهنم دعوت کنم تا مرا با لباس فرضی‌ام ببینند و نظر بدهند. سرآخر، بعد از کلی کلنجاررفتن، خودم تصمیم می‌گیرم و دکمهٔ ثبت را می‌زنم.

تراکنش موفق. ای‌وای حالا دیگر تا لباس برسد و امتحانش کنم، دل توی دلم نیست! دارم فکر می‌کنم اگر طوری بود که می‌شد لباس‌ها را به‌طور مجازی پوشید، چقدر خوب می‌شد! مثلاً برنامه‌ای وجود داشت که می‌توانست ما را اسکن کند و طبق همان، یك آواتار از ما بسازد. بعد خیلی راحت لباس‌ها را امتحان می‌کردیم و تازه از اهل خانه هم نظر می‌خواستیم تا دیگر آن‌قدر خریدمان با وسواس و تردید همراه نباشد!

مگر هنرستانی نیستید، خب دست به‌کار شوید و هنری بیافرینید که بتواند چنین خواسته‌ای را عملی کند.

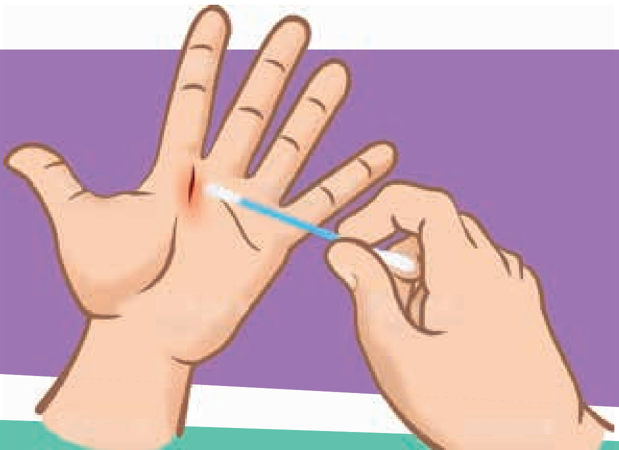

سیب‌زمینی

سیب‌زمینی سرخ‌شده در بین اکثر ما محبوبیت زیادی دارد. چه جنگ‌هایی که در آشپزخانه‌ها بر سر این عزیز دوست‌داشتنی نمی‌شود! مادرها تمام قد دفاع می‌کنند و خواهر و برادرها در خط حمله سر و دست می‌شکنند. بعد از کلی تلاش برای کم‌نشدن حتی دانه‌ای از سیب‌زمینی‌ها، مادر آن‌ها را سر میز غذا می‌آورد. سرانجام انتظارها به پایان می‌رسد و در میان حیرت همگان، نیمی از بشقاب، سیب‌زمینی است و نیمی دیگر خاکستری که به زحمت می‌توان تشخیص داد زمانی جان نباتی داشته است! غم‌انگیز است، نه؟ این اتفاق احتمالاً زمانی رخ داده که مادر همه را از آشپزخانه بیرون کرده و متأسفانه خودش هم رفته است.

اما اگر بخواهیم غصه را کنار بگذاریم و دنبال راهی باشیم تا دیگر به هیچ یک از این خلال‌های دردانهٔ زرد لطمه‌ای وارد نشود، شاید همهٔ ما از ماهی‌تابه‌ای هوشمند استقبال کنیم؛ ماهی‌تابه‌ای مجهز به همزن که هر پنج دقیقه یک‌بار سیب‌زمینی‌هایمان را هم بزند و خودش به‌موقع داد و فریاد کند که از روی گاز برش داریم. اگر دزدگیر هم داشته باشد، برای مادرهایمان مسرتی مضاعف است.

در نهایت، اگر هم طرفدار سیب‌زمینی هستید و هم توانایی فنی دارید و هم می‌خواهید عاقبت به‌خیر شوید، می‌توانید ساختن چنین ماهی‌تابه‌ای را امتحان کنید! در صورت موفقیت، دعای خیر بسیاری از مردمان جهان با شما خواهد بود!

خمیرِ زخم

چند روز پیش در محوطهٔ اطراف خانه مشغول دویدن بودم. سرعتم هی کم می‌شد و باز خودم را مجاب می‌کردم چند دور دیگر را هم با سرعت زیادتر بدوم تا جان از تنم در برود! نمی‌دانم چه هیزم تری به خودم فروخته بودم، اما به هرحال احساس می‌کردم این‌طوری بهتر است. همین‌طور که این سیر نزولی و صعودیِ سرعت ادامه داشت، زیبایی آسمان راه‌راه دم غروب توانست برای چند لحظه‌ای همهٔ توجه و نگاهم را مطلقاً روی خودش نگه دارد: آبی، نارنجی، بنفش و بازهم نارنجی. برایم جالب بود که زیبایی‌اش چنین قدرتی دارد. در همین حال و هوا بودم که خودم را بین زمین و هوا معلق دیدم. سعی کردم با دست‌هایم شدت ضربه را کم کنم. به‌نسبت هم موفق شدم، اما يك سمت صورتم به زمین ساییده شد و از بخت بد يك تکه سنگ بدجور زخمی‌اش کرد. بلند شدم خودم را تکاندم و بعد پشت دستم را به گونه‌ام که می‌سوخت زدم. پایینش که آوردم، دیدم بله خون است. بطری آبم را از گوشه‌ای که قبلاً گذاشته بودم، برداشتم و به خانه برگشتم.

تصور حال و احوال مادرم بعد از دیدن من با این قیافه، خیلی مشکل نبود. اما چیزی که برایم جای تعجب داشت، این بود که هر وقت چشمش به صورتم می‌افتاد، می‌گفت:«اییی» و دستش را به روی چشم‌هایش می‌گذاشت؛ انگار که همان لحظه صحنهٔ له‌شدن گربه‌ای را زیر چرخ ماشین دیده باشد. خلاصه، شده بودم سوهان روحش. آخر سر هم بر خلاف میلم و با اینکه می‌دانستم با این کار چند روزی بیشتر طول می‌کشد که زخمم خوب شود، رفتم و پانسمانش کردم. در یکی از همین شب‌های پانسمانی که خوابیده بودم، خواب دیدم خمیری را به تورفتگی جای زخم روی گونه‌ام می‌زنم و خمیر، فقط بعد از ثانیه‌ای، تبدیل می‌شود به همان قسمت از صورتم. یادم افتاد يك چالهٔ کوچك هم روی دماغم داشتم. فوراً از فرصت استفاده کردم و خمیر را رویش مالیدم. پوست دماغم را چنان بازسازی کرد که دماغم شد بینی. از خواب که بیدار شدم، خارش چسب‌های پانسمان باز به سراغم آمد و یادآور رویای شب گذشته شد.

نمی‌دانم چقدر عملی باشد، اما می‌دانم حداقل با توجه به رشته‌ای که می‌خوانم و دوستانی که دارم، شاید بتوانم خمیر یا پمادی بسازم که بتواند بافت‌ها یا حتی اگر بشود اعضای پیچیده‌تر بدن را بازسازی کند! شما هم اگر دلتان خواست به من و دوستانم بپیوندید. خوشحال می‌شویم.

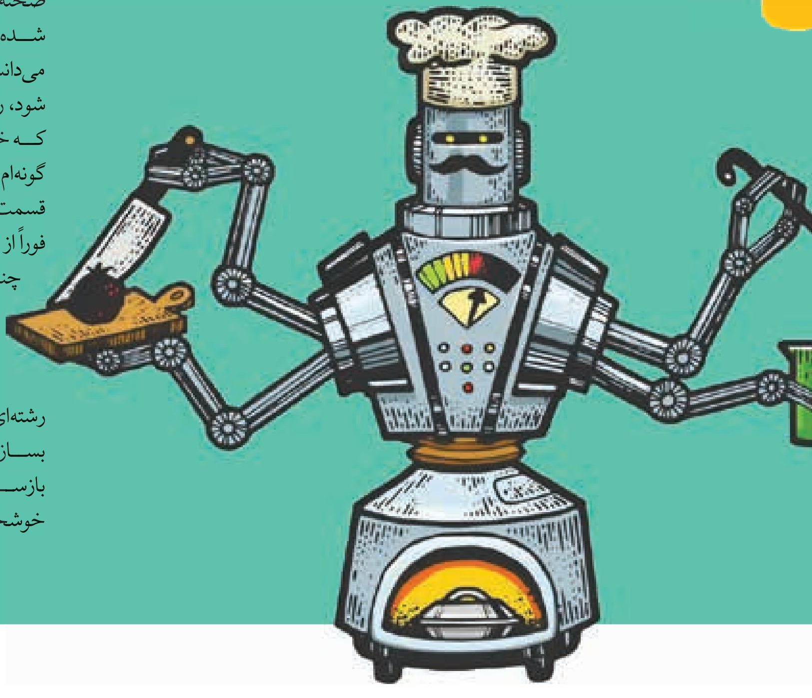

زهرا سادات هرمزی

خاک جواهرنشان

هر شغلی پیچیدگی‌های خودش را دارد و کسانی که در آن زمینه‌ها شاغل‌اند، تجربه‌هایی دارند که ما آن‌ها را نمی‌دانیم. در این مطلب با دو نفر که در شغل‌هایشان ماهرند، صحبت کردیم و فوت‌وفن‌های کارشان را پرسیدیم.

لطفا اسکن کنید!

فوت‌وفن میناکاری روی سفال

میناکاری روی سفال یکی از صنایع دستی ایرانی است که علاقه‌مندان فراوانی دارد. با توجه به اینکه میناکاری کار دست است، ریزه‌کاری‌های بسیاری دارد. در این شماره با میناکاری از شهر تویسرکان استان همدان هم‌صحبت شدیم.

فوت اول: ظرافت به خرج دهیم

میناکاری نوعی ظریف‌کاری است و دقت و ریزبینی بسیار می‌طلبد؛ مثلاً باید «سیاه‌قلم» را غلیظ بکشیم تا زمانی که رنگ‌ها را روی کار می‌زنیم، رنگ‌ها به هم نچسبند و پخش نشوند و کار ظرافتش را از دست ندهد. رنگی که در میناکاری استفاده می‌شود، در ابتدا آبکی و مایع است، اما به محض اینکه از سرنگ بیرون می‌آید، خشک می‌شود و حالت گچی پیدا می‌کند. میناکار باید رنگ را قبل از اینکه خشک شود، به گوشه‌های کار و درزها برساند.

فوت دوم: به کارهای پایه‌ای اهمیت بدهیم

اولین کارها مثل سمباده‌کشیدن، طرح‌زدن و سیاه‌قلم را باید درست انجام داد. اگر این‌ها خراب شوند، باقی کار نیز خراب خواهد شد.

فوت سوم: به جزئیات اهمیت بدهیم

مثلاً هنگام ترکیب رنگ‌ها، به مقدار ترکیبمان توجه کنیم. یا بهتر است نوک سوزن پمپ‌ها را کوتاه کنیم تا با تمرکز بیشتر کار کنیم. در آخر اینکه دمای کوره را دقیق تنظیم کنیم تا مانع از سوختن یا پخش‌شدن رنگ‌ها شویم.

فوت‌وفن سفالگری

ایران یکی از مناطقی است که در پیدایش و گسترش سفالگری نقش پر رنگی داشته است. پیشینهٔ این هنر به حدود هشت‌هزار سال قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد. سفال‌های بسیار زیبایی با نقش‌های گیاهان و جانوران از مناطق گوناگون کشور کشف شده‌اند. اختراع چرخ سفالگری توسط ایرانیان هم باعث توسعه و پیشرفت صنعت سفالگری شده است. فوت‌وفن‌های این هنر از گذشته تا امروز به یادگار مانده‌اند و به نسل‌های آینده هم منتقل خواهند شد. به‌دلیل ارزشمندی این فوت‌وفن‌ها، سراغ سفالگری رفتیم و با او گفت و گو کردیم.

لطفا اسکن کنید!

فوت اول: خواباندن گِل

پس از مخلوط‌کردن آب و خاک، خواباندن گل یا عمل آوردن و زمان‌دادن به آن بر کارآیی‌اش خواهد افزود. بهتر است برای رشد باکتری‌ها گل را در جای گرم نگه داریم یا کمی گل قدیمی به گل جدید اضافه کنیم. افزودن نشاسته و سرکه هم به رشد آن‌ها کمک می‌کند. همچنین، برای انعطاف‌پذیری آن می‌توان از کف صابون کمک گرفت.

فوت دوم: چسباندن تکه‌های سفال

وقتی می‌خواهیم دو تکه سفال را به هم بچسبانیم، بهتر است در آن قسمت که قرار است به هم بچسبند، شیارهایی ایجاد و آن را مرطوب کنیم. اگر این کارها را انجام ندهیم، گل‌ها بعد از خشک‌شدن از هم جدا خواهند شد.

فوت سوم: خشک‌کردن سفال‌ها

نباید سفالمان را در معرض هوا خشک کنیم. زیرا هوا رطوبت کافی ندارد و ممکن است گل بعد از خشک‌شدن ترک بخورد. پس ابتدا آن را مرطوب می‌کنیم تا قابل استفاده باقی بماند.

حقوق‌کار

در برخی قراردادها آمده اســت: «ضمن اسقاط کافهٔ خیارات، ولو خیــار غبن فاحش ...» معنی این عبارت چیست؟

« اسقاط» به معنای از بین‌بردن و ساقط‌کردن است و «کافه» به معنای تمام و کلیه است. بنابراین، «اسقاط کافــه خیــارات ولو خیــار غبن فاحش» بــه معنای ساقط‌کردن کلیهٔ اختیارات و توانایی برهم‌زدن معامله است.

به عبارت دیگر، طرفین کلیهٔ اختیارات فسخ قرارداد، از جمله ادعای متضررشدن را از خود ساقط می‌کنند و دیگر نمی‌توانند تحت هیچ شــرایطی ادعای فسخ کننــد؛ حتی اگر این ضرر بزرگ و قابل چشم‌پوشــی نباشــد (غبن فاحش). مثلاً ادعــای «گران‌خریدن، ارزان‌فروختن، عیب و ایراداشــتن یا فسخ به‌واسطهٔ نپرداختن بهای معامله و مواردی از این قبیل (مگر آنکه فروشنده تدلیس کرده باشد).

بنابراین، در صورت وجود چنین شــرطی در قرارداد، باید با نهایت دقت و آگاهی و بررسی کامل هر یک از تعهدات و شرایط، عقد یا قرارداد را امضا کرد. وگرنه، برای جلوگیری از مشکلات آتی، باید چنین بندی را از قرارداد حذف کرد.

خشک‌مزه

بعضی از کسب و کارها به سرمایهٔ زیادی نیاز ندارند و در عین کوچک بودن، سود زیادی نصیب کارآفرین می‌کنند. اگر می‌خواهید رئیس خودتان باشید، دست به کار شوید. همیشه شروع هر کاری از سخت‌ترین قسمت‌های آن است. ولی نترسید. کمی سرمایه، مقداری خلاقیت، چندی ریسک‌پذیری، و بسیاری تلاش، شما را به هدفتان که همان درآمدزایی و موفقیت در کسب و کارتان است، می‌رساند.

یکی از کسب و کارهای کم‌هزینه و موفق، خشک‌کردن میوه است. دلم می‌گیرد وقتی می‌بینم محصولات کشاورزی چقدر تلفات دارند! حتماً پای درددل باغ‌دارانی که محصولاتشان روی دستشان مانده است، نشسته‌اید! از آن طرف، قیمت برگهٔ میوه را در فروشگاه‌ها ببینید. آیا هیجان‌انگیز نیست بتوان علاوه بر کم‌کردن اثرات مخرب زیست‌محیطی حاصل از دورریخته‌شدن میوه‌های اضافی، از آن‌ها پول هم درآورد. در ایران و خیلی از کشورهایی که باغ‌های میوه در آن‌ها فراوان هستند، تهیهٔ چیپس میوه قدمت بسیار دارد.

دست به کار شوید

مکان مورد نیاز: از یکی از اتاق‌های خانه‌تان شروع کنید و پس از اینکه سرمایه کافی به دست‌آوردید، برای کار در کارگاه اقدام کنید.

تجهیزات مورد نیاز

در خیلی از روستاها و شهرستان‌ها، محلی‌ها، بدون هیچ امکانی و فقط با استفاده از آفتاب تابان خداوندی، میوه‌ها را خشك می‌کنند. برگه‌کردن برخی از میوه‌ها و هسته‌گیری برخی دیگر از آن‌ها را هم با اتکا به دستان خود انجام می‌دهند، چرا که اصلاً از کار نمی‌ترسند. اگر شما زندگی شهری دارید و خورشید به اندازهٔ کافی با شما مهربان نیست، در شروع کار به این تجهیزات نیاز دارید:

۱.ورقه‌کنندهٔ میوه؛ ۲. میوه خشک‌کن؛ ۳. هسته‌گیر دستی؛ ۴. وان شستشو.

میوه‌خشک‌کن‌ها دو نوع هستند: ۱. صنعتی؛ ۲. خانگی. میوه خشك‌کن صنعتی سینی‌های بیشتری دارد و یکباره می‌توانید مقدار بیشتری میوه را در آن خشك کنید.

نکتهٔ ۱: حتی با دستگاه میوه خشک‌کن خانگی هم می‌توانید کار را شروع کنید.

نکتهٔ ۲. میوه‌خشك‌کن‌ها دو نوع برقی و گازی دارند.

از کدام‌یک از تجهیزات می‌توان صرف نظر کرد: ورقه‌کنندهٔ میوه. اگر به اندازهٔ کافی حوصله دارید که میوه‌ها را با چاقو برگه‌برگه کنید، از این دستگاه چشم بپوشید. شاید ورقه‌کردن دستی زمان بیشتری از شما بگیرد، ولی در مقابل، کار شما خیلی زود به سوددهی می‌رسد. با سودتان می‌توانید به‌تدریج تجهیزاتتان را بیشتر کنید. کمی بعد هم امکان اجارهٔ مکانی مناسب را خواهید داشت.

سرمایهٔ مورد نیاز: برای خریدن تجهیزات نام‌برده، با قیمت امروز باید حدود ۱۲ میلیون تومان هزینه کنید.

بدون سرمایه هم امکان‌پذیر است؟

اگر در منطقه‌ای زندگی می‌کنید که از آفتاب تابان و هوای تمیز بهره‌مند است، فقط می‌توانید برای خرید میوه و وان شست‌وشو هزینه کنید.

متوسط زمان آماده‌شدن

خشك‌کردن میوه با دستگاه میوه‌خشك کن حدود ۲۴ ساعت طول می‌کشد. اگر از آفتاب استفاده می‌کنید، این زمان بسیار طولانی‌تر و حدود ۱۰ روز خواهد بود. به‌طور متوسط، از هنگام خرید میوه، شستن، خشك‌کردن، بسته‌بندی و فروش و سوددهی، حدود سه ماه طول می‌کشد.

میزان بازدهی

زیاد است. چیپس میوه مشتری زیادی دارد. از طرف دیگر، در کشور ما میوه به فراوانی در دسترس است و هیچ‌گاه نتیجهٔ نامناسب و تباهی در آن راه نخواهد داشت.

منطقهٔ مناسب

در دسترس‌بودن میوه را بررسی کنید. شهرستان‌هایی که باغ‌های میوه دارند، برای این کار بسیار مناسب‌ترند، چرا که میوه بدون واسطه و با قیمت مناسب از باغ‌داران خریداری می‌شود. البته اگر درچنین مناطقی هم زندگی نمی‌کنید نگران نباشید! میدان‌های میوه و تره بار با قیمتی مناسب میوه را در اختیار شما خواهند گذاشت.

میزان محصول

از هر ۱۰ کیلو میوه يك کیلو چیپس میوه تولید می‌شود.

سود حاصل

این تجارت سوددهی خوبی دارد و بازده آن بین سی تا پنجاه درصد است.

تجربه

ایـن کار به حداقل تجربه نیـاز دارد و بدون نیاز به گواهی‌نامه یا صلاحیت خاص می‌توانید شروع به کار کنید. فقط در شـروع باید کمی روی خرید تجهیزات و میوه تحقیق کنید تا بتوانید با کمترین هزینه بیشترین سود را به دست آورید.

مجوز

از جهاد کشاورزی شهرستانتان مجوز کار بگیرید.

نکاتی برای برنده‌شدن

رقابـت در این بـازار زیـاد اسـت. بنابراین برای برنده‌شدن توجه به این نکات ضروری است:

۱. شـعاری انتخاب کنید کـه به‌خوبی معرف برند شما باشـد؛ مثل: چیپس بخور سالم بمان. هرچقدر این شعار جذاب‌تر باشد، احتمال موفقیت شما بیشتر است.

۲. داشـتن نـام تجـاری حرفـه‌ای بودن شـما را می‌رسـاند. سـعی کنید برای انتخاب نـام تجاری مناسـب، ابتـدا نام‌های تجـاری دیگـر (در همین تجارت) را بررسـی کنیـد و در نهایت نـام تجاری منحصر به فرد و به‌یادماندنـی خودتان را ارائه کنید؛ نامی مثل خشک‌مزه.

۳. بسـته‌بندی خوب و خلاق داشته باشید. در ابتدا لازم نیست برای بسته‌بندی زیاد خرج کنید. خلاقیت زیاد به پول وابسـته نیست. می‌توانید نمونه‌های موفق را ببینید و از آن‌ها ایده بگیرید.

۴. برای بازاریابی می‌توانید به خشکبارفروشـی‌ها مراجعـه و محصولتان را زیر قیمت بـازار ارائه کنید. به مرور که مشـتریان از کیفیت شما مطمئن شوند و برند شـما را بشناسند، می‌توانید با قیمت بازار هم‌گام شوید.

۵. همیشـه مقداری چیپـس میـوه را در قطعات کوچک‌تـر در اختیـار مشـتری قـرار دهیـد تـا با امتحان‌کردن آن از کیفیـت محصول مطمئن شوند.

۶. هیچ‌گاه برای کسـب سـود بیشـتر از میوه‌های خـراب و بی‌کیفیـت اسـتفاده نکنید. این سـودها موقتی‌اند و مشـتریان خیلی زود شما را رها خواهند کرد.

۷. یادتان باشـد فروش برخط هـم گزینهٔ خوب و به‌صرفه‌ای است.

حرف آخر:

روی آنچه شما را متفاوت می‌کند، تمرکز کنید.

مصطفی مشایخی
تصویرگر: حمید خلوتی

کابوس‌های شغلی

بچه که بودم، عمو عطا به‌خاطر اینکه مرا به تفکر وادار کند، سؤال‌هایی را برایم طرح می‌کرد؛ سؤال‌هایی مثل «یک کیلو آهن سنگین‌تر است یا یک کیلو پنبه؟» وقتی می‌گفتم: «یک کیلو آهن.»، قاه‌قاه می‌خندید. بزرگ‌تر که شدم و رفتم دبیرستان، سؤال‌هایش جدی‌تر شدند. یک روز پرسید: «دوست داری در آینده چه‌کاره بشی؟»

گفتم: «دوست دارم برای خودم کسی بشم.»

گفت: «کسی شدن که شغل نیست.»

گفتم: «می‌خوام ملوان بشم.»

او مرا برد هنرستان، در رشتهٔ دریانوردی ثبت‌نام کرد و گفت: «موفق باشی کاپیتان!»

چند روزی گذشت تا اینکه یک شب خواب دیدم دارم روی عرشهٔ کشتی به افق نگاه می‌کنم. ناگهان اختاپوس خیلی بزرگی آمد، پاهایش را دور کمرم پیچید و مرا به عمق اقیانوس برد. مادرم بیدارم کرد و گفت: «مگه کابوس می‌دیدی که توی خواب دست‌و‌پا می‌زدی؟»

خیس عرق شده بودم. عصر آن روز وقتی عمویم را دیدم، گفتم: «نمی‌خوام ملوان بشم. شغل خطرناکیه.»

گفت: «پس دوست داری چه‌کاره بشی؟»

گفتم: «مهندس.»

گفت: «چه مهندسی؟»

گفتم: «ساختمان‌ساز.»

مرا از هنرستانی که بودم، برداشت برد هنرستان دیگری و در رشتهٔ معماری ثبت‌نامم کرد و گفت: «موفق باشی مهندس!»

اما شبی خواب دیدم وقتی داشتم ساختمانی می‌ساختم، تخته‌ای از روی داربست رها شد، افتاد روی من و چون کلاه ایمنی سرم نبود، نیمی از گوشم رفت. از خواب پریدم، یکراست پیش عمویم رفتم و گفتم: «نمی‌خوام مهندس بشم. حوصلهٔ دردسر ندارم.»

گفت: «پس می‌خوای چه‌کاره بشی؟»

گفتم: «دوست دارم کشاورز بشم.»

دوباره مرا از هنرستانم برداشت و برد هنرستان کشاورزی ثبت‌نام و برایم آرزوی موفقیت کرد. چند روزی آنجا بودم تا اینکه شبی خواب دیدم مترسک مزرعه‌ام با چوب بزرگی به طرفم می‌آید. سراسیمه از خواب پریدم و دست‌و‌رو نشسته رفتم خانهٔ عمویم تا به او بگویم از شغل کشاورزی هم منصرف شده‌ام. خانه نبود. گفتند پایش درد می‌کرد، رفته پیش دکتر. رفتم مطبی که رفته بود، دیدم او و خیلی از بیمارها یکی یک ماشین‌حساب به دست گرفته‌اند، دارند حساب می‌کنند که دکتر روزی چقدر درآمد دارد. صبر کردم حساب‌کتاب عمویم تمام بشود. بعد به او گفتم: «نمی‌خوام کشاورز بشم.»

فکر کردم الان می‌گوید: «بیا برو رشتهٔ تجربی و دکتر شو.»

اما ســرم توپ و تشر زد که: «اصلاً به من چه که نمی‌خوای کشــاورز بشی. پا و کمرم شکست از بس منو از این هنرستان به اون هنرستان کشوندی. مگه رشتهٔ تحصیلی ماسک ضدکروناس که هر روز عوضش کنی!»

واژه‌های قلمبه سلمبه

در جابلقا رسم بود که نقاشان، دوشنبهٔ اول هر ماه، آثار خود را در میدان بزرگ شهر در معرض فروش می‌گذاشتند. پیرمردی که اصلاً سررشته‌ای از هنر نقاشی نداشت، یک خط کج و یک خط منحنی روی کاغذی کشید. آن را قاب کرد و کنار تابلوهای دیگر قرار داد که به فروش برود. وقتی جمعی جلوی تابلوی او جمع شدند، شخصی که واسطهٔ فروش آثار بود، زبان به سخن گشود و دربارهٔ آن گفت: «آوانگارد بودن طرح، کمپزیشن و میزانسن خطوط، پرسپکتیو موجود در بک‌گراند این اثر و پوزیشن فرم و محتوا، همچنین تونالیتهٔ رنگ و فضا به لحاظ تکنیکال بودن، فیگوراتیو هنری، امپرسیونیسم متمایل به سوررئال کار و کانتراستی که بین استایل مدرنیسم و پسامدرنیسم در پلان این تابلو می‌بینیم، همین‌طور هارمونی عمق و سطح، از ویژگی‌های منحصربه‌فرد این اثر هنری است.»

پیرمرد تحت‌تأثیر حرف‌های واسطه، وقتی دید نقاشی‌اش از لحاظ هنری چنین ارزشی دارد، از فروشش منصرف شد و گفت مگر دیوانه‌ام این تابلوی منحصربه‌فرد را بفروشم.

پهلوان پنبه

روزی بیژن، پسر گیو، پایش را در یک کفش کرد که می‌خواهم بروم بدن‌سازی و هیکلی بسازم چون هیکل رستم دستان و سام نریمان. گیو هم که آبا و اجدادش همه پهلوان بودند، موافقت کرد و همان اول کار حقوق یک ماهش را بابت شهریه داد. وقتی بیژن از باشگاه برگشت، فهرست برنامهٔ غذایی‌اش را که از مربی گرفته بود به پدر نشان داد و گفت: «بخر.»

گیـو با نگاهی به موارد موجود در فهرسـت، دریافت که تهیه و تدارک آن‌ها بـه مدد حقوق امکان‌پذیر نیست. به‌همین خاطر خانه‌اش را در وثیقهٔ بانک گذاشت و وام کلانی گرفت تا برای فرزندش مواد ویتامینه، کربوهیدرات‌دار، پروتئینی و انرژی‌زا بخرد. بیژن عصربه‌عصر که از باشگاه برمی‌گشت، پانزده عدد تخم‌مرغ را آب‌پز می‌کرد، زرده‌هایش را می‌ریخت دور و سفیده‌هایش را با ده قوطی تن ماهی و سه عدد نان سنگک می‌خورد. می‌گفت کلسترول موجود در زردهٔ تخم‌مرغ، برای کبد ضرر دارد.

گیو با آنکه خودش زیر بار هزار و یک جور خرج از فرم و ریخت افتاده بود، خوش‌حال بود که بیژن دارد روزبه‌روز بیشتر روی فرم می‌آید. او از اینکه حالا آرنولدی کنار خودش دارد، حس خوبی داشت و دلش به این خوش بود که اگر نیمه‌شبی، دزد گردن‌کلفتی از دیوار خانه‌اش پایین بپرد، فرزند پهلوانش می‌تواند حریف او بشود و شرش را کم کند. اما چند وقت پیش، با آنچه از بیژن دید، به کلی از او ناامید شد!

ماجرا از این قرار بود که یک شب که گیو خسته از کار روز، تازه خوابش برده بود، صدای نعره‌ای در خانه پیچید. وقتی از خواب پرید، بیژن را بالای سرش دید که لرزان و ترسان و رنگ‌پریده می‌گفت: «پدر! کمک. یه سوسک توی اتاقم پیدا شده!»

خواب خواب

دیروز، سعید، هم‌کلاسم
می‌گفت چقدر درس دارم
از حجم کتاب‌ها مرتب
تا آخر سال ترس دارم

کو فرصت و حس و حال خواندن
هر سال دو تا کتاب کافی است
از آن دو کتاب هم حدوداً
صد صفحه و خرده‌ای اضافی است

وقتی که لحاف گرم و نرم و
یک بالش خوب روی تخت است
هر روز سه زنگ درس خواندن
از صبح علی‌الطلوع، سخت است

هر روز ریاضیات و شیمی
آمار و محاسبات سنگین
از زنگ زبان به زنگ تاریخ
رایانه و کارگاه و تمرین

شب جای خودش، نیاز دارم
سرتاسر روز هم بخوابم
هر صبح به مادرم بگویم
بگذار هنوز هم بخوابم

ای کاش شبیه خرس قطبی
تا فصل بهار خواب باشم
یک چند صباح، روی تختم
آسوده‌دل از کتاب باشم

گفتم که بنای هر ترقی
تردید نکن! همین کتاب است
تا جملهٔ دیگری بگویم
دیدم که سعید خواب خواب است

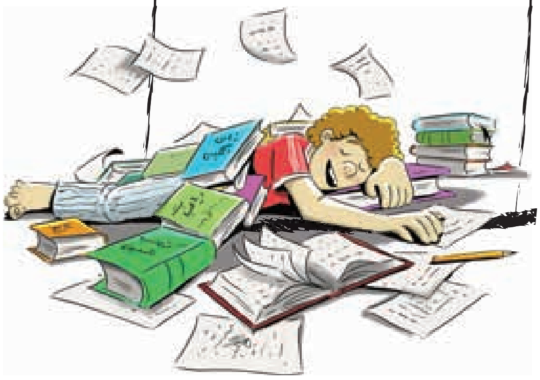

اول دفتر به نام ایزد دانا

همراهان عزیز ماهنامه، سلام

ماه مهر آمد تا شما راهیان شکفتن و بالیدن، کوله‌بار اشتیاق بر دوش و گل لبخند بر لب، دوباره در سبزه‌زاران مدرسه، پا به راه طلب نهید و در باغ علم و آگاهی خوشه‌های معرفت بچینید.

با تقدیم خجسته‌ترین شادباش‌ها به مناسبت فرارسیدن سال تحصیلی جدید و سپاس از شما هنروران و هنرجویان بزرگوار که با ارسال مطالب ارزشمندتان، یاریگر ما در پربارشدن این ماهنامه هستید. باز هم به روال سال گذشته، در این صفحه نوشته‌هایی را نقد و بررسی می‌کنیم که شما دوستان و همراهان برای نشریهٔ خودتان فرستاده‌اید.

مسعود دهباشی از کرمان در مطلبی نوشته است:

تابستان‌ها که مدرسه تعطیل می‌شد، من و دوستانم می‌رفتیم برای شترمرغ‌های عمویم مارمولک می‌گرفتیم و درآمدی هم از این راه داشتیم. با توجه به تلاش ما و اشتهای زیاد و علاقهٔ شترمرغ‌ها به این خزنده، چیزی نمانده بود نسل آن‌ها را منقرض کنیم، اما وقتی من به هنرستان رفتم و در رشتهٔ کشاورزی مشغول تحصیل شدم، آموختم مارمولک‌ها در از بین بردن حشراتی که به محصولات کشاورزی آسیب می‌زنند، نقش بسزایی دارند و می‌توانند جایگزین سم‌پاشی شوند. از این‌رو، در کنار درس‌خواندن، به پرورش این جانور پرداختم؛ حتی چند بار مارمولک‌هایم به اندونزی هم صادر شدند. مارمولک‌ها موجودات آرام و بی‌آزاری‌اند و خیلی وقت‌ها در گرما و سرمای شدید در خواب طولانی‌مدت به سر می‌برند. سؤالی که برای من پیش آمده این است که چرا افراد کلک‌باز و دغل را به مارمولک تشبیه می‌کنند؟

ـ بله. واژهٔ مارمولک در ذهن بعضی‌ها مجموعه‌ای از ویژگی‌های یک شخصیت منفی و دوست‌نداشتنی را تداعی می‌کند؛ آدم هفت‌خطی که از آب گل‌آلود ماهی می‌گیرد و هر موقعیتی را در یک چشم برهم‌زدن به نفع خود تغییر می‌دهد؛ تعبیرهایی که با توجه به نقش مثبت این خزنده در محیط زیست، درست نیست. البته ممکن است اگر نظر عنکبوت یا سوسک را دربارهٔ مارمولک بپرسید، همان دید منفی را داشته باشد، اما برای گل و گیاه سودمند است.

علی ابراهیمی از نوشهر نوشته است:

وقتی به هنرستان رفتم و در رشتهٔ کشاورزی مشغول تحصیل شدم، همسایه و خویشاوند تا مرا می‌دیدند، می‌گفتند وارِدی بیا دوتا تخم تره و گشنیز توی باغچهٔ ما بکار تا سبزی ارگانیک بخوریم. وقتی با تقاضاهایی از این دست روبه‌رو شدم و دیدم دارم از درس و کار و زندگی عقب می‌افتم، اعلام کردم تغییر رشته داده‌ام و الان هنرجوی رشتهٔ دریانوردی‌ام. اما مشکل حل نشد. خیلی از آشنایان تا مرا می‌دیدند می‌گفتند می‌خواهیم برای فرزندمان قایق بادی بخریم. بیا با هم برویم ببینیم چه قایقی بخریم بهتراست.

تصمیم گرفتم بگویم به رشتهٔ ساخت موتور هواپیما رفته‌ام تا دوست و همسایه دست از سرم بردارند، اما از فردای آن روز، هر که را دیدم، یک هواپیمای چوبی دستش بود و به من می‌گفت، اگر زحمتی نیست، یک موتور برای این هواپیما بساز تا پرواز کند.

حالا نمی‌دانم بگویم در چه رشته‌ای درس می‌خوانم که به کار دیگران نیاید!

ـ خوشبختانه تمام رشته‌های هنرستانی، به علت کاربردی‌بودن، به کار دیگران می‌آیند و شما هم چاره‌ای جز راه‌انداختن کار دوست و همسایه ندارید. خودش یک نوع کارآموزی است و همین که احساس مفیدبودن می‌کنید، در تقویت روحیه و شاداب بودنتان مؤثر است.

نسترن صیافی از شوشتر نوشته‌است:

حسابداری رشته‌ای است که امروزه در کشور ما فرصت‌های شغلی زیادی برایش وجود دارد، اما شناخت درستی از جایگاه و رده‌بندی سطوح شغلی آن، نسبت به سطح تحصیلات و تجربه و تناسب آن با شغل، حتی برای خود حسابدارها نیز وجود ندارد. گاهی می‌بینیم یک کارشناس ارشد حسابداری در سازمان یا شرکتی تنها وظایف یک دفتردار را انجام می‌دهد و مبلغ حقوقش متناسب با سطح دانش او نیست! واقعاً چرا؟

ـ صحبت شما ممکن است فقط دربارهٔ افرادی مصداق داشته باشد که در این رشته مهارتی کسب نکرده‌اند و به قول خود حسابدارها «میرزابنویس» اند. امروزه، حتی با وجود نرم‌افزارهایی که در بازار هست و هر کارنابلدی با اتکا به آن‌ها می‌تواند تا حدودی کار حسابداری را انجام دهد، باز هم شرکت‌ها و سازمان‌ها در پایان سال مالی دنبال حسابدار خبره‌ای می‌گردند که به قوانین تجارت، بیمه و مالیات آشنا باشد. در کل می‌توان گفت در این رشته تقریباً بیکار نداریم.

بهزاد چابک‌خیز از تهران نوشته است:

لطفاً این‌قدر در مذمت زیادخوابیدن مطلب ننویسید. آدم اگر عقلش برسد، با همین عادت هم می‌تواند اشتغال‌زایی کند. من الان در یک نمایشگاه فروش تخت‌خواب و خوش‌خواب کار می‌کنم. روزها در مقابل چشم بازدیدکنندگان، به‌جای مانکن پلاستیکی، روی تخت‌خواب و خوش‌خواب دراز می‌کشم و به خواب عمیق و خوشی فرو می‌روم. با این کار، هم در فروش بیشتر آن نمایشگاه تأثیرات مثبتی دارم، هم درآمد خوبی نصیب خودم می‌شود.

حالا که این‌طور است، برای شما خواب‌های عمیق‌تر و خوش‌تری را آرزومندیم.

همچنان منتظر دریافت خاطره‌ها، تجربه‌ها و دیگر مطالب ارزشمند شما دوستان هستیم.

کارآفرینان هنرجو

در سال جدید می‌خواهیم در این صفحه شما را با کارآفرینانی آشنا کنیم که همگی هنرجو هستند و با همکاری اساتید خود در هنرستان دست به تولید زده‌اند. اگر به جزییات محصولات این صفحه دقت کنید، همگی با کالاهای درجه یك در بازار رقابت می‌کنند. شما هم می‌توانید محصولاتی را که در هنرستان تولید می‌کنید و کارآفرینی‌های خلاقه‌تان را برای این صفحه بفرستید و ما را با فعالیت‌های خویش شگفت‌زده کنید.

مایع‌ظرفشویی

بچه‌های‌هنرستان‌شیمیایی رازی شهر اهواز با همکاری هنرآموزان عزیزشان دست به ابتکار تازه‌ای زدند و با تولید مایع ظرفشویی وارد بازار رقابت شدند.

زعفران‌متبرك

کاشت زعفران در آب و هوای معتدل انجام می‌شود. وقتی می‌خواهید زمین یا خاک برای کاشت انتخاب کنید باید توجه و دقت خاصی داشته باشید. این چاشنی قیمتی و ارزشمند و صادراتی هنرجویان هنرستان کشاورزی دکتر علوی در شهرستان رشتخوار را ترغیب کرده تا وارد بازار تولید و فروش این محصول شوند.

لباس فرم مدرسه

لباس فرم از آن دست مشاغل است که همیشه برای آن مشتری هست. البته این شغل آسیب‌های خودش را دارد و به اصطلاح دست در آن زیاد است. ولی اگر پدر و مادرها بدانند مرکز تولید پوشاکی وجود دارد که عده‌ای در آن با جان و دل کار می‌کنند و محصول باکیفیت ارایه می‌دهد حتما آن شغل موفق خواهد بود.

فیروزه‌نیشابوری

اینکه هنرستان شما کنار معدن فیروزه باشد بهترین دلیل برای تولید فیروزه و عرضه به بازار است. هنرجویان هنرستان تخصصی هنرهای اسلامی-ایرانی در مشهد مقدس با تلاش و پیگیری چرخه تولید انگشتر و نگین فیروزه را شروع کرده‌اند و امیدوارند تا در بازار رقابت حرف‌های مهمی برای گفتن داشته باشند.

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

سال تولید،
پشتیبانی‌ها و مانع‌زدایی‌ها
۱۴۰۰

درگاه‌های (وب‌سایت‌های) مجلات رشد

www.roshdmag.ir

سال ۱۴۰۰
با
۳۱ درگاه/۳۱ مجله

تحول رسانه‌ای مجلات رشد

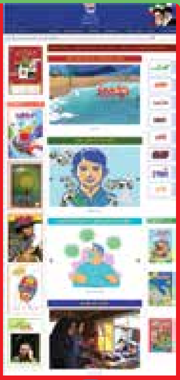

درگاه اختصاصی مجلات دانش‌آموزی

درگاه اختصاصی مجلات عمومی بزرگسال

درگاه اختصاصی فصلنامه‌های علوم پایه و فنی

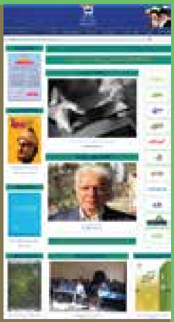
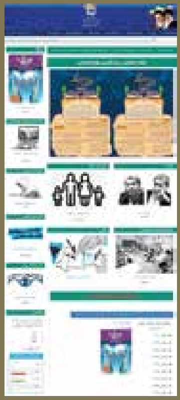

درگاه اختصاصی فصلنامه‌های علوم انسانی

طراح: جعفر وافی